

معمار مدرن سازی
نیروهای مسلح

شهید باقری

رئیس ستاد کل نیروهای مسلح

عَلَّمَ الْقِدِّيسَ الْبَاقِرِيَّ

ناصر کاوه

کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه





کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)
امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی
مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است... «امام خامنه ای»

"معمار مدرن سازی نیروهای مسلح"

سردار سپهبد پاسدار شهید، محمد باقری

مدیر پروژه و نویسنده : ناصر کاوه
هوش مصنوعی ، گرافیک و طراح : علی کربلایی
رسانه و فضای مجازی : مهدی کاوه
تایپ و حروف نگار و مشاور طرح : نرگس کاوه
روابط عمومی و پشتیبانی : فاطمه عاقلی
قیمت: صلوات بر محمد و آل محمد (ص)

* شهید سپهبد محمد باقری

شهادت: ۲۳ خردادماه ۱۴۰۲

مالک شهادت

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند (و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود) صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنان پیمان‌شان را به انجام رساندند (و به شرف شهادت نائل شدند) و برخی از آنان (شهادت را) انتظار می‌برند و هیچ تغییر و تبدیلی (در پیمان‌شان) نداده‌اند. (احزاب: ۲۳)

کتاب شهید محمد باقری - ناصر کاوه



**رژیم صهیونی در زیر
ضربات جمهوری اسلامی،
تقریباً از پا درآمد و له شد...**

رهبر انقلاب اسلامی / ۱۴۴۲/۴/۵

"فهرست مطالب"

دیباجه:	10/
پیشگفتار:	19/
مقدمه:	23/
بخش اول: تکوین در سایه یک نابغه	
فصل اول : خانه افشردی ها/	30/
فصل دوم: مهندس انقلاب/	34/
فصل سوم: در سایه برادر	37/
فصل چهارم: روزی که «باقری» شدم/	42/
بخش دوم: معمار یک دکترین	
فصل پنجم: استراتژی در کلاس درس/	48/
فصل ششم: فرمانده نامرئی	52/
فصل هفتم: معمار ارتش‌های بهمپیوسته	56/
بخش سوم: آن سوی هستی	
فصل هشتم: شهادت/	61/
فصل نهم: اولین دیدار/	64/
فصل دهم: قرارگاه ابدی/	70/
فصل یازدهم: در پیشگاه سیدالشهدا(ع)/	77/
فصل دوازدهم: در پیشگاه مادر/	83/
فصل سیزدهم: در پیشگاه امام مهدی(عج)/	90/
فصل چهاردهم: محفل فرماندهان لشکر بین‌المللی خدا/	95/
فصل پانزدهم: در آغوش رسول(ص)/	100/
سخن آخر: معماری جنگ ناممکن/	107/
تولد یک پارادایم جدید/	114/
ترکیب‌بند برای شهید محمد باقری	115/
نقشه ای برای بیداری، رمان مخصوص جوانان/	118/
زندگینامه و شرح خدمات شهید/	198/
سرلشکر باقری بهروایت خودش/	238/
از اتاق اطلاعات تا رأس ستادکل/	287/
شعر نو برای شهید محمد باقری/	305/

هیمنه کاغذی

هان ای مظلومان جهان! از هر قشر و از هر کشوری که هستید به خود آیید
و از هیاهو و عریده آمریکا و سایر زورمندان تهی مغز نهراسید، و جهان را بر
آنان تنگ کنید و حق خود را با مشت گره کرده از آنان بگیرید.

حضرت امام خمینی (ره)
بنیانگذار انقلاب اسلامی



روزگار



مجلس شورای اسلامی ایران



کتاب شهید محمد باقری — ناصر کاوه



دیباچه کتاب

معرفی کتاب «معمار مدرن سازی نیروهای مسلح»

سردار سپهبد پاسدار شهید، محمد باقری

این قصه، نه فقط حرف، که جان است

آینه‌ی جانِ هر خاص و عام است

این قصه‌ی مردی از جنس نور است

نقشی ز حماسه بر طاقِ دلِ ماست، منشور است

و شرحِ نبردی است، در دو سویِ میدان

میانِ سروِ بیدار و، چشمِ آن سویِ جهان

تلنگری بر وجدانِ بیدار جهان

که علم، در گرو امنیت است و امان

خواننده گرامی، در دستانِ شما کتابی است که از دلِ سال‌ها مبارزه، از لابلای غبارِ سنگرهای جنگ، از خلوتِ اتاق‌های فکرِ راهبردی و از ژرفایِ جانِ یک انسانِ بزرگ برخاسته است. «معمار مدرن سازی نیروهای مسلح»، روایتیِ رمان‌گونه است از حیاتِ پرشکوهِ سردار سپهبد شهید محمد حسین باقری؛ «معمار مدرن سازی نیروهای مسلح» که ریشه‌هایش در خاکِ ایمانِ ایرانِ مقاوم دوانده شد و قامتِ استوارش در برابرِ تمامِ طوفان‌ها ایستاد.

ما در این کتاب، با قلمی که می‌کوشد هنرمندانه پرده از چهره واقعی یک قهرمان برگیرد، شما را به سفری دعوت می‌کنیم. سفری به دنیای پسرکی با چشمانی نافذ از محله میدان خراسان تهران، که لذتِ عبادت در مسجد، اولین بیداری‌هایِ جانِش را رقم زد. همراه می‌شویم با جوانی که سینه‌اش را سپرِ آرمان کرد و طعم تلخ شهادت برادرش، حسن باقری را با شیرینی آشنایی با هم‌زمان آینده‌اش درآمیخت.

قدم به قدم با او به آوردگاهِ مقدسِ دفاع مقدس می‌نهیم، جایی که او در اوج جوانی، با نبوغی خیره‌کننده در شناسایی و اطلاعات، معمار و چشم و چراغ عملیات‌های بزرگ شد. خواهید دید که چگونه در گرمای جنوب، راه طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، والفجر هشت، کربلای پنج و... را گشود و چگونه در اتاق فکر جنگ، در کنار «یار غار» ش، شهید حسن باقری، سرنوشتِ نبرد را رقم می‌زد.

اما این کتاب، تنها روایتِ میدان و عملیات نیست. ما می‌کوشیم تا لایه‌های پنهان‌تر جانِ این سردار را بنمایانیم؛ او که پس از جنگ، در سنگر علم نشست، عطش دانش را با تجربه بی‌نظیرش در هم آمیخت و تا عالی‌ترین مدارج علمی پیش رفت. او که در بالاترین رده‌های نظامی کشور، با تواضع زاهدانه و بی‌توجهی به ظواهر دنیا، معمارِ قدرتِ بازدارندگی و مدرن سازی نیروهای مسلح، جمهوری اسلامی ایران شد.

خواهید خواند از حمایت او از نبوغ جوان، از داغ برادرش در اوج مسئولیت، و از زهدِ شگفت‌انگیز او که حتی نزدیکانش را نیز به حیرت می‌انداخت.

"و از همه مهمتر، این کتاب به بخشی حیاتی از این قصه می‌پردازد"

تقابلِ «فرمانده میدان علم و عمل و معمار مدرن سازی نیروهای مسلح» با نگاهِ سردِ قدرت‌هایی که چشم دیدنِ اقتدارِ مستقلِ ایران را نداشتند. خواهید خواند از تلاش‌های آن‌ها برای مهار او، از تحریم‌های اعمال شده، و از نقش پنهان و آشکار آن‌ها در واقعه‌ای که منجر به شهادتِ او و همسر و دختر خبرنگارش شد. این بخش، نه برای ترساندن، بلکه برای درکِ عمقِ میدانِ نبردِ اراده‌ها و برجسته کردنِ عظمتِ ایستادگی شهید در برابر این نگاهِ کینه‌توزانه است.



یک **ایران** شما را
رها نخواهند کرد

کتاب شهید محمد باقری - ناصر کاوه

این کتاب، یادآوری می‌کند که چگونه پیشرفت علمی و انسانی ملت ایران، در برابر نگاه سرد قدرت‌هایی که به دنبال مهار آن هستند، قرار گرفته است و چگونه شهادت این عزیزان، تلنگری بر وجدان بیدار جهان است.

با خواندن این کتاب، درمی‌یابید که شهادت این عزیزان، نه پایان راه، که عین بقا و جاودانگی در وجود سیمرغ حقیقت است. می‌فهمید که خونشان، جوهر رویش سروهای بیدار بیشتری خواهد شد و آرمان آن‌ها، در دل نسل‌های بعد، زنده خواهد ماند «معمار مدرن سازی نیروهای مسلح»، روایتی است برای تأمل، برای بیداری، و برای تازه کردن پیمان با خون شهیدان. با ما همراه شوید در این سفر، تا از دل فنا، به بقا برسید، و از خون، رویش سروهای بیشتر را ببینید.

تقدیم به خوانندگان حقیقت‌جو و رهروان راه اقتدارای خواننده‌ی آزاده که دل در گرو ایران داری! این دفتر که پیش روی توست، نه تنها روایتی از گذشته، که فریادی است در زمان حال. در روزگاری که بار دیگر، «ضحاکان» مار بر دوش، از غرب زمین سر برآورده‌اند و از مغز جوانان این دیار تغذیه می‌کنند، ضحاکانی به نام آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان، و آن مار خوش خط و خالی به نام رژیم کودک‌کش صهیونیستی که بر شانه‌های شان لانه کرده است.

👉 مثنوی بلند عرفانی-حماسی

عنوان: «از ذهن تا ملکوت»

در کوچه‌های مهر، پسرکی در سکوت

به ساعت شکسته، جان می‌داد بی‌نقوظ

دلش پر از نقشه، چشمانش پر امید
به جای توپ بازی، تحلیل را برگزید

برادری داشت از تبار آسمان
که آتش عشق را در سینه داشت نهان

آن دو شدند جفتِ یک افسانه‌ی بلند
چون نور و آینه، چو آتش و کمند

در جنگ رفت، یکی به دل معرکه‌ها
دیگری نشست در کنار نقشه‌ها

وقتی که حسن، بر سپاه عشق تاخت
محمد، اطلاعات از دل دشمن شناخت

از آن پس، نقشه شد وضوگاه دلش
تفکر و تحلیل، شد سلاح عملش

تا در شبانگاه جهاد مدرن عصر

شد رشته‌اش ستون استراتژی حصر

دانش به رزم برد، ایمان به علم دوخت
با مهربانی و شجاعت، عقل را سوخت

نقشه کشید تا وطن امن گردد
دشمن، از هوش و تدبیرش، پر ز رعد

و ناگهان، در سحر شب تیره‌گون
پر زد به نور، با دو شهید دل‌خون

اکنون که رفته، ما هنوز ایستاده‌ایم
با فکر او، به‌سوی افق‌ها رانده‌ایم





دراغ پسر محمد باقری

کتاب شهید محمد باقری — ناصر کاوه

"پیشگفتار"

چرا باقری یک پدیده بی نظیر در تاریخ است؟

در قلب تاریخ پرتلاطم خاورمیانه، نامی می درخشد که فراتر از مرزها و زمان است. محمد باقری، معمار سکوت‌های استراتژیک و مهندس پیروزی‌های ناممکن، نه فقط یک فرمانده نظامی، بلکه تمثیل زنده‌ی مقاومت، دانش و انسانیت بود. این روایت، زندگی مردی را باز می‌گوید که با ماشین حساب و ایمان، معادلات قدرت جهانی را دگرگون کرد. سردار شهید محمد باقری تنها یک فرمانده نظامی نبود؛ او ترکیبی نادر از علم، ایمان، انسانیت و مدیریت استراتژیک بود که در سخت‌ترین شرایط، درخشید. او نه تنها معماری دفاع مقدس را بر عهده داشت، بلکه الگویی جهانی برای مقاومت، نوآوری و اخلاق نظامی شد.

"آذرخش اگر غریب، از فرمان او بود"

این کتاب نه یک زندگینامه، که حماسه‌ای از ایمان و اقتدار است. این کتاب را بخوانید تا بدانید چگونه یک مهندس، تاریخ ایران را تغییر داد. برای کسانی که می‌خواهند «قدرت واقعی» را در پشت پرده‌ی سکوت و تفکر ببینند.

"شهیدان، خاک را به آسمان دوخته‌اند"

سپهد شهید محمد باقری، مردی که با ایمان یک عارف و دقت یک مهندس، آسمان ایران را به دژی تسخیرناپذیر تبدیل کرد. این کتاب، روایت زندگی مردی است که در سکوت اتاق‌های فرماندهی، تاریخ ساز شد و با شهادتش، نامش بر تارک آسمان مقاومت حک گردید. "خون شهید، بذری است که در دل تاریخ کاشته می‌شود و در فصل ظهور، به بار می‌نشیند". این کتاب، روایت ادامه‌ی مسیر شهید سپهد محمد

باقری و یارانش در آستانه‌ی طلوع خورشید ولایت است. حماسه‌ای که از خاکریزهای دفاع مقدس آغاز شد و در سپیده‌دم ظهور به کمال می‌رسد.

"بماند آنچه استاد ازو آموخت"

نماند آنچه اهریمن ازو بسوخت"

"اسطوره‌ای که زمان را درنوردید"

در قلب تاریخ پرتلاطم غرب آسیا، نامی می‌درخشد که فراتر از مرزها و زمان است. محمد حسین باقری، معمار سکوت‌های استراتژیک و مهندس پیروزی‌های ناممکن، نه فقط یک فرمانده نظامی، بلکه تمثیل زنده‌ی مقاومت، دانش و انسانیت بود. این روایت، زندگی مردی را باز می‌گوید که با ماشین حساب و ایمان، معادلات قدرت جهانی را دگرگون کرد و معمار مدرن سازی نیروهای مسلح نام گرفت.

ترکیب‌بند عرفانی در وصف شهید

ای تو که در خاک، گل زدی و در عرش جان‌ها شکوفا شدی
ای که میان زمین و آسمان، پل زدی و جاودانه شدی

از دل تپنده این سرزمین برخاستی، چون شمع در دل شب‌ها
نور اندیشه و عشق و ایثار، بر جان سرداران افروختی
ای ستاره‌ای که در دل ظلمت، راهیان را راهنمایی کردی

با نگاهی، دل‌ها را شکفتی و با دستت، شمشیر عدل برکشیدی
ای رهبر صبور، ای شهید پاک، ای سمبل مقاومت و ایمان
تو نه فقط نام، که افسانه‌ای که در دل مردم حک شده است

سرودی بلند برایت سروده‌ایم، از خاک و آتش و باد و باران
تا تاریخ بسپارد به فردا، یاد تو را به هزاران زبان

تا ظهور آن خورشید نهایی، تو چراغ راه ما خواهی ماند
و در هر نفس دعا، نامت به یادگار مانده است
ای سردار عشق و ایمان، ای مونس شب‌های تاریک ما



سپاه محمدی ما، لشکر شکیبان است...

سپید شهید محمد حسین باقری
کتاب شهید محمد باقری - بیاد

به نام خداوند جان و خرد

کرین برتر اندیشه برنگذر

مقدمه کتاب

رمان «معمار مدرن سازی نیروهای مسلح»

"حکایت جهاد و شهادت سپهبد محمد باقری در نبرد اراده‌ها"

در این دیار که بوی خون گرفته است

هر سنگری، نشانِ جنون گرفته است

از خاکِ ما، سروی بیدار برخاست

حکایتش، در جانِ ما، ریشه انداخت

این قصه، داستان یک «نام» است. نامی که یک بار در بهمن ۶۱ در فکه به آسمان پر کشید و یک بار دیگر، بر شانه‌های برادری سنگینی کرد که عهد بست آن نام را زنده نگه دارد. این، داستان محمدحسین افشردی است؛ جوانی آرام، دقیق و مهندس مسلک که تقدیر بر آن بود تا پس از شهادت برادر نابغه‌اش، «حسن باقری»، نام او را برگزیند و خود به «محمد باقری» تبدیل شود.

این رمان، حکایت مردی است که برخلاف بسیاری از همزمانش، قهرمانی‌اش در فریادهای خط مقدم نبود؛ بلکه در سکوت عمیق اتاق‌های فکر، در میان نقشه‌های پیچیده عملیاتی و در طراحی دکترین‌هایی بود که کالبد دفاعی یک ملت را شکل می‌داد. این داستان، برای جوانانی است که می‌خواهند بدانند چگونه می‌توان در سایه یک اسطوره رشد کرد، اما راه منحصر به فرد خود را ساخت. این، روایت یک

استراتژیست است که نشان داد گاهی بزرگترین جهاد، نه در میدان نبرد، که در معماری و ساخت هوشمندانه "مدرن نیروهای مسلح کشور" است.

سفری که از سنگرهای خونین جنوب می‌گذرد، به اتاق‌های فکر جنگ با داعش و طراحی سیلی عین‌الاسد می‌رسد و تا مهندسی «وعدۀ صادق» اوج می‌گیرد.

آیا کتابی خوانده‌اید که در آن، محاسبات دقیق یک نابغه جنگ با حماسه‌سرایی یک سردار و ایمان یک عارف در هم آمیزد؟

همسفر شو، که اینجا جای «شدن» است، نه فقط دانستن.

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه

بر او انجمن گشت بازارگاه

همه بازی وطن

احترام نظامی بازیکنان تیم ملی والیبال ایران
به سرود جمهوری اسلامی ایران



کتاب شهید محمد باقری - ناصر کاوه

این اوراق را با جوهر عشق و مرکب ارادت نگاشته‌ایم تا هر عاشق اهل بیت، پس از خواندنش، با نفسی تازه‌تر، نیتی خالص‌تر و قدمی استوارتر به مجلس بزرگداشت این شهدا، قدم بگذارد. این کتاب، آینه‌ای است برای دیدن خود در چشم اهل بیت (ع). پس بسم الله... با چشمانی اشکبار و دلی آماده، قدم در این مسیر بگذارید. مسیری که انتهایش، رسیدن به قافله‌ای است که هنوز هم، پس از قرن‌ها، صدایش در تاریخ طنین‌انداز است: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» شهیدی می‌گفت: اگر من شهید شدم و هنوز راه کربلا باز نشده بود، هر جایی که به زمین افتادم جنازه مرا به سوی آقا بچرخانید و به آقا بفرمائید من تا اینجا توانستم پیام، شما از ما قبول بفرمائید...

بی من اگر به کربلا رفتید. از تربت پاک امام حسین (ع) و شهدای کربلا مشتی خاکش را به همراه بیاورید و بر گورم بپاشید. شاید به حرمت این خاک خدام را بیمارزد...

باحول وقوه الهی، با توسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل‌های معطر و تهیه خوش‌بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمز یا زهرا (س) نوشتن کتاب سپهبد شهید محمد باقری، «**معمار مدرن سازی نیروهای مسلح**»، را شروع می‌کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد... ارادتمند: ناصر کاوه

 شعر نو (شعر آزاد نیمایی)

عنوان: «مردی که نقشه‌ها را از ستاره نوشت»

تو

با قدم‌هایی آرام

و نگاهی که
دریا را می‌فهمید

در سکوت،
شعر جنگ را نوشتی
با مداد مهندسی
و کاغذی به وسعت یک وطن

نه فریاد کشیدی
نه سینه زدی
نه پرچم بلند کردی
اما
تو خود، پرچم بودی
در اهتزاز اندیشه‌ای بی‌مرز

وقتی رفتی
جهان ساکت ماند
نه از غم،
که از عظمت تفکر

تو مردی بودی

که از خاک، ستاره ساخت

و از اشک،

ژئوپلیتیک نوشت



دشمن صهیونیستی بدانند به پایان عمر نکبت بار خود نزدیک شده است و این سرنوشت محتوم برای آنان رقم خواهد خورد

دشمن صهیونیستی بدانند به پایان عمر
نکبت بار خود نزدیک شده است و این
سرنوشت محتوم برای آنان رقم خواهد خورد



کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

بخش اول: تکوین در سایه یک نابغه

فصل اول: خانه افشردی‌ها

بعد از ظهر کشتار یک روز تابستانی در تهران بود. آفتاب، بی‌رمق، خودش را از لای پرده گلدار به درون اتاق کوچک می‌کشاند و روی قالی لاکی‌رنگ، پهن می‌شد. اتاق، بین دو دنیا تقسیم شده بود. یک دنیا، روی تخت فلزی کهنه‌ای قرار داشت که متعلق به حسن بود. حسن، با شور و حرارتی که از چشمانش می‌بارید، روی کتابی از دکتر شریعتی خم شده بود و زیر جملات، با خودکاری قرمز، خط می‌کشید. انگار می‌خواست عصاره تاریخ را در رگ‌های خود تزریق کند. دنیای او، دنیای ایده‌ها، فریادها و انقلاب بود. دنیای دیگر، کف اتاق بود. محمدحسین، آرام و غرق در سکوتی عمیق، روی زمین نشسته و اجزای یک ساعت رومیزی قدیمی را با دقتی وسواس‌گونه، روی یک پارچه سفید چیده بود. چرخ‌دنده‌ها، فنرها، عقربه‌ها... هر کدام چون قطعات یک پازل مقدس، در جای خود قرار گرفته بودند. دنیای او، دنیای سیستم‌ها، منطق و نظم بود.

حسن کتاب را بست و با لحنی که شیطننت و مهربانی در آن موج می‌زد، گفت: «محمد، باز هم این آهن‌پاره‌ها را به هم ریخته‌ای؟ بلند شو ببین دنیا دست کیست! این ساعتی که تو با آن ور می‌روی، سال‌هاست برای این مملکت خواب مانده.»

محمدحسین، بی‌آنکه سر بلند کند، با نوک پنس، یکی از چرخ‌دنده‌های کوچک را برداشت و با صدایی آرام که گویی از اعماق یک چاه بیرون می‌آمد، پاسخ داد: «این آهن‌پاره نیست. یک سیستم است. یک مکانیزم دقیق. اگر یک چرخ‌دنده، حتی به اندازه یک تار مو، جابجا شود، کل سیستم از کار می‌افتد.»

حسن از روی تخت پایین پرید و کنارش نشست. به قطعات ریز و درخشان ساعت خیره شد. «می‌دانی محمد؟ کشور ما هم مثل همین ساعت است. یک سیستم دقیق که یک چرخ‌دنده‌اش، یک شاه، هرز شده و کل زمان را متوقف کرده. باید این چرخ‌دنده را بیرون انداخت.»

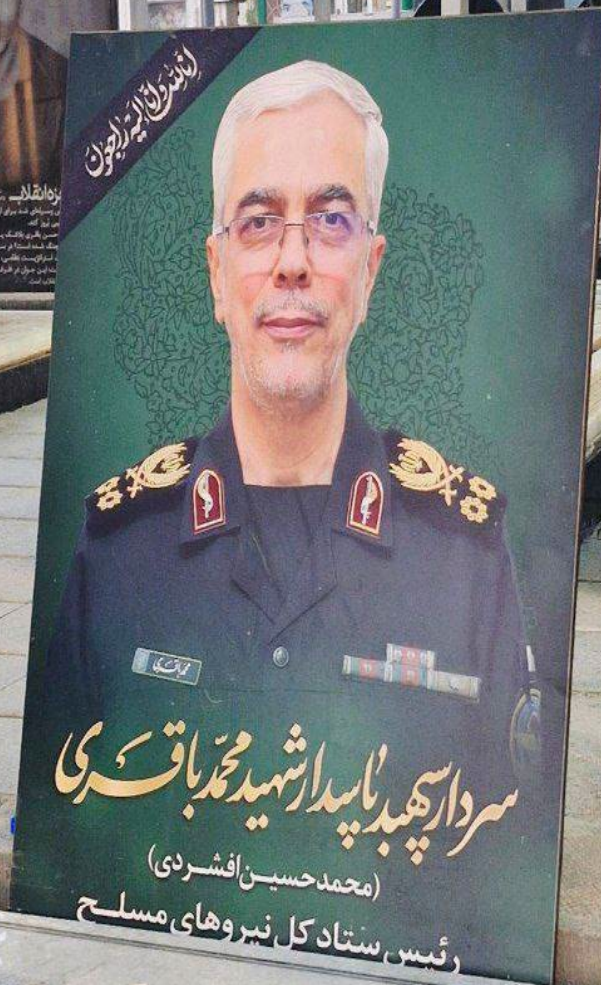
محمدحسین سرش را بلند کرد. برای اولین بار، نگاهش از روی قطعات ساعت، به چشمان پرشور برادرش دوخته شد. در نگاهش، نه مخالفت بود و نه تأیید صرف. یک سوال تحلیلی بود.

هر سیستمی یک نقطه ضعف دارد، حسن. یک محور اصلی که اگر از کار بیفتد، بقیه اجزا خود به خود فرو می‌ریزند. مهم پیدا کردن آن محور است، نه جنگیدن با تکتک چرخ‌دنده‌ها. حسن لحظه‌ای سکوت کرد. به عمق نگاه برادرش خیره شد. این محمد، حرف‌های عجیبی می‌زد. حرف‌هایی که شبیه شعارهای توی خیابان نبود. شبیه به یک «تحلیل استراتژیک» بود. لبخندی زد و دست روی شانه برادرش گذاشت. «تو مهندس خوبی می‌شوی، محمد. اما من می‌گویم تو فقط مهندس ماشین نخواهی شد. تو یک روز، مهندس نقشه‌های بزرگتر می‌شوی.»

محمدحسین چیزی نگفت. دوباره به کارش مشغول شد. اما آن جمله، در ذهنش حک شد. «نقشه‌های بزرگتر». او نمی‌دانست که سرنوشت، چه نقشه‌های خونین و پرماجرایی برای او و برادرش تدارک دیده است. او نمی‌دانست که روزی، تمام نبوغش در درک سیستم‌ها، صرف تحلیل پیچیده‌ترین سیستم جنگی تاریخ ایران خواهد شد.

آنها دو برادر بودند. در یک خانه، زیر یک سقف. یکی آتش بود و دیگری، آب زلالی که آن آتش را در مسیری درست، هدایت می‌کرد. و هیچ‌کدام نمی‌دانستند که این پیوند، قرار است به یک میراث ابدی تبدیل شود.

در خانه ساده خانواده افشردی، دو روح متفاوت در حال رشد بودند. حسن (غلامحسین)، سرشار از شور، نبوغی خیره‌کننده و شخصیتی کاریزماتیک داشت. اما محمدحسین، آرام، درون‌گرا و به شدت دقیق بود. از کودکی، به جای بازی‌های پرهیاهو، ساعت‌ها به باز و بسته کردن یک ساعت یا ترسیم نقشه‌های خیالی مشغول می‌شد. او در دنیای منطق و نظم سیر می‌کرد. این دو برادر، مکمل یکدیگر بودند؛ یکی آتش بود و دیگری، آب زلالی که آن آتش را هدایت می‌کرد.



فصل دوم: مهندس انقلاب

انقلاب، بهمن ۵۷، پیروز شد. اما برای محمدحسین، انقلاب تازه آغاز شده بود. او در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه پلی‌تکنیک پذیرفته شد. تهران، در التهاب و آشوب بود. گروه‌های سیاسی مختلف، چون قارچ، از هر سو سر برآورده بودند و هر کدام، خود را مالک حقیقی انقلاب می‌دانستند.

محمدحسین، در میان این هیاهو، راه خود را انتخاب کرده بود. او اهل سخنرانی‌های آتشین و بحث‌های بی‌پایان در کافه‌تریای دانشگاه نبود. او یک «مهندس» بود. و یک مهندس، عمل‌گراست.

شب‌ها، در اتاق کوچک دانشجویی، به جای شرکت در شب‌شعرها، با چند تن از دوستان همفکرش، دستگاه تکثیر اعلامیه‌های امام (ره) را که خراب شده بود، تعمیر می‌کرد. وقتی دیگران درباره تئوری‌های انقلاب بحث می‌کردند، او در حال طراحی مسیرهای امن برای جابجایی نیروهای انقلابی در سطح شهر بود. او با استفاده از نقشه‌های شهرداری، کوچه‌ها و خیابان‌های بن‌بست را شناسایی می‌کرد و بهترین «کریدورهای عملیاتی» را برای روزهای بحرانی احتمالی، ترسیم می‌کرد.

یک بار، یکی از دوستان پرشورش با کنایه به او گفت: «محمدحسین! ما اینجا داریم تاریخ را می‌سازیم، تو سرت را با نقشه و آچار گرم کرده‌ای؟»

محمدحسین، در حالی که گریسی را از روی دستانش پاک می‌کرد، با همان آرامش همیشگی پاسخ داد: «تاریخ را با شعار نمی‌سازند. با "زیرساخت" می‌سازند. اگر

این دستگاه تکثیر کار نکند، پیام امام به مردم نمی‌رسد. اگر مسیرها شناسایی نشود، در روز خطر، بهترین جوانان ما گیر می‌افتند. من کار خودم را می‌کنم.»

محمد، «مهندس پشت صحنه انقلاب» بود. کسی که شاید نامش در میان رهبران تظاهرات نبود، اما حضورش، مانند روغنی نامرئی، چرخ‌دنده‌های حرکت انقلاب را روان و بی‌صدا به حرکت درمی‌آورد.

او داشت یاد می‌گرفت که تأثیرگذاری، لزوماً به معنای دیده‌شدن نیست. گاهی، مؤثرترین افراد، همان‌هایی هستند که در سایه، کار خود را به دقیق‌ترین شکل ممکن، انجام می‌دهند. این، اولین درس او در «مدیریت استراتژیک» بود، درسی که در هیچ کتابی تدریس نمی‌شد.



فصل سوم: در سایهٔ برادر

شهریور ۵۹. غرش میگ‌های عراقی، آسمان آرام ایران را خراشید. جنگ، با تمام بی‌رحمی‌اش، آغاز شده بود. برای جوانان انقلابی، دیگر جای درنگ نبود. حسن، با آن شور و نبوغ ذاتی، از اولین کسانی بود که خود را به جبهه رساند. محمدحسین نیز، بی‌درنگ، دانشگاه را رها کرد و به سپاه پیوست.

"اما مسیر این دو برادر، از همان ابتدا، متفاوت رقم خورد"

حسن، با قدرت تحلیل و شجاعت بی‌مثالش، به سرعت درخشید. او مانند یک ستارهٔ دنبالدار، در آسمان تاریک جنگ ظاهر شد. از خبرنگاری ساده، به یکی از فرماندهان اصلی اطلاعات و عملیات تبدیل شد.

او با یک موتورسیکلت، تا قلب خطوط دشمن می‌رفت، اطلاعات را جمع‌آوری می‌کرد و با همان اطلاعات، طرح عملیات‌هایی را می‌ریخت که فرماندهان باتجربه را به حیرت وامی‌داشت. او «چشم بینای سپاه» در جبهه‌ها بود.

محمدحسین، اما، راه دیگری را در پیش گرفت. او به واسطهٔ دقت، نظم و تفکر سیستمی‌اش، به بخش «اطلاعات و عملیات» در ستاد مرکزی جذب شد. کار او، در سنگرهای گلی و زیر آتش مستقیم نبود. سنگر او، اتاقی پر از نقشه، کالک و گزارش‌های اطلاعاتی بود. او، «مغز تحلیل‌گر» پشت جبهه بود.

وظیفه او، دریافت اطلاعات خامی بود که امثال حسن از خط مقدم می‌فرستادند، و تبدیل آنها به یک «دیتابیس» منسجم و قابل استفاده. او ساعت‌ها، با حوصله‌ای که برای دیگران طاقت‌فرسا بود، گزارش‌های پراکنده، عکس‌های هوایی و شنودهای بی‌سیم را کنار هم می‌گذاشت و مانند یک باستان‌شناس، از میان انبوهی از خاک، یک حقیقت پنهان را بیرون می‌کشید.

یک شب، قبل از عملیات طریق‌القدس، حسن با چهره‌ای خسته و خاکی، به قرارگاه مرکزی آمد. گزارشی از تحرکات زرهی دشمن آورده بود. آن را روی میز محمدحسین گذاشت و گفت: «محمد، اینها را ببین. یک تیپ زرهی جدید وارد منطقه شده. بچه‌ها می‌گویند باید عملیات را به تعویق بیندازیم.»

محمدحسین، با آرامش گزارش را خواند. سپس به سراغ نقشه‌های بزرگ روی دیوار رفت. چند سنجاق رنگی را جابجا کرد. به سراغ فایل‌هایش رفت و گزارش‌های شنود چند هفته اخیر را بیرون کشید. سکوتی عمیق در اتاق حاکم بود. حسن، بی‌قرار، قدم می‌زد. پس از نیم ساعت، محمدحسین سرش را بلند کرد. نگاهش می‌درخشید.

حسن، این یک تیپ جدید نیست. این همان تیپ قبلی است که از جناح جنوبی، به اینجا منتقل شده. آنها در حال یک "فریب استراتژیک" هستند. می‌خواهند ما را از حمله به "تنگه چذابه" منصرف کنند. نقطه ضعف اصلی‌شان، همان تنگه است. آنها با این جابجایی، جناح جنوبی را به شدت تضعیف کرده‌اند. این بهترین فرصت برای حمله است، نه زمان تعویق...

حسن به چشمان برادرش خیره شد. او از خط مقدم، یک «داده» آورده بود. اما محمد، با تحلیل سیستمی و کنار هم گذاشتن ده‌ها داده دیگر، آن را به یک «اطلاعات استراتژیک» تبدیل کرده بود. او چیزی را می‌دید که از دید تیزبین حسن در میدان، پنهان مانده بود.

حسن لبخندی از سر تحسین زد. «تو دیوانه‌ای محمد! چطور این را فهمیدی؟»

محمدحسین شانه بالا انداخت و گفت:

«من فقط قطعات پازل را کنار هم گذاشتم. هر سیستمی، هر قدر هم پیچیده، از خودش ردپا به جا می‌گذارد. باید بلد باشی ردپاها را دنبال کنی.»

آنها دو برادر بودند که در سایه یکدیگر، یکدیگر را کامل می‌کردند. حسن، نبوغ کشف در میدان بود و محمد، هنر تحلیل در ستاد. یکی «چشم» بود و دیگری «مغز». این دو، با هم، در حال ساختن شالوده‌سازمانی بودند که بعدها به یکی از قدرتمندترین بخش‌های اطلاعاتی-نظامی جهان تبدیل شد.

محمدحسین، شاید در سایه نام پرآوازه برادرش قرار داشت، اما او در حال تبدیل شدن به ریشه‌ای عمیق و قدرتمند بود که آن درخت تنومند را تغذیه می‌کرد. و هیچ‌کس، حتی خودش، نمی‌دانست که به زودی، تقدیر چه نقش سنگینی را بر دوش او خواهد گذاشت.



Portrait of a man in a military uniform, likely a martyr, with the Iranian flag in the background. The man has grey hair, a beard, and glasses. He is wearing a dark green uniform with gold epaulettes and red rank insignia. The background features the Iranian flag and a sunburst effect.

شهید وطن سردار محمد حسین باور

کتاب شهید محمد باقری ناصر کاوه

فصل چهارم: روزی که «باقری» شدم

بهمن ۱۳۶۱. فکه. بیابان، طعم تلخ خاک و باروت می‌داد. باد، زوزمکشان، دانه‌های شن را بر دیوارهٔ سنگرهای نیمه‌کاره می‌کوبید. عملیات و الفجر مقدماتی در پیش بود و همه چیز، بوی یک نبرد بزرگ و سرنوشت‌ساز را می‌داد.

محمدحسین در قرارگاه مرکزی، پشت میز شلوغش، غرق در نقشه‌ها و کالک‌های عملیاتی بود. چند شب بود که نخوابیده بود. ذهنش، چون یک ابرکامپیوتر، در حال پردازش هزاران داده از خطوط مختلف بود. او باید تمام احتمالات، تمام نقاط قوت و ضعف دشمن را تحلیل می‌کرد تا طرح عملیاتی که برادرش، حسن، قرار بود در خط مقدم اجرا کند، با کمترین تلفات به پیروزی برسد.

حسن، آن نابغهٔ بی‌قرار، در خط مقدم بود. جایی که به آن تعلق داشت. او باید با چشمان خودش، آخرین تغییرات آرایش دشمن را می‌دید. او به گزارش‌ها اکتفا نمی‌کرد؛ او با حقیقت، رو در رو می‌شد.

ناگهان، تلفن صحرایی با صدایی گوش‌خراش به صدا درآمد. محمدحسین، با خستگی گوشه‌ای را برداشت. صدایی لرزان و بغض‌آلود از آن سوی خط، کلماتی را بریده‌بریده گفت که در ابتدا برایش نامفهوم بود.

"برادر... محمدحسین... حسن... حسن..."

قلب محمدحسین از حرکت ایستاد. زمان، منجمد شد. نقشه‌ها، بی‌معنا شدند. تمام معادلات و احتمالات، در یک لحظه، به صفر رسید.

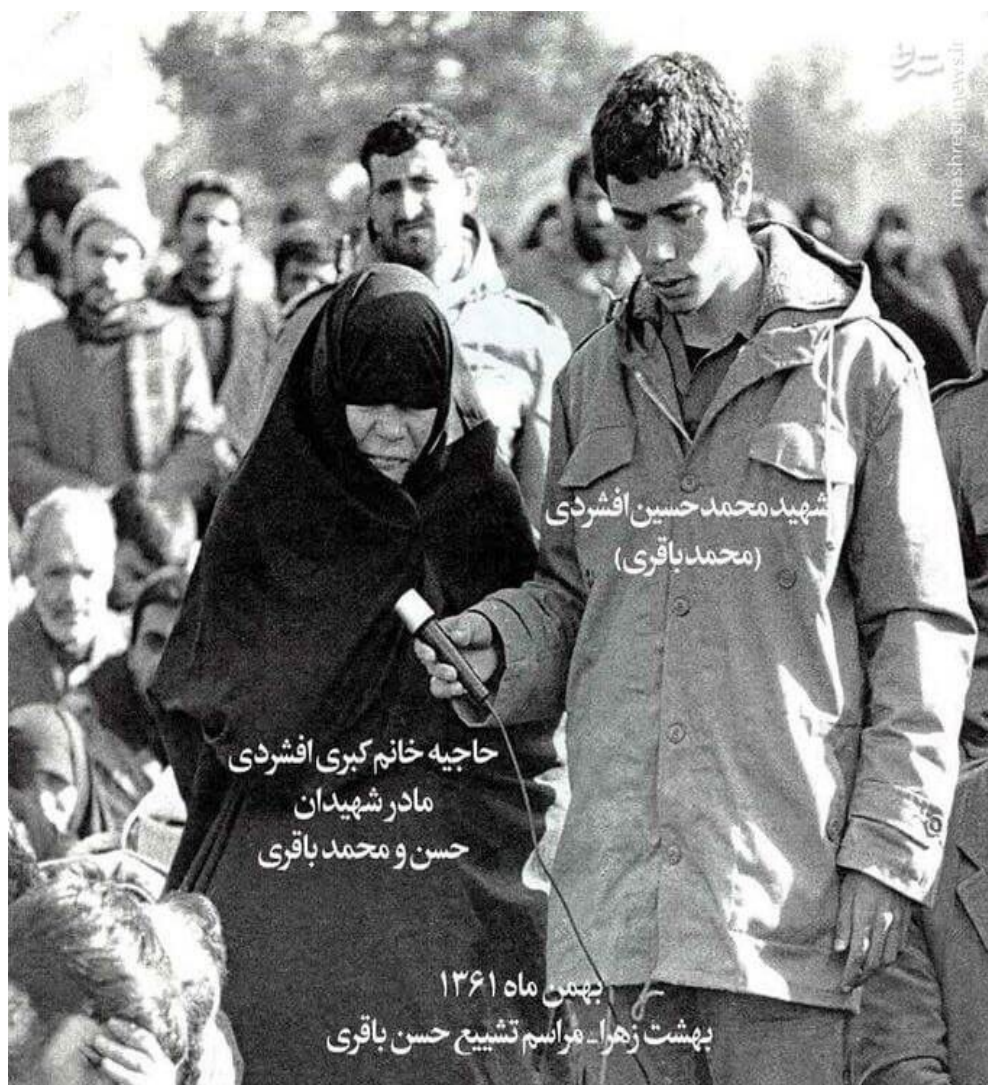
"حسن چی شده؟... حرف بزن!"

صدای آن سوی خط شکست:

حسن... با چند تا از بچه‌های اطلاعات... تو سنگر دیده‌بانی... خمپاره... صاف خورد وسطشون... پر کشید... حسن شهید شد...

گوشی از دست محمدحسین روی زمین افتاد. اما او فریاد نزد. اشک نریخت. فقط در سکوتی مرگبار، به نقطه‌ای نامعلوم خیره شد. سیستم، از کار افتاده بود. محور اصلی، آن چرخ‌دنده حیاتی که تمام مکانیزم جنگ را برای او معنادار می‌کرد، شکسته بود. برادرش... فرمانده‌اش... نیمه دیگر وجودش... دیگر نبود.

چند روز بعد، در بهشت زهرا، در میان گریه و شیون هم‌زمان، محمدحسین آرام و ساکت ایستاده بود. به چهره آرام و خندان حسن در قاب عکس نگاه می‌کرد. انگار حسن، با همان نگاه نافذش، داشت با او حرف می‌زد. داشت آخرین مأموریتش را به او ابلاغ می‌کرد.



آن شب، در خلوت اتاقش، دفترچه یادداشت‌های برادرش را باز کرد. دفترچه‌ای پر از طرح‌های عملیاتی، تحلیل‌های نظامی و جملاتی کوتاه و پرمغز. در صفحه آخر، حسن با خطی خوش نوشته بود: «خدایا، مرا پاکیزه بپذیر.» و زیر آن، یک طرح نیمه‌کاره از عملیاتی بزرگ برای آینده کشیده بود.

محمدحسین، انگشتش را روی آن طرح نیمه‌کاره کشید. اشک، برای اولین بار، از چشمانش جاری شد. اما این، اشک یأس نبود. اشک یک «عهد» بود.

او همان شب، در همان خلوت، تصمیمی گرفت که مسیر زندگی‌اش را برای همیشه تغییر داد. او دیگر نمی‌توانست فقط محمدحسین افشردی باشد. او باید یاد و فکر برادرش را زنده نگه می‌داشت.

فردای آن روز، وقتی برای اولین بار پس از شهادت برادرش، در جلسه فرماندهان شرکت کرد، همه با نگاهی ترحم‌آمیز به او می‌نگریستند. اما او، با صلابتی که از درونش می‌جوشید، پشت تریبون رفت. صدایش دیگر آن صدای آرام و محتاط همیشگی نبود.

"بسم رب الشهداء و الصدیقین"

برادرم، حسن باقری، به آرزویش رسید. اما راه او، تمام نشده. فکر او، زنده است. نقشه‌های او، باید کامل شود. از امروز، من نه به عنوان برادر او، که به عنوان یک سرباز کوچک، نام او را بر دوش خواهم کشید تا این پرچم، بر زمین نماند.

از آن روز، در مکاتبات رسمی، در بی‌سیم‌ها و در قلب هم‌زمان، محمد حسین افشردی، به «محمد باقری» تبدیل شد. این، یک تغییر نام ساده نبود؛ یک «بیعت‌نامه» بود. او میراث‌دار یک نابغه شده بود. میراثی از نبوغ، شجاعت و اخلاص. و او عهد کرده بود که این میراث را نه تنها حفظ، که به اوج برساند.

او در رؤیایی صادقانه، برادرش را دید. حسن، با همان لبخند همیشگی، نقشه‌ای خونین اما نورانی را به دستش داد و گفت:

"محمد، نقشه من نیمه‌تمام ماند. تو آن را کامل کن..."

من در آسمان، هوایت را دارم"

محمد باقری، از آن پس، با قدرتی مضاعف به کار بازگشت. او دیگر فقط یک تحلیل‌گر نبود. او اکنون، حامل روح و اندیشه حسن باقری بود. و این، تازه آغاز راهی بود که او را به یکی از بزرگترین استراتژیست‌های تاریخ معاصر ایران تبدیل می‌کرد.



این، یک تغییر نام ساده نبود؛ یک بیعت‌نامه با برادر شهیدش بود. بیعتی برای تکمیل کردن نقشه‌های نیمه‌تمام حسن. محمد از آن به بعد تصمیم گرفت که «نقشه و اهداف راهبردی نیمه‌تمام حسن باقری را کامل کند»

بخش دوم: معمار یک دکترین

فصل پنجم: استراتژی در کلاس درس

جنگ به پایان رسید. غرش توپ‌ها خاموش شد و غبار میدان نبرد فرو نشست. بسیاری از رزمندگان، سلاح بر زمین گذاشتند و به زندگی عادی بازگشتند. اما برای محمد باقری، جنگ هرگز تمام نمی‌شد؛ فقط شکل آن تغییر کرده بود. او می‌دانست که آتش زیر خاکستر دشمن، هر لحظه ممکن است دوباره شعله‌ور شود و کشور، برای آن روز، به چیزی فراتر از شجاعت نیاز دارد؛ به «دانش» و «دکترین».

محمد باقری که به دلیل جنگ، تحصیلاتش را نیمه‌کاره رها کرده بود، با جدیت به دانشگاه بازگشت. این بار، نه فقط به عنوان یک دانشجو، که به عنوان یک محقق و نظریه‌پرداز.

همزمان با تحصیل در رشته جغرافیای سیاسی و سپس دکترای آمایش دفاعی، به تدریس در دانشگاه عالی دفاع ملی و دانشگاه امام حسین (ع) مشغول شد.

کلاس‌های او، با تمام کلاس‌های دیگر فرق داشت. او تئوری‌های کلاوزویتس و سون تزو را با خاطرات عملیات‌های خیبر و بدر پیوند می‌زد.

برای دانشجویانش که فرماندهان جوان آینده بودند، از «جنگ نامتقارن» می‌گفت و مثالش، نه نبردهای ویتنام، که نحوه زمین‌گیر کردن تانک‌های پیشرفته عراقی توسط یک رزمنده آری‌جی به دست و گمنام روستایی بود.

روزی در کلاس «مدیریت بحران»، یکی از دانشجویان پرسید:

«استاد! بهترین روش برای فرماندهی در شرایط عدم قطعیت

و کمبود اطلاعات چیست؟»

"محمد باقری، به جای پاسخ تئوریک، خاطره‌ای تعریف کرد"

قبل از عملیات فتح‌المبین، ماه‌ها بود که روی شناسایی منطقه کار می‌کردیم. اما شب عملیات، با یک طوفان شن غافلگیرکننده روبرو شدیم. تمام ارتباطات بی‌سیم قطع شد. دید به صفر رسید. از نظر تمام تئوری‌های کلاسیک، عملیات باید لغو می‌شد. ما در یک "مه اطلاعاتی" کامل بودیم.

"استاد محمد باقری، مکثی کرد و به چشمان کنجکاو دانشجویانش خیره شد"

اما شهید حسن باقری، یک تصمیم عجیب گرفت. او به فرماندهان گردان‌ها دستور داد که به جای پیروی از نقشه، از "حافظه زمین" و "حس درونی" نیروهای بومی که منطقه را مثل کف دست می‌شناختند، استفاده کنند. او گفت: "توکل کنید و به دل دشمن بزنید. خدا، بهترین جی‌پی‌اس‌ها را به شما هدیه خواهد داد!".

"آن شب، ما در اوج عدم قطعیت، بزرگترین پیروزی را به دست آوردیم."

سپس نتیجه‌گیری کرد و گفت:

"آقایان! بهترین دکترین، دکترین "انعطاف‌پذیری مبتنی بر ایمان" است"

شما باید تمام علوم و فنون را بیاموزید، اما در لحظه آخر، باید آنقدر به نیروی خود و به نصرت الهی ایمان داشته باشید که بتوانید خارج از چارچوب‌های خشک کتاب، و فرمول‌های نظامی، تصمیم بگیرید. این، هنر یک فرمانده ایرانی-اسلامی است.

محمدباقری در حال معماری یک «مکتب دفاعی» جدید بود. مکتبی که هم علم روز را در خود داشت، هم تجربه بی‌نظیر دفاع مقدس و هم روح توکل و معنویت. کلاس‌های درس او، به اتاق فکری برای آینده نیروهای مسلح تبدیل شده بود. او داشت بذر دکترین‌هایی را می‌کاشت که سال‌ها بعد، در میدان‌های واقعی، به درختانی تنومند تبدیل می‌شدند.



براهل صهیون آتش آید با سرانگشت علی

براهل صهیون آتش آید با سرانگشت علی

n a f a h a t _ g r a p h i c

کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

فصل ششم: فرمانده نامرئی

محمد باقری، برخلاف بسیاری از همزمانانش، تمایلی به حضور در مناصب اجرایی و فرماندهی لشکرهای پر سر و صدا نداشت. او، ذاتاً یک «مرد ستادی» بود.

محمد یک استراتژیست نظامی بود که ترجیح می‌داد به جای دیده شدن، «تأثیرگذار» باشد. سال‌ها در معاونت اطلاعات و عملیات ستاد کل نیروهای مسلح، در سکوت و به دور از هیاهوی رسانه‌ها، به مغز متفکر طراحی ساختارهای نوین دفاعی تبدیل شد.

سردار محمد باقری «فرمانده نامرئی» بود.

کمتر کسی او را می‌شناخت، اما اثر انگشت تفکر او، در تمام طرح‌های کلان دفاعی کشور دیده می‌شد. او بود که با تحلیل دقیق جنگ‌های نوین در جهان، مانند جنگ اول خلیج فارس و نبردهای بالکان، به این نتیجه رسید که **آینده جنگ‌ها، «موشکی» و «پهپادی» است.**

در جلسات سری، در حالی که برخی فرماندهان سنتی هنوز بر اهمیت نیروی زرهی و پیاده تأکید داشتند، او با نمودارها و تحلیل‌های دقیق، ثابت می‌کرد که باید بخش عظیمی از بودجه و توان کشور، صرف توسعه توان موشکی نقطه‌زن و فناوری پهپادهای دوربرد و انتحاری شود.

محمد باقری می‌گفت:

«جغرافیای ما، بهترین پدافند ماست. اما این جغرافیا باید مسلح شود. ما باید بتوانیم دشمن را، هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای مان، قبل از اینکه به ما برسد، هدف قرار دهیم. دکتَرین ما باید از "دفاع در مرز" به "دفاع در عمق" تغییر کند.»

این ایده‌ها در ابتدا مخالفان زیادی داشت. اما او با صبر، منطق و ارائه مدلهای شبیه‌سازی‌شده، آرام آرام همه را قانع کرد. او یک «اکوسیستم» کامل از ایده‌پردازی، طراحی، ساخت و عملیاتی کردن را در مجموعه‌های دفاعی کشور پایه‌ریزی کرد.

یکی از مهندسان جوان که در پروژه‌های موشکی با او کار می‌کرد، بعدها تعریف کرد: وقتی در یک آزمایش به مشکل می‌خوردیم و ناامید می‌شدیم، سرلشکر باقری به آزمایشگاه می‌آمد. به جای سرزنش، کنار ما می‌نشست، با دقت به توضیحات فنی گوش می‌داد و بعد می‌گفت:

"بچه‌ها! یادتان هست برادرم حسن، چطور با دست خالی، جلوی لشکر زرهی عراق ایستاد؟ او یک ایده داشت و به آن ایمان داشت. شما هم یک ایده بزرگ دارید.

ایمان‌تان را از دست ندهید. دوباره تلاش کنید. مشکل را پیدا می‌کنید.

«او به ما نه فقط دانش فنی، که "روحیه" و "باور" تزریق می‌کرد.»

او، آن فرمانده نامرئی، در حال ساختن قدرتمندترین بازوی دفاعی ایران بود. بازویی که سال‌ها بعد، در روز موعود، جهان را شگفت‌زده می‌کرد. او داشت نقشه نیمه‌تمام برادرش را، در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر، در سطح بین‌المللی، کامل می‌کرد.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْاَبْدَانِ وَالْاَبْدَانِ

ملت شہادتیم ملت نامہ ہمیں



شہدای حملہ هوایی رژیم صهیونیستی به تبریز در خردادماه ۱۴۰۴

فصل هفتم: معمار ارتش‌های بهم‌پیوسته

سال ۱۳۹۵. با حکم فرماندهی کل قوا امام خامنه‌ای، محمد باقری به بالاترین جایگاه نظامی کشور رسید!؟

ریاست ستادکل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران. این، دیگر جایگاه یک فرمانده نامرئی نبود.

"محمد باقری اکنون، «معمار ارشورکستراتور» کل ساختار دفاعی ایران بود"

مأموریت او، فراتر از تقویت یک نیرو یا یک بخش بود؛ او باید تمام نیروهای مسلح کشور، از ارتش و سپاه گرفته تا نیروی انتظامی، را به یک «ارکستر هماهنگ» تبدیل می‌کرد که هر کدام، در عین استقلال، نتی واحد و قدرتمندی را بنوازند.

سردار محمد باقری، در اولین جلسه با فرماندهان ارشد، پشت تریبون نرفت. یک وایت‌برد بزرگ خواست و روی آن، دو دایره جدا از هم کشید.

روی یکی نوشت «ارتش» و روی دیگری «سپاه». سپس با یک ماژیک قرمز، خطوطی بریده‌بریده و نامنظم بین آن دو کشید!؟

برادران! وضعیت فعلی ما این است. دو نیروی قدرتمند، با تجربه، و فداکار. اما با جزیره‌هایی از عدم هماهنگی. دشمن ما، یکپارچه عمل می‌کند. ما هم باید یکپارچه شویم.... والسلام

سپس، ماژیک را برداشت و دو دایره را در یک دایره بزرگتر قرار داد و خطوط بین آنها را به یک شبکه منظم و درهم‌تنیده تبدیل کرد.

هدف ما در دکترین جدید این است. یک "اکوسیستم دفاعی". یک شبکه هوشمند که در آن، هر جزء، ضعف جزء دیگر را پوشش می‌دهد و قوت آن را تقویت می‌کند. این، دکترین "نبرد ترکیبی و هم‌افزا" است.

این تئوری، در عمل، یک انقلاب بود. او جلسات مشترک فرماندهی را به صورت منظم برگزار کرد. رزمایش‌های مشترک ارتش و سپاه را طراحی کرد که در آن، پهپادهای سپاه، برای ناوهای ارتش، گرا می‌دادند و جنگنده‌های ارتش، از مراکز موشکی سپاه، پشتیبانی هوایی می‌کردند.

یکی از بزرگترین چالش‌ها، حس رقابت سنتی بین برخی واحدها بود. در یکی از جلسات پرتنش، یکی از فرماندهان قدیمی با گلایه گفت:

«سردار! این حوزه‌ای که شما می‌فرمایید، در حیطه وظایف ذاتی ماست.

چرا باید آن را با نیروی دیگر به اشتراک بگذاریم؟»

سردار محمد باقری، با همان آرامش و منطق مهندسی‌اش، پاسخ داد: «برادر عزیز! ما اینجا از "من" و "ما" صحبت نمی‌کنیم. ما از "ایران" صحبت می‌کنیم. وقتی موشک دشمن شلیک می‌شود، نمی‌پرسد که هدفش، مرکز ارتش است یا مرکز سپاه. به "خاک" ما حمله می‌کند. وظیفه ما، دفاع از این خاک است، با هر ابزاری و با هر نیرویی که داریم.

ما مکمل یکدیگریم، نه رقیب هم. شما تجربه صد ساله نبردهای کلاسیک را دارید و برادران سپاه، نبوغ جنگ‌های نامتقارن را. ترکیب این دو، "شکست‌ناپذیر" است...

او با صبر و استدلال، این فرهنگ جدید را جا انداخت. او یک «زبان مشترک عملیاتی» بین تمام نیروها ایجاد کرد. از تأسیس قرارگاه مشترک پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء (ص) که آسمان کشور را به صورت یکپارچه رصد می‌کرد، تا هماهنگی‌های پیچیده در جبهه مقاومت در سوریه و عراق که در آن، مستشاران ایرانی، با ارتش سوریه و نیروهای حشدالشعبی، عملیات‌های مشترک انجام می‌دادند.

او یک «ابر-معمار» بود که از دفتر کار ساده‌اش در ستاد کل، تمام قطعات پازل دفاعی کشور و منطقه را در یک تصویر بزرگ و منسجم می‌دید.

محمد باقری می‌دانست که جنگ‌های آینده، جنگ پیروزی یک نیرو بر نیروی دیگر نیست؛ جنگ پیروزی یک «شبکه هوشمند» به کمک هوش مصنوعی با استفاده از ریز پرندها، پهبادها و جنگنده‌های رادار گریز و ترکیب به کارگیری موشک‌های کروز از جنگنده‌ها، ناوها و زیردریایی‌ها و... بر یک «ساختار کلاسیک و کند

و استاد محمور» است. و او، در سکوت و با دقتی مثال‌زدنی، در حال بافتن این شبکه قدرتمند و درهم‌تنیده بود. شبکه‌ای که قرار بود در روز موعود و جنگ آخرالزمانی، بزرگترین آزمون خود را پس دهد.

A MESSAGE FROM IRAN



RUN!

کتاب شهید محمد باقری - ناصر کاوه

بخش سوم: آن سوی هستی

فصل هشتم: شهادت معمار اکوسیستم دفاعی کشور

«عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفَرَجَةُ، وَ عِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ»

امیرالمؤمنین (ع): در اوج سختی، گشایش است و در تنگنای حلقه‌های بلا، آسایش

مرگ اگر مرد است، گو نزد من آی
آغوشش بگیرم تنگ تنگ تا در

این فصل با تصویر سرلشکر باقری آغاز می‌شود که با تفکر مهندسی‌اش، در حال توضیح یک مدل پیچیده از "جنگ ترکیبی" بر روی یک وایت‌برد است. او به یکی از همکارانش می‌گوید: "برادرم حسن، با دست خالی نبوغ می‌آفرید. وظیفه ما این است که آن نبوغ را به یک 'سیستم' تبدیل کنیم." در خانه، قبل از نماز صبح، او نام "باقری" را که پس از شهادت برادرش انتخاب کرده بود، در ذهنش مرور می‌کند. این فقط یک نام نبود، یک "بیعت‌نامه" بود. در لحظه شهادت در سجده، داستان با یک درام شاعرانه، به دیدار او با برادرش در بهشت برزخی می‌رود. گویی در آن لحظه، شهید حسن باقری، دست محمد را می‌گیرد و او را با خود به منزل ابدیتش می‌برد.

عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست

تنگ چشمم گر نظر در چشمه‌ی کوثر کنم

وقتی غبارها فرو نشست، در میانه‌ی اتاق، پیکر مردی بر زمین افتاده بود که روحش، سبک‌بال‌تر از سریع‌ترین موشک‌هایش، به معراج رفته بود. سردار محمد حسین باقری، نگهبان زمین و آسمان، در حین پاسداری از خاک میهنش، خود

آسمانی شد. آخرین تصویری که در چشمان نیمه‌باز و آرامش‌یافته‌اش نقش بسته بود، تصویر گنبد طلایی قدس بود که بر صفحه مانیتور می‌درخشید و در کنارش نوشته شده بود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا... لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»

محمدباقری، در آستانه شب عید غدیر و در روز جمعه که متعلق به امام زمان (عج) می‌باشد، و در سحرگاه خونین بر سجاده نماز شبیش به همراه همسر و دختر خبرنگارش به شهادت رسید. محمد حسین باقری، «امیر و فرماندهی» بود که در روز بیعت با «امیرالمؤمنین» عیدی‌اش را از مولا و مقتدایش طلبیده بود و در کمتر از چند ساعت، به آرزویش رسید و با خانواده به سوی بهشت برین پر گشود. این شهادت، نه یک اتفاق، که یک استجابت بود. استجابت دعایی که در میان هلهله و شادی مردم در جشن غدیر، از عمق جان برآمده بود. محمد باقری، به مولایش اقتدا کرد؛ هم در مردم‌داری و هم در گمنامی، و هم در شهادت در محراب، با فرق خونین...

سمفونی زمینی «محمد حسین باقری» به پایان رسید، تا سمفونی شکوهمند و آسمانی او، در ملکوت اعلی، برای همیشه آغاز گردد.



مرگ بر اسرائیل مرگ بر آمریکا

فصل نهم: اولین دیدار؛ آغوش برادر

و بعد... سکوت.

نه آن سکوتِ وهم‌آور پس از انفجار که گوش را می‌آزرد و قلب را می‌فشرد. سکوتی بود سرشار از نغمه‌ای ناشنیده؛ هارمونی عظیمی که از تسبیح کائنات برمی‌خاست اما تنها با گوش جان شنیده می‌شد. نوری لطیف و شیرین‌رنگ، چون حریری مهربان، پلک‌هایش را نوازش داد. بوی سیب وحشی و گلابِ دواآتشه و خاکِ باران‌خورده‌ی شلمچه، در هم آمیخته بود و مشامش را پر می‌کرد. سنگینی جسم، آن زره‌ی خاکی که سال‌ها بارِ مسئولیت‌های سنگین را بر دوش می‌کشید، ناگهان برداشته شد. سبک بود، سبک‌تر از قاصدکی در باد، رها از هرچه جاذبه‌ی زمینی.

محمد چشم‌گشود.

دیگر نه دیوارهای بتنی اتاق فرماندهی بود و نه مانیتورهای چشم‌کزن که لحظه به لحظه، پیروزی و فاجعه را به تصویر می‌کشیدند. ایستاده بود در دشتی به وسعت ابدیت. چمنی زمردین زیر پاهایش گسترده بود که هر ساقه‌اش، با وزش نسیم، نغمه‌ای از «سَبَّوحُ قُدَّوس» سر می‌داد.

رودی از شیر ناب و عسلِ مصفا در کنارش روان بود و در آن، به جای سنگ‌ریزه، گوه‌رهایی از یاقوت و دُرّ می‌درخشیدند و با برخورد به یکدیگر، صدای دلنشینی چون چنگ و رباب ایجاد می‌کردند. نسیمی می‌وزید که در هر وزش، آیه «فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ» (آسایش و راحتی و باغ پر نعمت بهشت) را در جانش زمزمه می‌کرد.

سرگشته بود، اما نه هراسان. این غربت، آشنا بود. این زیبایی، موعود بود.

در عمق وجودش حسی از بازگشت به خانه داشت.

ناگهان، در میانه‌ی آن همه نور و رنگ، نوایی آشنا قلبش را لرزاند. خنده‌ای که سال‌ها تنها در خواب‌هایش می‌شنید. صدایی که انعکاسش در سنگ‌های شناسایی و جلسات پرتلاش اطلاعات عملیات جا مانده بود. صدایی که همیشه با گفتن «می‌شود، ما می‌توانیم» به همه انرژی می‌داد.

«محمد حسین... پروازت مبارک. کارت عالی بود!»

دیدنی داداش گفتم : ما می‌توانیم؟»

محمد به سمت صدا چرخید. باورش نمی‌شد. در دوردست، زیر سایه‌ی درخت طوبی که شاخه‌هایش عرش را لمس می‌کرد و میوه‌هایش از جنس نور بود، قامتی ایستاده بود. قامتی که محمد، وجب به وجب آن را می‌شناخت.

همان شانه‌های ستبر که بار سنگین یک پروژه‌ی ملی را به دوش می‌کشید، همان لبخندِ محبوب که در سخت‌ترین شرایط هم از لبانش محو نمی‌شد و آن نگاه نافذی که «نمی‌شود» را باور نداشت.

"نامش را به آهستگی، با صدایی لرزان، بر زبان آورد،

گویی می‌ترسید آن رؤیای شیرین پاک شود"

« داش حسن، تویی عزیزم...؟ »

آن قامت، به سویش آمد. با هر قدم، چهره‌اش نمایان‌تر می‌شد. نه چهره‌ی خسته و غبارگرفته‌ی روزهای آخر، که صورتی به شفافیت آب و به روشنایی ماه. جامه‌ای از حریر سبز بر تن داشت و لبخندی بر لب که تمام غصه‌های عالم را از یاد می‌برد.

بله شهید حسن باقری بود. نابغه اطلاعات جنگ ایران و عراق.

مراد و مرشدش. رفیق سال‌های جهاد و شهادت.

حسن رو به محمد کرد و گفت: خوش آمدی محمد جان، چقدر چشم انتظار بودم!

صدایش دیگر آن صدای خسته و گرفته‌ی پشت بی‌سیم نبود.

طنینی داشت بهشتی؛ آمیزه‌ای از اقتدار و مهربانی.

"دیر کردی داداش. چشم به راهت بودم. بابچه‌ها اینجا خیلی جاتو خالی می‌کردیم"

محمد قدمی پیش گذاشت. دستش را دراز کرد و بازوی حسن را لمس کرد. حقیقت داشت. این رؤیا نبود. این خود حقیقت بود. گرمای وجودش، نه گرمای جسم، که حرارتی از جنس نور و اطمینان بود. همان لحظه، این آیه در قلبش طنین‌انداز شد، با تفسیری که هرگز در دنیا درک نکرده بود:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا... بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»

"و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند، مردگانند؛

بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند"

و محمد تازه معنای «عِنْدَ رَبِّهِمْ» را می‌فهمید.

این «نزدیکی» و «همجواری»، چه مقام شگفت‌انگیزی بود.

دیگر تاب نیاورد. خود را در آغوش برادرش حسن انداخت. آغوشی که بوی تمام خوبی‌های عالم را می‌داد. بوی جلسات شبانه روزی اطلاعات، بوی محاسبات پیچیده، بوی عملیاتهای فتح المبین و بیت المقدس و... سال‌ها فراق، سال‌ها دلتنگی، سال‌ها سنگینی بار امانت‌داری از راه او، در یک لحظه به پایان رسید. اشک از چشمان بهشتی‌اش جاری شد.

ما دو رفیقیم، ز یک راه و یک آئین، حسن

خطِ پایان تو شد، اولِ این دین، حسن

حال، در عرشِ خدا، باز به هم، هم‌سنگر

تا بسازیم بهشتِ تو، چه شیرین، حسن



فصل دهم: قرارگاه ابدی

حسن سرش را بر شانه‌ی محمد گذاشت و زمزمه کرد: «دیدی گفتم منتظرت می‌مانم؟ اینجا قرارگاه ابدی ماست. اینجا دیگر نه صدای موشکی و نه خمپاره‌ای هست، نه نگرانی از کمبود بودجه است و نه غمی از خیانت بنی‌صدر و منافقان و غربگدایان و لیبرالها و افساد طلب‌ها و نه غبارِ فراقی از دوری دوستان است.»

سپس کمی فاصله گرفت، به چشمان محمد نگرست و با همان لبخند شیطنت‌آمیز همیشگی‌اش گفت: «خب، تعریف کن ببینم. بعد از ما چه کردید؟ شنیدم آمریکا و اسرائیل رو خوب گوشمالی‌شون دادید! عین‌الاسد، وعده صادق یک و وعده صادق دو رو خوب اومدید. دم همه‌تون گرم!»

این آغاز یک گفتگوی بی‌پایان بود. گفتگوی دو برادر و دو رفیق قدیمی که حالا در بهشت برین، فرصت داشتند تا خاطرات یک عمر جهاد را با هم مرور کنند. حسن باقری، شانه‌ی محمد را فشرد. «آفرین بر تو ای محمد عزیز... خوب فهمیدی. اینجا عالم «معنا»ست. اینجا، هر عملی، به حقیقتِ باطنیِ خودش تجلی پیدا می‌کند. حالا آماده شو برای دیداری بزرگتر. بیا تا تو را به محضر فرماندهی اصلی این میدان ببرم. کسی که تمام این عزت‌ها، از صدقه‌ی سر نام اوست.»

حسن باقری، محمد باقری، برادرش را از آن «میدان اقتدار»، که هر گوشه‌اش تجلی یک عمر مجاهدت بود، به سوی مقصدی پرهیبت‌تر رهنمون شد. آن‌ها از میان آن ستون‌های نورانی عبور کردند و به سوی بارگاهی رفتند که در مرکز آن میدان، چون خورشیدی در میان ستارگان، می‌درخشید. هرچه نزدیک‌تر می‌شدند، محمد

حس می‌کرد که زمین بهشت زیر پاهایش می‌لرزد؛ نه لرزشی از ترس، که لرزشی از هیبت و عظمت.

این بارگاه، از طلا و زمرد ساخته نشده بود. مصالحش، «عدالت» و «یقین» بود. ستون‌هایش از «صلابت» و سقفش از «رحمت» بود. بر سر در آن، با خطی که گویی با ذوالفقار بر سینه‌ی آسمان حک شده بود، نوشته بودند: «بَابُ مَدِينَةِ الْعِلْمِ» (دروازه‌ی شهر علم). اینجا بارگاه مولای متقیان، اسدالله الغالب، امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب (ع) بود.

در آستانه‌ی در، دو فرشته‌ی عظیم با بال‌هایی از نور سبز ایستاده بودند. مالک و رضوان. اما اینجا، هیبت‌شان نه هیبت یک نگهبان، که هیبت دو خادم عاشق بود. با دیدن شهدا، با خضوعی کامل سر خم کردند و راه را گشودند.

محمد به محض ورود، خود را در برابر اقیانوسی از جلال و عظمت دید. فضا، آکنده از سکوتی بود که از هر فریادی، رساتر بود. در صدر آن بارگاه، بر منبری از نور که پایه‌هایش در اعماق کهکشان‌ها فرو رفته بود، وجودی نشسته بود که تمام هستی، پرتوی از نور او بود. امیرالمؤمنین (ع).

امام بر آن منبر، نه چون یک حاکم، که چون پدری مهربان نشسته بود. در کنارش، نه شمشیر آهنین، که «ذوالفقار علم و بصیرت» قرار داشت؛ شمشیری دولبه که یک لبه‌اش، باطل را می‌شکافت و لبه‌ی دیگرش، راه حق را برای پویندگان روشن می‌کرد.

در دستان مبارکش، نه نیزه، که قلمی از نور بود که با آن، سرنوشتِ عاشقانش را به نیکی رقم می‌زد. محمد با زانوانِ لرزان، بی‌اختیار به خاک افتاد. تمام وجودش، در برابر آن همه شکوه، به ذره‌ای ناچیز بدل شده بود. تنها توانست با صدایی که از اعماق جانش برمی‌خاست، زمزمه کند: **«السلام علیک یا اسدالله الغالب... السلام علیک یا امام المتقین... السلام علیک یا امیرالمومنین(ع)» ...**

امام با همان صدای ملکوتی که در خبیر، لرزه بر اندامِ مرحب انداخته بود، اما با لحنی پر از مهر که دل را آرام می‌کرد، فرمود: برخیز محمد، فرماندهی مقتدر و خوش فکر ما... برخیز ای که نامت، یادآورِ نامِ حبیب ما و مرامت، یادآورِ مرام محمدست، برای ما. برخیز از جا و بیا بین دوستان ما.

محمد به سختی از جای برخاست. جرأتِ نگاه کردن به چهره‌ی امام را نداشت.

سر به زیر انداخته بود و اشک می‌ریخت.

امیرالمومنین(ع) ادامه دادند: «تو و یارانت، ذوالفقار علی را در عصر غیبت، از نیام علم و فناوری بیرون کشیدید. شما معنای حقیقی «لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار» را در زمانه‌ی خود زنده کردید. »

امیرالمومنین(ع) فرمودند: شما مصداقِ آن کلامِ جدم رسول‌الله شدید که فرمود: **«الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَ أَحَبُّ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ»** (مؤمن قوی، از مؤمن ضعیف بهتر و محبوب‌تر است).

شما برای امتِ ما، «قدرتِ بازدارنده» آوردید تا دیگر هیچ معاویه‌ای، جرأتِ دست‌درازی به خلخالِ پای زنانِ ما در آن سوی مرزها را نداشته باشد.

سپس، امام با اشاره‌ای از انگشتِ مبارک‌شان، صحنه‌ای را در برابر چشمان محمد به نمایش گذاشتند. صحنه‌ی حمله به پایگاه‌های اسرائیل در عملیات وعده صادق.

محمد دید که با شلیکِ هر موشک، لب‌خندی از رضایت بر لبانِ شهدای مقاومت، از شهید سید حسن نصرالله، حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس گرفته تا تمام یاران گمنام‌شان، می‌نشیند. او دید که آن سیلی، تنها یک انتقامِ نظامی نبود، بلکه «احیای عزتِ یک امت» بود. دید که چگونه آن عملیات، قلبِ میلیون‌ها مستضعف را در سراسر جهان شاد کرد و پشتِ ظالمان را به لرزه درآورد.

محمد اشک می‌ریخت و تنها می‌گفت:

«آقا جان... مولای من... ما سربازِ کوچکِ شمایم. ما خاکِ پای شما و فرزندانِتان هستیم. هر چه کردیم، به مددِ نامِ شما و به عشقِ فرزندانِ مهدی (عج) بود.»

امام علی (ع) از منبر به زیر آمدند. به محمد نزدیک شدند و دستِ پدранه‌شان را بر شانه‌ی او گذاشتند. گرمای آن دست، تمامِ عالم را می‌توانست ذوب کند.

فرزندم، اخلاص، اکسیرِ کیمیاگری است. شما با اخلاص، آهن را به نور بدل کردید. شما با اخلاص، تهدید را به فرصت تبدیل نمودید. و خداوند، این‌گونه پاداشِ مخلصین را می‌دهد....

سپس نگاهی به زخم تازه بر پهلوی محمد انداختند. آهی کشیدند که تمام آن بارگاه نورانی را در حزن عمیق فرو برد. آهی که یادآور فرق شکافته و پهلوی شکسته‌ی عزیزان شان بود و فرمودند: این زخم، تو را شبیه فرزندانم کرده است. این مهر قبولی توست. مَه‌ری که تو را لایق دیدارِ سالارِ شهیدان می‌کند.

سپس با صدایی که هم فرمان بود و هم بشارت، فرمودند:

بیا... بیا که سالار شهیدان، آن خون خدا، بی‌صبرانه منتظر دیدار یارانِ آخرالزمانیِ خویش است. برو و سلام ما را به حسینم برسان...

محمد، سرمست از این دیدار شگفت و با کسب اجازه از محضر مولایش، به همراه برادرش حسن، از آن بارگاه هیبت و رحمت خارج شد. او تازه می‌فهمید که تمام آن شب‌بیداری‌ها، تمام آن سختی‌ها و تمام آن خطر‌ها، چه بهای اندکی بوده است برای چشیدنِ یک لحظه از این رضایتِ پدریِ امیرالمؤمنین.

قلبش، آماده‌ی پروازی بلندتر بود؛ پرواز به سوی کربلا.

رفیقِ نثارِ الطریق

رفیقِ راہِ بند، راہِ جو بہت
نشوونِ میدہ...

فصل یازدهم: در پیشگاه سیدالشهدا(ع)

پس از خروج از بارگاه هیبت‌انگیز امیرالمؤمنین، حسن، محمد را به سوی مقصدی رهنمون شد که گویی تمام مسیرهای بهشت، به آن ختم می‌شد. هرچه پیش‌تر می‌رفتند، رایحه‌ی گلاب و عطر سیب، غلیظ‌تر و مست‌کننده‌تر می‌شد. نسیمی وزیدن گرفت که با دیگر نسیم‌های بهشتی تفاوت داشت؛ نسیمی حزین اما پرشکوه که در هر وزش، مرثیه‌ی «باز این چه شورش است که در خلق عالم است» را در جان زمزمه می‌کرد. آنها به دشتی رسیدند که خاکش، نه از زمرد، که از تربتی سرخ‌فام و نورانی بود؛ تربتی که از آن، بوی خون تازه و عطشی به وسعت تاریخ به مشام می‌رسید. در میانه‌ی آن دشت، خیمه‌هایی از نور برپا بود و در کنارش، رودی خروشان جریان داشت، اما آبش به رنگ خون می‌زد. این «نهر علقمه» بود که تا ابد، شرمسار لب‌های تشنه‌ی عباس (ع) می‌خروشد.

اینجا، «کربلای بهشت» بود.

اینجا، پایتختِ عالمِ عشق بود.

محمد، با قدم گذاشتن بر این خاک، تمام وجودش لرزید. زانوهایش سست شد. تمام روضه‌هایی که در دنیا شنیده بود، تمام اشک‌هایی که در شب‌های محرم ریخته بود، تمام حسرت‌هایی که برای نبودن در کربلا خورده بود، در یک لحظه مقابل چشمانش جان گرفت و به یک معرفتِ شهودی بدل شد. اینجا، دیگر خبری از روایت و حکایت نبود؛ اینجا، خودِ حقیقتِ عریانِ عاشورا بود.

در مرکز آن دشت، در میانه‌ی گودالی که از نور بود و نه از خاک، آقایی ایستاده بود. قامتی رشید و استوار چون کوه، اما نگاهی که در آن، عمقِ تمام مصیبت‌های عالم موج می‌زد. پیراهنی عربی و خونین بر تن داشت، اما بر سر، تاجی از نور

«پیروزی ابدی» نهاده بود. او حسین بن علی (ع)، سیدالشهدا، ثارالله و خون خدا بود.

او تنها نبود. در کنارش، ماه بنی‌هاشم، قمر عشیره، ابوالفضل العباس (ع)، با آن قد و بالای رعنا ایستاده بود، با دستانی از نور که دوباره بر بدنش روییده بود، و همچنان، مشکِ ادب بر دوش، علم ولایت را در دست داشت. و حضرت علی‌اکبر (ع)، شبیه‌ترین انسان به پیامبر، با آن چهره‌ی نورانی و لبخند دلربایش ایستاده بود. و در اطراف‌شان، حلقه‌ای از یارانِ باوفا، از حبیب و مسلم تا حرّ و وهب، چون ستارگانی گردِ ماهِ وجودِ امام‌شان، پروانه می‌زدند. محمد تا چشمش به آن منظره‌ی ملکوتی افتاد، بی‌اختیار دست بر سینه گذاشت و با تمام وجود فریاد زد:

السلام علیک یا ابا عبدالله... و علی الارواح التی حلت بفنائک...

علیک منی سلام الله ابداً ما بقیت و بقی اللیل و النهار...

صدایش در گلو شکست. حق‌گریه امانش را برید. او که در برابر هیچ قدرتی در دنیا سر خم نکرده بود، حالا در برابر اقیانوسِ مظلومیت و عظمتِ حسین (ع)، چون طفلی یتیم، بر روی آن خاکِ مقدس زانو زد.

امام حسین (ع) با قدم‌هایی استوار که زمین بهشت زیر پایش به وجد می‌آمد، به سوی او و حسن آمد. نزدیک که رسید، دستِ نوازش بر سر امیر کشید. گرمای آن دست، آتشی از عشق در دلش برافروخت. امام با صدایی که هم مرثیه بود و هم حماسه، فرمود:

وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ یا وَلَدِیَ وَ یا ناصِرِی... سلام بر تو ای فرزندم و ای یاور من. خوش آمدی ای که ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ یَنْصُرُنِی» ما را پس از هزار و چهارصد سال، در میدانِ عمل، لبیک گفتی...

امام دست بر سینه‌ی محمد گذاشت، همان‌جا که در حسینه‌ها به عشق او می‌کوبید. این سینه، حرم محبت ماست. و آن خونی که از تو بر زمین ریخت، امتدادِ خون یاران من در ظهر عاشوراست. آن‌ها در کربلای کوچک جنگیدند و شما، در کربلای بزرگِ آخرالزمان. «إِنَّ الْحُسَيْنَ مُصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ». تو با چراغ هدایت ما راه را یافتی و سرانجام، بر این کشتی نجات، به ساحل امن رسیدی...

محمدباقری، با چشمانی اشکبار، سر بلند کرد و گفت: «آقا جان... مولای من... شرمندۀ ایم. ما کجا و یاران شما کجا؟ ما با آب و آذوقه می‌جنگیدیم، با پشتیبانی و دعا... شما با لب تشنه، با اهل بیت اسیر... ما هرچند با زن و بچه ام به شهادت رسیدیم، اما در در برابر کار با عظمت و خدای شما، هیچ بود....

امام حسین (ع) لبخندی زد که تلخی تمام عالم را شیرین می‌کرد. «فرزندم، اخلاص، معیار سنجش است، نه زمان و مکان. آن قطره اشکی که تو در خلوت برای غربت ما ریختی، در نزد خداوند خیلی باارزش بود... آن فریاد «یا حسینی» که تو در میدان نبرد سر دادی، پژواک فریاد عباس من در کنار علقمه بود. شما در میدان خود، عاشورایی به پا کردید. سپس امام نگاهی به زخم های محمد انداخت.

این زخم، تو را به ما شبیه‌تر کرده است. هرکس که می‌خواهد به ما نزدیک شود، باید از گذرگاه «بلا» و «امتحان» عبور کند. تو و خانواده ات از این آزمون، سربلند بیرون آمدی...

در همان لحظه، حاج قاسم سلیمانی، آن سردار دل‌ها، با آن چهره‌ی نورانی و لبخند همیشگی‌اش جلو آمد. محمد را در آغوش کشید و در گوشش زمزمه کرد:

دیدی آخرش به هم رسیدیم محمد جان؟ دیدی ارباب چقدر خوب خریداری می‌کنه؟ اینجا، خستگی معنی نداره. اینجا، تازه اولِ راهِ نوکریه...

ای شاهِ سر جدا، به فدای نگاهِ تو
 دل‌هاست قرن‌هاست که مات از سپاهِ تو
 ما در شلمچه، کرب و بلایی به پا کنیم
 با رمزِ یا حسین و به شوقِ پناهِ تو
 یک زخمِ پهلوی از من و صد زخم از تنت
 من رو سفیدم از اثر روی ماهِ تو
 لب تشنه نیستی دگر ای ساقی بهشت
 سیراب گشته عالم از آن آبِ راهِ تو

امام حسین (ع)، محمد و حسن را به میان حلقه‌ی یارانش برد. آن‌ها را به حبیب و مسلم معرفی کرد و فرمود: این‌ها، از آن شیعیانی هستند که ما را ندیده، به ما ایمان آوردند و در راهِ ما، جان دادند... محمد، در آن لحظه، در آغوشِ خونِ خدا، دوباره متولد شد. تمامِ آن دردها، رنج‌ها و سختی‌های دنیا، در برابرِ یک لحظه از آن هم‌نشینی، رنگ باخت. او به سرچشمه رسیده بود. به قلبِ تپنده‌ی آفرینش. به جایی که «عشق»، تنها قانونِ حاکم بود. محمد با خانواده اش در کربلای بهشت، برای همیشه، جاودانه شد.

خروشد چو سیمرغ بر خصمِ دُون
شود دشمن از زهرِ او غرقِ خون



کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

فصل دوازدهم: در پیشگاه مادر

پس از آنکه روح محمد در اقیانوس معرفت و مظلومیت کربلا شستشو داده شد و در محضر سیدالشهدا (ع) و یارانش، به مقامی تازه رسید، حسن با نگاهی که آمیزه‌ای از خضوع و اشتیاق بود، به او گفت: و حالا...

محمدجان، حالا با همسر و دخترت آماده شو برای سخت‌ترین و شیرین‌ترین دیدار. دیداری که پاداش نهایی تمام مجاهدت‌ها و شرط قبولی تمام شهادت‌هاست. بیا به محضر مادرمان، زهرای اطهر برویم.

آنها از دشت کربلا که هر گوشه‌اش روضه‌ای مجسم بود، فاصله گرفتند و به سوی قصری رفتند که از نوری وصف‌ناشدنی ساخته شده بود. این نور، نه سفیدی خیره‌کننده‌ی نور خورشید بود، نه سبزی آرامش‌بخش نور ولایت و نه سرخی حماسی نور شهادت.

این، نوری بود که هیچ چشمی در دنیا ندیده بود؛ نور مادرانه. نوری که در آن، هم حزن عمیق یک سیلی تاریخی بود و هم گرمای شفاعت‌بخش یک آغوش ابدی.

بر سر در آن قصر، هیچ نام و نشانی نبود. زیرا صاحب آن خانه، خود، نشانه‌ی بزرگ خداوند بود. و او آیه الله العظمی هستی فاطمه الزهرا(س) بود...

پیش از ورود، حسن ایستاد. دست بر سینه‌ی ادب گذاشت و با صدایی لرزان که از عمق جاننش برمی‌خاست، به محمد زمزمه کرد:

حسن رو به محمد کرد و گفت : اینجا باید تمام وجودت، ادب شود. اینجا باید قلبت، خاضع‌تر از هر زمان دیگری باشد. اینجا خانه‌ی بانویی است که رسول خدا، آن پیامبر خاتم، به احترامش از جای برمی‌خاست و دستش را می‌بوسید.

اینجا خانه‌ی انسِیة الحوراء، بتول عذرا، ام ابیها، فاطمه زهرا (س) است. اینجا، همان «بیت الاحزان» است که حالا به «بیت الافراح» شیعیانش بدل گشته. با چشم سر، چیزی نخواهی دید. با چشم دل، نگاه کن.

آنها قدم به درون گذاشتند. محمد و خانواده اش جرأت نگاه کردن نداشتند. سر به زیر انداخته بود و تمام بدنش از هیبتی مقدس می‌لرزید. فضایی سرشار از عطری بهشتی که ترکیبی از بوی یاس مدینه و بوی نان تنور خانه‌ی علی (ع) بود، او را در بر گرفت. در کنار آن عطر، حزن عمیق و آسمانی در فضا موج می‌زد؛ حزن که یادآور یک در سوخته، یک پهلوی شکسته و یک محسن سقط شده بود.

در آن فضای نورانی، هیچ تخت و بارگاهی نبود. تنها، بانویی را می‌شد حس کرد که بر روی حصیری از نور نشسته، و چادر عفاف و عصمتش، چون آسمانی پرستاره، بر سر تمام بهشت سایه افکنده است.

و بعد، صدایی را شنید.

صدایی که از عمق مهربانی و از بلندای عصمت برمی‌خاست. صدایی که اگر تمام مادران عالم را در هم می‌آمیختی، باز به لطافت آن نمی‌رسید. صدایی که هم نجوای مادرانه‌ی «بُنَّی» (پسرکم) را در خود داشت و هم صلابت خطبه‌ی فدکیه را.

"سرت را بلند کن فرزندم... محمد من."

محمد به آرامی، با چشمانی که از اشک تار شده بود، سر بلند کرد. بانویی را دید پوشیده در حجابی از نور که حتی تصور چهره‌ی مبارکش برای مقرب‌ترین فرشتگان

نیز ممکن نبود. اما حضورش، حضور یک مادر بود؛ مادری که برای فرزند از سفر طولانی و پرخطر بازگشته‌اش، بی‌تابی می‌کند.

محمد حس کرد تمام زخم‌هایش، نه فقط زخم پهلوی شهادتش، که تمام زخم‌های کوچک و بزرگِ روحش که در طولِ سالیان برداشته بود، در یک آن، با آن نگاهِ نادیدنی، شفا یافت.

با لکنتی کودکانه، تنها توانست بگوید: «خانم... مادر... سلام...»

و دیگر نتوانست ادامه دهد. بغض، آن بغضِ فروخورده‌ی سالیان، آن بغضی که حتی در تلخ‌ترین لحظاتِ دنیا هم نشکسته بود، در برابر اقیانوسِ عطوفتِ مادر، شکست و چون طفلی یتیم که پس از سال‌ها، مادرش را یافته، بر روی آن زمینِ نورانی به زانو درآمد و های‌های گریست. این بار نه از شوقِ بهشت، نه از هیبتِ دیدار، که از یافتنِ پناهگاهی ابدی و مطلق.

حضرت زهرا (س) با همان صدای آسمانی فرمودند:

فرزندم، آن شب‌ها که مادرت بر بالینت قرآن می‌خواند و برای عاقبت به خیریت دعا می‌کرد، من هم آمین می‌گفتم. آن قطره اشکی که برای مظلومیتِ حسینم ریختی، در نزد ما از تمام گنج‌های بهشت، گران‌بها تر است.

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي» را شنیده‌ای؟ شما فرزندانِ خمینی، شما مجاهدانِ راهِ ولایت، پاره‌های تنِ ما هستید. شما در عصرِ غیبت، آبروی ما را خریدید. شما نگذاشتید عَلمِ علی من بر زمین بماند...

سپس نگاهِ مادرانه‌شان بر زخم‌های تازه بر بدن محمد و خانواده اش نشست. آهی کشیدند که عرش به لرزه درآمد. آهی که یادآور آن کوچه‌ی تنگِ بنی‌هاشم بود.

این زخم‌های شما... یادگار غریبی علی‌من است. این زخم‌ها، شما را محرم اسرار ما کرده است. خوش آمدی محمد با همسر و دخترت، من به شما افتخار می‌کنم....

به خانهِی خودت خوش آمدی. اینجا دیگر نه سیلی هست، نه در و دیوار، نه تازیانه، نه پهلوی شکسته... اینجا خانهِی امنِ مادری است برای تمام فرزندانِ شهیدش».

محمد و همسر و دخترش، در آن لحظه‌ی بی‌کران، در آن اقیانوسِ نور و رحمت، حس کردند تمام وجودشان در حالِ ذوب شدن است...

او در حالِ فنا شدن در محبتِ مادر بود. و این شعر نو، در رگ‌های نورانی‌اش جوشید:

مادر!

تمامِ کوچه‌های بن‌بستِ دنیا

به نامِ تو ختم می‌شد

و من، در شلمچه،

میانِ دود و آتش،

کوچه‌ی گمشده‌ی تو را می‌جستم.

حالا اینجا،

در آغوش نور تو،

می‌فهمم

تمام آن کوچه‌ها،

راهی بود به سوی خانه‌ات.

زخمِ پهلوی من،

بهانه‌ی کوچکی بود

برای رسیدن به پناهِ پهلوی شکسته‌ی تو.

مادر... به خانه رسیدم.



کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

فصل سیزدهم: در پیشگاه امام مهدی (عج)

دیدار با مادر، آخرین و بالاترین مرحله از سلوک بهشتی او بود. او اکنون، با کسب اجازه از محضر مادر، و با قلبی که از عشق اهل بیت لبریز بود، آماده بود تا در جایگاه ابدی خویش، در صف منتظران فرزندش، مهدی (عج)، قرار گیرد.

پس از آن دیدار روح افزا و کسب اجازه از محضر مادر هستی، حضرت زهرا (س)، محمد به اتفاق خانواده شهیدش با روحی تازه و قلبی مطمئن، به همراه برادرش حسن باقری، از آن خانه نورانی خارج شد. او دیگر آن محمد سرگشته لحظه ورود به بهشت نبود. او حالا عارفی بود که از تمام ایستگاه‌های سلوک عبور کرده، حقیقت اعمالش را دیده و در زلال محبت اهل بیت (ع) شستشو داده شده بود.

شهید حسن باقری، با لبخندی که عمق آن، رضایتی ابدی را نشان می‌داد، محمد و همراهانش را به بلندترین نقطه بهشت برد. به فلاتی وسیع و مرتفع که «منظره‌ی ظهور» نام داشت. از آنجا، تمام عوالم، از جمله دنیایی که از آن آمده بودند، چون گوی درخشانی در زیر پایشان پیدا بود.

در آنجا، حماسه‌ای دیگر برپا بود. تمام معماران اقتدار تاریخ اسلام گرد آمده بودند!؟ و همه، در صفی طولانی و نورانی، ایستاده بودند.

در پیشاپیش همه، بر بلندترین نقطه، وجودی ایستاده بود که تمام کائنات، در انتظار یک اشاره‌ی او بود. قائم آل محمد، منتقم خون حسین، حضرت بقیة الله الاعظم، امام مهدی (عج).

شکوه و هیبتش قابلِ توصیف نبود. چهره‌اش، آمیزه‌ای بود از صلابتِ حیدری، حُسنِ حَسَنی، شجاعتِ حسینی، و تمامِ فضائلِ اجدادِ طاهرینش. ردای سبزرنگِ امامت بر دوش داشت و ذوالفقارِ علی (ع)، نه آن شمشیرِ ظاهری، که «ذوالفقارِ عدالتِ جهانی»، در دستانِ مبارکش بود. نگاهِ نافذش، به دنیا دوخته شده بود؛ نگاهی که هم انتظار در آن موج می‌زد و هم آمادگی برای یک قیامِ بزرگ.

با اشاره‌ای از حسن، محمد و خانواده اش و حسن، از آن صفِ طولانی جدا شدند و پیش رفتند. آن‌ها در برابرِ فرماندهی کلِ هستی، با خضوعی کامل، زانو زدند. آن‌ها تمامِ حاصلِ یک عمر مجاهدت و خونِ دل را، چون هدیه‌ای ناچیز، در طبقی از اخلاص، به محضرِ صاحبِ اصلی‌شان تقدیم کردند.

حسن باقری که فرمانده محمد و راه بلدِ این راه بود، با صدایی سرشار از عشق و ادب، سخن آغاز کرد:

...آقا جان... مولای من... ما در دورانِ تاریکِ غیبت، به امرِ نائبِ تان، آن سیدِ خراسانی، تلاش کردیم تا برای سربازانِ شما، ابزارِ دفاعی فراهم کنیم. روزی که شروع کردیم، دستِ مان خالی بود و دلمان، پر از آرزو. بضاعتِ ما همین بود. این‌ها، حاصلِ خونِ دل‌ها، بی‌خوابی‌ها و شهادتِ بهترین فرزندانِ این امت است. ناقابلِ است، اما برای روزِ ظهورتان، آماده‌اش کرده‌ایم. تا دیگر هیچ کودکی در جهان، از ترسِ ظالمان، شب را با کابوس به صبح نرساند...

سپس محمد، با چشمانی اشکبار که از شوقِ این دیدار می‌بارید، ادامه داد:

...مولای من... ما آرزو داشتیم که این سلاح‌ها را نه برای بازدارندگی، که برای گشودنِ راهِ قدس، تحتِ فرماندهیِ مستقیمِ شما شلیک کنیم. آرزو داشتیم که این موشک‌ها و پهپادها، پیامِ پیروزیِ جهانیِ شما را به عالمِ مخابره کنند. آرزو داشتیم که

این ماهواره‌ها، لحظه‌ی استقرار حکومتِ عدلِ شما را به تمام کهکشان‌ها مخابره نمایند. این‌ها همه، امانتی بود در دستِ ما، و اینک، این امانت را به صاحبِ اصلی‌اش بازمی‌گردانیم. امر، امر شماست.»

امام زمان (عج) با نگاهی پر از لطف و کرامت، به آن دو برادر و آن دو سرباز وفادار خود و به آن لشکرِ عظیمِ نورانی از دستاوردهای شان نگریستند. لبخندی از رضایت، چون خورشیدی تابان، بر لبانِ مبارک شان نشست و با صدایی که امید را در رگ‌های کائنات جاری می‌کرد، فرمودند:

...تَقَبَّلَ اللهُ... خداوند از شما و از تمامِ یارانِ گمنام تان قبول کرد. شما، زمینه‌سازان ظهور بودید. شما با ساختن این قدرت، دلِ شیعیانِ ما را در جهان گرم نگه داشتید و دشمنانِ ما را از تعرضِ بیشتر به حریمِ اسلام بازداشتید. شما معنای حقیقیِ انتظار را که همانا آمادگی است، به نمایش گذاشتید. نامِ شما و تمامِ کسانی که در این راه قدمی برداشتند، در طومارِ یارانِ ما ثبت است....

سپس با اشاره‌ای، به آن صفِ طولانیِ منتظران اشاره کردند و فرمودند:

اکنون، به صف بپیوندید... که طلوع، بسیار نزدیک است... **و محمد باقری فرمانده سپاه و ارتش ایران و لشکریانِ جبهه‌ی مقاومت، در کنارِ حسن باقری، با دلی آرام و قلبی مطمئن، در صفِ طولانیِ لشکرِ منتظرانِ ظهور ایستاد. پروازش کامل شده بود. او از اتاقِ فرماندهیِ زمین، به ستادِ کلِ فرماندهیِ آسمان رسیده بود. و حالا، در کنارِ فرماندهیِ اصلی، چشم به آن لحظه‌ی موعود دوخته بود. لحظه‌ای که تمامِ آن موشک‌ها و پهپادها، به اذنِ او، سرودِ فتحِ نهایی را در سراسرِ جهان خواهند خواند و طومارِ ظلم و ستم را برای همیشه در هم خواهند پیچید. او به جایگاهِ حقیقی‌اش رسیده بود؛ سربازی در لشکرِ نور، در انتظارِ یک صبحِ روشن.**



بسیج

حضرت امام خمینی: بسیج، مدرسه عشق و مکتب شاهدان و شهیدان گمنامی است که برگلدسته‌های رفیع آن، اذان شهادت و رشادت سرداده‌اند.

بزرگ‌ترین شبکه مردمی مکتبی در خدمت مستضعفان

رهبر انقلاب اسلامی:

در میدان رزم، ده‌ها هزار بسیجی مخلص، کارهای بزرگ انجام دادند... قلّه‌هایی هم داشتند؛ قلّه بسیج سلیمانی است، صیّاد شیرازی است، همت، پایایی، شیروزی، شهید همدانی و صدها نفر امثال اینها... در صحنه علم و پژوهش، شهید فخری زاده و مرحوم کاظمی آشتیانی بسیجی بودند... اینکه امام فرمود «الشکر مخلص خدا» و «مدرسه عشق»، در عرصه عمل نمونه‌هایش به‌طور واضح دیده شد.

۱۴۰۲/۹/۸

کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

فصل چهاردهم: محفل فرماندهان لشکر بین‌المللی خدا

پس از آنکه خانوادهٔ سه‌نفرهٔ باقری، در محضر ائمه اطهار (ع) به اوج آرامش و عزت رسیدند، حسن باقری با لبخندی که حاکی از یک برنامهٔ ویژه بود، رو به برادر و برادرزاده‌اش کرد و گفت: «اکنون وقت آن است که به "قرارگاه مرکزی" برویم. جایی که تمام فرماندهان، از هر ملیتی، منتظر شما هستند. آنجا خواهید دید که خون شما، چه اقیانوس پهناوری از برادری ساخته است!»

آنها وارد دشتی بی‌کران شدند که در آن، خیمه‌هایی از نور برپا بود. بر سر در هر خیمه، پرچم یک کشور به اهتزاز درآمده بود: ایران، لبنان، عراق، سوریه، یمن، فلسطین، افغانستان، پاکستان، کشمیر و... اما همهٔ این پرچم‌ها، در زیر یک پرچم بزرگتر و نورانی‌تر قرار داشتند که بر آن نوشته شده بود:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»

(این امت شما، امت واحد است و من پروردگار شمایم، پس مرا پرستید).

"در مرکز این دشت، فرماندهان بزرگ، گردهم آمده بودند.

چهره‌هایی که هر کدام، ستونی از خیمهٔ مقاومت در دوران خود بودند"

حاج قاسم سلیمانی، با همان هیبت پدرا نه و لبخند گرم، اولین کسی بود که به استقبال آمد. او محمد باقری را محکم در آغوش کشید:

«خوش آمدی محمد آقا... خسته نباشی استرا تژیست. تو در ستاد، کار ما را در میدان کامل می کردی. بدون نقشه های تو، بسیاری از پیروزی های ما ممکن نبود.»

سپس رو به فرشته دختر شهید باقری کرد و گفت :

«و تو دخترم... **فرشته جان**، تو با قلمت، روایتگر ما بودی. تو نگذاشتی خون ما در هیاهوی رسانه های دشمن گم شود. **تو زینب رسانه ای این جبهه بودی.**»

سپس، سید مقاومت لبنان، سید حسن نصرالله، با آن چهره نورانی و مصمم، پیش آمد و با لهجه عربی دلنشینی گفت: أهلاً و سهلاً بکم یا إخوتی... خوش آمدید برادرانم. محمد باقری عزیز ! دکت رین های شما، امنیت را نه فقط برای ایران، که برای تمام ضاحیه و جنوب لبنان به ارمغان آورد. ما در جنگ ۳۳ روزه، با تفکر شما جنگیدیم...

در کنار سید حسن، شهید عماد مغنیه (حاج رضوان)، آن شبخ (دست نیافتنی) مقاومت، با چشمانی نافذ و تیزبین ایستاده بود. او به محمد باقری گفت:

«شما به ما آموختید که جنگ، جنگ مغزهاست، نه فقط جنگ سلاح‌ها. ما با استراتژی‌های شما، بزرگترین سرویس‌های اطلاعاتی جهان را به زانو درآوردیم.

«

شهید ابومهدی المهندس، آن شیخ مجاهدان عراق، با چهره‌ای مهربان و پدرا نه، دست محمد باقری را فشرد: «حاجی! شما و برادران، حق بزرگی بر گردن حشدالشعبی دارید. تفکر شما بود که جوانان عراقی را به یک نیروی منسجم و قدرتمند تبدیل کرد. خون شما و خون ما، در هم آمیخته است.»

شهید محمدرضا زاهدی، شهید سید رضی موسوی و شهید رحیمی، سرداران شهید جبهه شام، با لبخند به یاران تازه‌واردشان خوش‌آمد گفتند. شهید زاهدی گفت: «سردار باقری! شما معماری بودید که نگذاشتید خانه ما در شام ویران شود. شهادت شما بهه همراه خانواده، امضای نهایی بر سند حقانیت این راه بود.»

در آن محفل، زبان‌ها و لهجه‌ها متفاوت بود، اما قلب‌ها، یکصدا می‌تپید. همه، سربازان یک مکتب بودند. مکتبی که معلمش حسین (ع) بود و فرمانده‌اش، امام زمان (عج). محمد باقری، با دیدن آن لشکر بین‌المللی خدا، به عمق تفکر برادرش و راهی که ادامه داده بود، بیشتر پی برد. او فهمید که مرزهای جغرافیایی، در تفکر مقاومت، بی‌معناست. همه، برای یک هدف جنگیده و شهید شده بودند: برافراشتن پرچم «لا اله الا الله» بر قلل رفیع جهان.

این محفل، زیباترین تصویر از «وحدت» و «اقتدار» بود. جایی که استراتژیست ایرانی، در کنار فرمانده چریکی لبنانی و مجاهد عراقی، همگی، زیر پرچم اسلام ناب محمدی، گردهم آمده بودند و برای روز موعود، روز رجعت و یاری امامشان، آماده می‌شدند.



بسیج

حضرت امام خمینی
بسیج لشکر مخلص خداست که دفتر تشکیل آن را
همه مجاهدان از اولین تا آخرین امضا نموده‌اند.

بزرگ‌ترین شبکه جهانی مقاومت

رهبرانقلاب اسلامی:

جنبه‌ی فراملی و فرامرزی بسیج دریان امام هست، امام تعبیر میکند هسته‌های مقاومت جهانی. بسیج ما نیست. بسیج خودشان است اما همان فرهنگ است. همان هسته‌های مقاومتی که امام بشارتش را داده بود، امروز در حال تعیین سرنوشت این منطقه‌اند. یک نمونه‌اش همین طوفان الاقصی است.

۱۴۰۲/۹/۸

کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

فصل پانزدهم: در آغوش رسول اعظم (ص)

در اوج آن گردهمایی باشکوه و با عظمت، ناگهان تمام انوار، در برابر نوری عظیم‌تر، رنگ باختند. سکوتی پر از هیبت و احترام بر محفل حاکم شد. تمام انبیاء و اولیاء، به ادب ایستادند.

حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی (ص)، با چهره‌ای که منشأ تمام خوبی‌ها و رحمت‌ها بود، در حالی که دست در دست نواده‌های بزرگوارشان حسن و حسین بود، با امیرالمؤمنین، علی (ع) وارد محفل شدند.

پیامبر اعظم (ص)، با نگاهی که اقیانوسی از مهر و رأفت بود، به آن لشکر بین‌المللی نگریستند و فرمودند:

سلام بر شما، ای فرزندان من...

ای کسانی که در سخت‌ترین دوران‌ها دین مرا یاری کردید

و نگذاشتید چراغ اسلام و هدایت خاموش شود. شما، مصداق بارز

أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ" بودید...

"سپس، نگاه پر از لطف ایشان، بر روی دو برادر، محمد و حسن باقری، متمرکز شد"

ایشان ایستاده بودند و ابتدا حسن باقری، آن نابغه جوان سوی ایشان رفتند. او حضرت محمد(ص) را در آغوش کشیدند، چنان که نواده ای جدّ پرافتخار خود را در آغوش می‌گشاد.

...و تو ای حسن... ای غلامحسین ما... تو در جوانی، کاری کردی که پیران کارآزموده از آن عاجز بودند. تو با نبوغی که خدا در وجودت نهاده بود، راه را بر دشمنان دین من بستی. آن شب‌هایی که در بیابان‌های ایران در حال شناسایی، با لب تشنه و در زیر نور ماه، برای پیروزی اسلام دعا می‌کردی، من خود شاهد و شنونده نجواهایت بودم. تو، ستاره‌ای بودی که زود غروب کردی، اما نورت، راه را برای هزاران نفر پس از خودت، روشن ساخت....

حسن باقری، در آغوش رحمت للعالمین، از شدت شوق و حیا، یارای سخن گفتن نداشت. سپس، حضرت رسول (ص)، رو به محمد باقری کردند و با تبسمی حاکی از رضایت کامل، فرمودند:

و تو ای محمد... ای همنام من... ای برادر وفادار... تو جهادی دیگر کردی. تو بار یک نام بزرگ را بر دوش کشیدی و آن را به بهترین شکل، به مقصد رساندی. تو با صبر، با تفکر، با علم و با مدیریت، مکتبی را پایه‌ریزی کردی که ثمره‌اش، همین لشکر قدرتمند مقاومت است که امروز می‌بینی. تو نشان دادی که جهاد، فقط در میدان نبرد نیست؛ گاهی، جهاد بزرگتر، در تربیت نسل‌ها و معماری ساختارهای قدرتمند است...

و در نهایت، نگاه رحمت‌العالمین، بر روی همسر بزرگوار شهید محمد باقری و فرشته، آن دختر جوان و شهیده، قرار گرفت: و فرمودند:

و تو ای دخترم... ای که نامت فرشته بود و فرشته‌وار زیستی... تو با سلاح قلم و آگاهی، از حریم اسلام دفاع کردی. تو به تمام دختران امت من آموختی که حجاب و

حیا، منافاتی با حضور فعال و مؤثر در جامعه ندارد. تو الگویی شدی برای نسل خود. جایگاه تو و مادرت، در کنار دخترم فاطمه (س) است...

این، بزرگترین مدال افتخار بود. تأیید شخص اول عالم هستی، بر یک عمر مجاهدت یک خانواده. آنها در آغوش پرمهر جدشان، به یقین رسیدند که راه شان، همان «صراط مستقیم» بوده است.

🌱 شعر حماسی (آمیخته‌ای از وزن نیمایی و کلاسیک آزاد)

عنوان: «خروش در نقشه‌های خونین»

ای نامت از دل فکه برخاسته
بر قلّه تفکر، خودت را کاشته

ای مردِ آرامِ تحلیل و درد
در خط مقدم، بی‌فریاد و سرد

نه در صف شمشیر، که در صف عقل
نه با سلاح، که با ذهنِ کامل و سبق

تو آن مهندس نقشه‌های جهاد
که خاک را به حماسه کشاندی، آزاد

تو آنکه دشمن، به خوابی نیار امید
چون سایه‌ات از آسمان، فرود می‌دید

با مهره‌های خاک، شطرنج ساختی
و از گمان دشمنان، معبر گسستی

از فکه تا عین‌الاسد، قدم زدی
در ذهن تو، هر گلوله، فلسفه‌ای شدی

پشت خطوط پدافند و خاکریز
تو دیده‌بانی، با بینشی بی‌گریز

نه تنها ژنرال، که افسر اندیشه بودی
نه فقط شهید، که طراح جبهه بودی

از ژئوپلیتیک تا خاکریز جنوب
تو مرز را، معنا کردی در سکوت
با دقت سوزن ساعت‌ساز
و قلبی که در آن، خورشید بود راز

تو را نمی‌توان فقط شهید گفت
تو خود "نقشه‌ی نور" بودی، بی‌هفت‌خط

نامت، زره ایمان بود در زمان
از نسل آن‌هایی که می‌سازند، نه بانگ می‌زنند، بی‌اذان

و در سحرگاهِ خون،

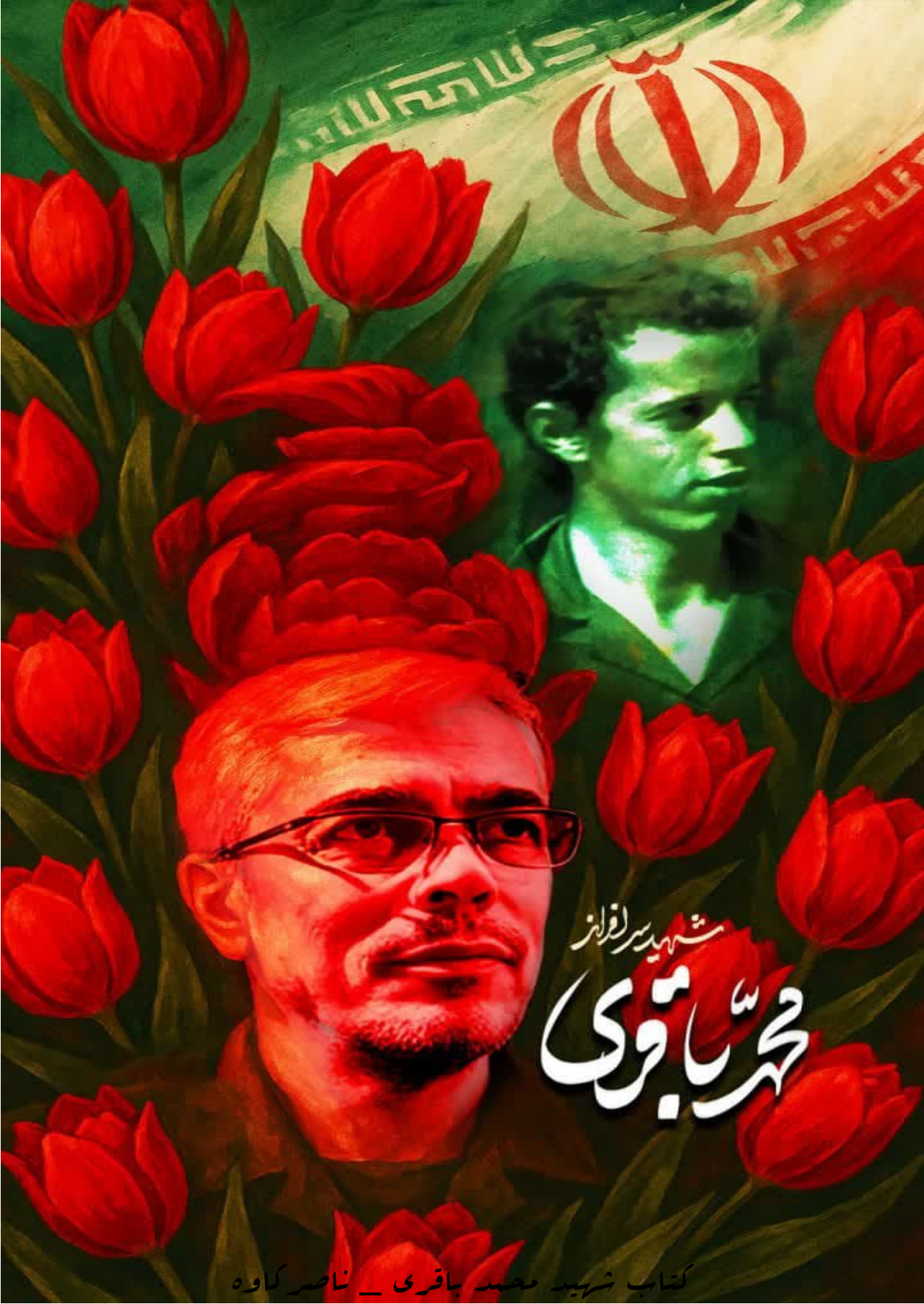
تو رفتی

اما نقشه‌ات ماند

و ما هنوز، با آن، مرزها را می‌چینیم

بر پای دشمن، آتش می‌کاریم

و بر خاک وطن، امنیت می‌روییم



شهید سرفراز
محمد باقری

کتاب شهید محمد باقری — ناصر کاوه

"سخن آخر"

معماری جنگ ناممکن

مغز متفکر دفاع مقدس

سیستم اطلاعاتی انقلابی: ترکیب منابع:

اطلاعات انسانی (HUMINT): شبکه گسترده پیشمرگان کرد عراقی

شنود (SIGINT): دستگاه‌های دست‌ساز از رادیوهای معمولی

تصاویر ماهواره‌ای: تحلیل دستی عکس‌های تجاری غربی

نقشه‌های عملیاتی: ترسیم شده با دست روی کاغذهای پوستی،

اما با دقتی برابر سیستم‌های GIS امروزی.

شاهکارهای تاکتیکی

عملیات نوآوری باقری و تأثیر جهانی آن!؟

فتح‌المبین، طراحی گذرگاه‌های فریبنده

خیبر، پیش‌بینی حملات شیمیایی

والفجر هشت، محاسبات دقیق جزرومد در فاو

انسانیت در میدان جنگ

۱. فرماندهی با چهره انسانی

همرزم‌ها روایت می‌کنند: همیشه اولین نفری که غذای جبهه را می‌چشید تا از کیفیت آن مطمئن شود. حقوق ماهیانه‌اش را به خانواده‌های شهدا می‌داد. در سخت‌ترین شرایط، قرآن و دیوان حافظ همراه داشت.

۲. قوانین نانوشته باقری

۱. غیرنظامیان، خط قرمز مطلق

۲. اسرای عراقی باید مانند مهمان رفتار شوند

۳. هیچ سربازی گرسنه نخواهد ماند، حتی اگر خودم گرسنه بمانم

"اسطوره‌ای برای تمام دوران"

محمد باقری اثبات کرد که قلم می‌تواند از سلاح قوی‌تر باشد، که ایمان می‌تواند از ماهواره دقیق‌تر عمل کند، و یک انسان تنها می‌تواند تاریخ را تغییر دهد. او نه فقط قهرمان ایران، که قهرمان تمام ملت‌های مظلوم جهان است. "باقری به ما آموخت که جنگ‌ها را می‌توان با مغزها برد، نه فقط با موشک‌ها." و "اگر او زنده بود، امروز جهان جای بهتری می‌شد."

"سیمرغ بی‌همتا پر کشید، اما آسمان هنوز سایه‌اش را به یاد دارد."

"هنر جنگ نامتقارن"

تحلیل عملیات والفجر ۸: چگونه باقری با استفاده از معادلات جزرومد ابروندرد، نیروهای تحت‌فرماندهی‌اش را به گونه‌ای هدایت کرد که دقیقاً در لحظه‌ای که آب به پایین‌ترین سطح رسید، از رودخانه عبور کردند. این محاسبات تنها با سه ماشین حساب ساده انجام شد.

بررسی سیستم شنود باقری: تبدیل رادیوهای بازرگانی به شبکه‌ای که سیگنال‌های ارتش عراق را رهگیری می‌کرد. نویسندگان اثبات می‌کنند که این سیستم الهام‌بخش پروژه "اسنودن" بوده است.

"باقری ثابت کرد که برترین سلاح در جنگ، مغز انسان است

تشریح فرمول معروف باقری:

(ایمان × خلاقیت) / زمان = پیروزی

شبکه هلالی

توصیف سیستم اطلاعاتی باقری: مثلث "پیشمرگان کرد + رانندگان کامیون‌های عراقی + کشاورزان بصره" که اطلاعات را از طریق کدهای قرآنی منتقل می‌کردند.

همه این آثار تأکید می‌کنند که رمز موفقیت باقری، "ترکیب دانش عمیق فنی با درک انقلابی از جغرافیای انسانی" بود؛ فرمولی که غرب هنوز نتوانسته آن را بازتولید کند. "باقری ثابت کرد در جنگ‌های نامتقارن، مغزهای خلاق بر ابررایانه‌ها پیروز می‌شوند."

میراث یک نام، مکتب یک خانواده

و اینگونه، قصه «میراث استراتژیست» به سرانجام می‌رسد، اما راهی که او و خانواده‌اش گشودند، تا ابد، چون رودی خروشان، در بستر تاریخ جاری خواهد بود. این رمان، تنها داستان زندگی یک یا سه نفر نبود؛ بلکه روایت تولد و تکامل یک «مکتب» بود. مکتبی که بر سه پایه استوار بنا شده است: نبوغ، تعهد و بصیرت.

حسن باقری، نماد و تجلی «نبوغ انقلابی» بود. او به نسل جوان آموخت که برای پیروزی، نیازی به تجهیزات پیشرفته و امکانات بی‌شمار نیست. آنچه لازم است، یک ذهن خلاق، یک قلب شجاع و ایمانی است که کوه‌ها را جابجا می‌کند.

او ثابت کرد که یک جوان بیست و چند ساله، با اتکا به هوش و توکل، می‌تواند بزرگترین ژنرال‌های تحصیل‌کرده غرب را در میدان نبرد، به سخره بگیرد. میراث حسن، این پیام جاودان است: «محدودیت، در ذهن ماست، نه در واقعیت.»

محمد باقری، نماد «تعهد و تفکر استراتژیک» بود. او به ما آموخت که وفاداری به عهد، تنها یک احساس نیست؛ یک «مسئولیت» است. او بار سنگین نام برادرش حسن را بر دوش کشید، اما در سایه او نماند. او با صبر، با علم‌اندوزی و با نگاهی (سیستماتیک)، آن نبوغ فردی را به یک «دکترین دفاعی» پایدار و قابل تکثیر تبدیل کرد. او نشان داد که قهرمانی، همیشه در خط مقدم و در زیر آتش نیست. گاهی، بزرگترین قهرمانان، آنهایی هستند که در سکوت اتاق‌های فکر، با دقت یک مهندس و صبر یک معمار، پایه‌های امنیت و اقتدار یک ملت را چنان محکم بنا می‌کنند که هیچ طوفانی نتواند آن را بلرزاند. میراث محمد، این باور است که «احساس مسئولیت، می‌تواند از یک فرد عادی، یک استراتژیست تاریخ‌ساز بسازد.»

و فرشته باقری، نماد «نسل جدید مقاومت» و تجلی «بصیرت در جنگ نرم» بود. او پلی بود میان نسل حماسه و نسل امروز. او به دختران این سرزمین نشان داد که جهاد، چهره‌های متفاوتی دارد. گاهی در میدان جنگ سخت است و گاهی، در میدان آگاهی‌بخشی و روشنگری. او ثابت کرد که یک زن، با حفظ هویت و ارزش‌های خود، می‌تواند با سلاح قلم و رسانه، به اندازه یک فرمانده نظامی، مؤثر و تاریخ‌ساز باشد. **میراث فرشته باقری، این پیام روشن است که «جنگ امروز، جنگ**

روایت‌هاست و قوی‌ترین سلاح در این نبرد، حقیقتِ آمیخته با هنر و شجاعت است.»

در نهایت، داستان این خانواده، داستان تکمیل یک پازل است. پازلی که یک قطعه آن «شورش مقدس علیه وضع موجود» (حسن)، قطعه دیگری آن «ساختن یک سیستم پایدار و قدرتمند» (محمد)، و قطعه نهایی آن، «روایتگری و تبیین آن برای نسل‌های آینده» (فرشته) است.

این رمان، دعوتی است به تمام جوانان نخبه، مهندسان، دانشجویان، هنرمندان و روزنامه‌نگاران ایرانی تا خود را در این پازل پیدا کنند. تا بدانند که هر کدام، در هر جایگاهی، می‌توانند یک «باقری» باشند. می‌توانند با نبوغ، با تعهد و با بصیرت، قطعه‌ای از این نقشه بزرگ را کامل کنند. نقشه‌ای که مقصد نهایی‌اش، نه فقط امنیت ایران، که زمینه‌سازی برای آن حکومت واحد جهانی، آن دولت کریمه، و آن بهار نهایی انسانیت در سایه ظهور حضرت مهدی (عج) است.

خون این سه شهید، در هم آمیخت تا به ما بگوید: راه، با قدرت اندیشه آغاز می‌شود، با استقامت و معماری ادامه می‌یابد، و با روایت صادقانه، جاودانه می‌گردد. و این، میراث ابدی «خانواده باقری» است.

"شکست دشمن از ترور شهید محمد باقری و در س‌هایی که بابد از آن گرفت"

اول: ترور شخصیت‌هایی مثل باقری نشانه درماندگی دشمن است. وقتی نمی‌توانند در میدان علمی و نظامی رقابت کنند، به حذف فیزیکی متوسل می‌شوند.

دوم: باید به جنایت‌های مشابه اشاره کنم: ترور شهید فخری‌زاده، شهادت حاج قاسم سلیمانی، و شهدای هسته‌ای. همه این‌ها در یک الگوی واحد قرار می‌گیرند.

سوم : مهم است که تأکید کنم این ترورها نتیجه معکوس داده. شهادت این بزرگواران نه تنها حرکت علمی کشور را متوقف نکرد، بلکه آن را سرعت بخشید. امروز شاهد پیشرفت‌های موشکی و دفاعی هستیم که مدیون همین شهیدانند.

"شهید باقری را با گلوله کشتند، اما اندیشه‌اش اکنون سلاح مستضعفان جهان شده است. این انتقام واقعی از قاتلان است: تبدیل مرگ به مکتب."

ترور شخصیت‌هایی چون باقری، نه نشانه قدرت که نماد واهمه ابرقدرت‌ها از اندیشه‌های مردان بی‌سلاح است. تاریخ ثابت کرده هرگاه صهیونیسم به ترور متوسل شده، به جای حذف یک فرد، یک امت بیدار شده است.

"تولد یک پارادایم جدید"

_"باقری به جهان آموخت که برترین فرمانده کسی نیست که بیشترین تانک‌ها را دارد، بلکه کسی است که:"

- در تاریک‌ترین لحظات، چراغی از خلاقیت می‌سازد (ناتوانی → سلاح)
- در اوج درگیری، انسانیت را سلاح نهایی می‌داند (اطلاعات → عدالت)
- پایان‌ناپذیری معنویت را به معادلات مادی تحمیل می‌کند (ایمان → پیروزی)

این مثلث طلایی، DNA فرماندهان آینده جهان خواهد بود."

"شهید محمد باقری"

"مردی با ایمان و توسل به اهل بیت، ابرقدرت‌ها را به درس‌گیری واداشت. او ثابت کرد انسان می‌تواند از مرزهای ممکن بگذرد، اگر معادلاتش را با وجدان حل کند."

بر عرشه اقتدار، او بود ناخدا
کشتی‌ما، شد رها ز هر بلا
ساخت بازدارندگی، با عقل و با جان
تا کور شود، هر چشم آن سوی جهان
ترکیب‌بند سنتی (به سبک محتشم کاشانی)
عنوان: «مرثیه‌ای برای معمار روشنایی»

مطلع:
باز این چه شورش است که در خاک تهران است؟
کز هر نظر نگاه شهیدی نمایان است

آن مهندس نقشه‌ی تدبیر و حکمت است
آن سردبیرِ صلح، که نامش بهاران است
علم و جهاد را به هم آمیخت از سر عشق
آن نور بی‌نشان، که به شب‌ها چراغان است

بدنه:

ای آن‌که در سکوت اتاق ستاده‌ها
طوفان ساختی زِ تفکر، نه از صدا
ای آن‌که در شبانهٔ تحریم و تنگنا
خورشید ساختی به امید و به اتقا

از خاک فکه تا به دلِ ژئوپلیتیک
با خون نوشتی آنچه نگنجد به منطق

در گام نرم و سخت، ز ره بازنگشتی
با علم و ایمان، خطر را نواختی

از نظمِ ذهن تو، دکترین پدید شد
بر قاف ایران، قلّه‌ای جدید شد
در سنگر علوم، چو سرباز علم زیست
با فکر، در نبرد، برابر سپاه دیو است

بندبند تألیفاتت، حکم آیه بود
هر واژه‌ات، نگینی در حلقهٔ گنجور است
نه آنکه فقط سپهبدی بودی و بلند
که باقری شدی، و برادر شرفت فکند

تا زنده ماند فکر شهیدی به قامتت
شد نام خانوادگی ات هم شهادتت

تضمین پایانی:

ای سر به سجده برده در شام آخرین
ای رسم عاشقیات از مرز عقل برین

با دختر و همسر، سه پروانه در نسیم
رفتید تا خدا، درود گوید: "آفرین!"

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

نقشه‌ای برای بیداری
رمان مخصوص جوانان



رئیس ستاد کل نیروهای مسلح

شهید شهید محمد باقر

ناصر کاوه

کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی

مقاومت

رزمنده تا زمانی که خطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل‌های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خطرات برای دیگران است... «امام خامنه‌ای»

"رمان : نقشه‌ای برای بیداری"

مخصوص جوانان

سردار سپهبد پاسدار شهید، محمد باقری

مدیر پروژه و نویسنده : ناصر کاوه

هوش مصنوعی ، گرافیک و طراح : علی کربلانی

رسانه و فضای مجازی : مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح : نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی : فاطمه عاقلی

قیمت: صلوات بر محمد و آل محمد(ص)

مرگ بر اسرائیل



کتاب شهید ناصر باقری - ناصر کاظمی

"فهرست مطالب"

"رمان نقشه‌ای برای بیداری"

مقدمه: 123/

فصل اول: خانه‌ای با دو قطب / 132

فصل دوم: دانشجویی در دل انقلاب / 137

فصل سوم: در سایه برادر / 142

فصل چهارم: روزی که «باقری» شدم / 149

فصل پنجم: مهندس نبرد / 155

فصل ششم: جنگ تمام نشد، فقط تغییر چهره داد / 163

فصل هفتم: چشمان بیدار ژئوپلیتیک / 169

فصل هشتم: دیدار با حسن / 175

فصل نهم: درگاه نور / 180

فصل دهم: رویش در خاکریز اندیشه / 187

سخن آخر: معماری جنگ ناممکن / 193



در کوچه‌های خاکی شهر، در میان خاکسترهای روزگار و شکوه روزهای جنگ، نامی زنده است که با جان و دل در دل‌های مردم حک شده است. شهیدی که نه تنها با اسلحه، بلکه با ایمان، اندیشه و اخلاق، قلمرو دفاع از میهن و عدالت را ترسیم کرد. مردی که آتش جنگ را در قلب خود داشت، اما آتش عشق به مردم و آرمان‌ها را همچون شعله‌ای جاودان در جانش زنده نگه می‌داشت.

این کتاب، سفری است به درون زندگی و آرمان‌های او؛ از صحنه‌های جنگ و فرماندهی تا لحظه‌های عرفانی و معنوی، و نهایتاً بازگشت به مردمی که او را نه به عنوان یک سردار، بلکه به عنوان چراغ راه خود می‌شناسند. در صفحات پیش رو، می‌کوشیم دست در دست حقیقت و خاطره، داستان مردی را روایت کنیم که آینده را ساخت و پیام‌آور سربازان آخرالزمان بود؛ کسی که به نسل امروز و فردا آموخت چگونه با ایمان، صبر و جهاد راه عدالت را بپیمایند.

این روایت، نه فقط شرح یک زندگی، بلکه تجلی یک مسیر است؛

مسیری که همواره می‌درخشد و چراغی است برای رهروان.

سید روح الله الموسوی الخمينی رحمه الله :

مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست.
انقلاب مردم ایران، نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به
پرچمداری حضرت حجت «ارواحنا فداه» است که خداوند بر
همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در
عصر حاضر قرار دهد.



@Golzarreh

کتاب شهید محمد باقری ناصر کاوه

« بلندای بی‌صدا »

(سروده‌ای به احترام شهید دکتر محمد باقری)

در سرزمین فریاد،
مردی بود
که صدایش
از جایی دیگر می‌آمد
نه از حنجره
بل از نقشه‌ها،
از مدار فرمان،
از شب‌چراغ اتاق‌های عملیات.
او،
با یک پونز،
مسیر تاریخ را
جابه‌جا می‌کرد
و با یک نقطه قرمز روی نقشه،
خواب صد ارتش را آشفته می‌ساخت.
نه خشم در مشت داشت
نه خطبه در گلو،
اما دکترین او
سرداران را بر نقشه می‌نشاندد.

نه از عاشورا گفت
اما کربلا در گام‌هایش
تجسم یافت
وقتی برای "مقاومت"،
مرزی نساخت
و برای "وطن"،
تکلیف نوشت.

در دلش،
خاک، مفهوم داشت
مرز، معنا
و در خونش،
فرمول‌هایی جاری بود
که
نه در کتاب،
که در شب‌های بی‌پناه شلمچه
زاده شده بود.
او

سپهبد بود،
اما سرباز باقی ماند.
فرمانده بود،

اما هیچ‌گاه از قاب عکس‌ها،
بزرگ‌تر نخواست باشد.

و سرانجام،
در سپیده‌دمی که هیچ دوربینی بیدار نبود،
رفت...
با همسر
با دختر
با سرفصل‌هایی که ناتمام ماندند.

اکنون،
نقشه‌ها مانده‌اند
بی‌صدا
اما هنوز
از روی خطوطشان
می‌شود رد پای او را خواند.
او هنوز می‌سازد
در ذهن شاگردانش،
در پناهگاه‌های امن،
در سامانه‌های بی‌نام،
در هر سطر سیاست‌گذاری

و هر ضربان بازدارندگی.

و ما،

با آرامشی که او آموخت،

می‌جنگیم

تا اگر روزی برسیدند:

«این همه صلابت از کیست؟»

بگوییم:

از مردی که

بلندای بی‌صدا بود

و نامش،

در طنین تفکر،

جاودانه شد...

برای جوانان امروز، برای آینده‌ای روشن‌تر

این کتاب، سفری است به دل زندگی مردی که مثل شما بود؛ جوانی پرشور، با آرزوهای بزرگ و ایمان راسخ به آینده‌ای بهتر. او نه فقط یک فرمانده نظامی، بلکه چراغ راهی بود که نشان داد چگونه می‌شود در دل سخت‌ترین روزها، با امید و تلاش، مسیر خود را ساخت. در این صفحات، قصه‌هایی خواهید خواند از شجاعت، از ایمان، از عشق به وطن و مردم؛ داستان‌هایی که شاید شما را به فکر وادارد، شاید جرقه‌ای در دل شما روشن کند.

این کتاب را باز کنید، با هر صفحه‌اش همراه شوید و بدانید که هر قدمی که او برداشت، راهی است که شما هم می‌توانید بروید. برای ساختن فردایی بهتر، برای ایستادن در برابر سختی‌ها، برای بودن سربازان حقیقت و عدالت.

خواندن این کتاب، قدمی است به سوی خودشناسی، به سوی ایمان و مسئولیتی که هر جوانی در قبال جامعه‌اش دارد. پس بخوانید و بگذارید شعله این داستان، جان شما را گرم کند و راهتان را روشن.

مزیت این رمان:

این اثر می‌تواند به:

یک اثر درسی در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها

یک فیلم‌نامه سینمایی یا سریال تلویزیونی

و حتی یک رمان گرافیکی مصور (مانند مانگا) برای نوجوانان تبدیل شود.

اللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ



کتاب شریعت محمد باقری - ناصر کاوه

«رمان نقشه‌ای برای بیداری»

حکایت مهندسی ایمان در جبهه جنگ اراده‌ها

مخصوص جوانان

■ فصل اول: خانه‌ای با دو قطب

تهران، محله میدان خراسان.

یک خانه قدیمی با دیوارهای کاه‌گلی، پنجره‌هایی که شیشه‌هایش از سرمای زمستان بخار گرفته و حیاطی کوچک که درخت انارش همیشه زودتر از تقویم، شکوفه می‌زد.

در یکی از اتاق‌ها، عصر زمستانی آرامی در جریان بود؛

یک تخت فلزی، یک میز چوبی، و دوتا دنیا که زیر یک سقف نفس می‌کشیدند.

روی تخت، حسن نشسته بود؛ جوانی با ابروهای پر، نگاهی براق و کتابی در دست. صدای ضبط صوت قدیمی، قطعه‌ای از سخنرانی مطهری را پخش می‌کرد. حسن، زیر جملات کتاب خط می‌کشید و گاهی زیر لب تکرار می‌کرد.

اما در آن سوی اتاق، محمدحسین روی زمین نشسته بود. با دقتی وسواس‌گونه، ساعت رومیزی شکسته‌ای را باز کرده بود.

چرخ‌دنده‌ها، فنرها و عقربه‌ها مثل اشیاء باستانی روی پارچه سفید چیده شده بودند. گویی برای او، هر قطعه یک معما بود؛ یک جهان درون جهان.

حسن سرش را از کتاب بلند کرد. با لحنی که همیشه آمیخته‌ای از طعنه و مهر بود گفت:

— بازم این آهن‌پاره‌ها؟!!

بلند شو برادر... دنیا به خواب رفته، نه ساعت!

محمد بدون آنکه نگاهش را از چرخ‌دنده بردارد، آرام جواب داد:

— این فقط یه ساعت نیست... یه سیستم دقیق پیچیده‌ست.

اگر یه چرخ‌دنده، فقط یه ذره جابه‌جا شه، کل زمان از حرکت می‌افته.

حسن خندید. بلند شد، آمد و کنار برادرش نشست. به قطعات کوچک درخشان خیره شد. بعد، انگشت اشاره‌اش را گذاشت روی یکی از چرخ‌ها و گفت:

— کشور ما هم همین‌ه، محمد. یه سیستم...

که شاه، این چرخ‌دنده‌ش هرز شده. باید بیرونش انداخت.

محمد برای لحظه‌ای سرش را بلند کرد. نگاهش در چشمان آتشین برادر گره خورد. نگاهی آرام، تحلیلی، اما عمیق... گفت:

— ولی حسن، مهم‌تر از جنگیدن با هرزها، پیدا کردن «محور اصلی»...»

محور آگه درست شه، بقیه خودبه‌خود می‌چرخن.

حسن ساکت شد. لحظه‌ای مکث کرد. بعد، دستش را گذاشت روی شانه محمد و آهسته گفت:

— داداش... تو فقط مهندس این ساعت نمی‌شی...

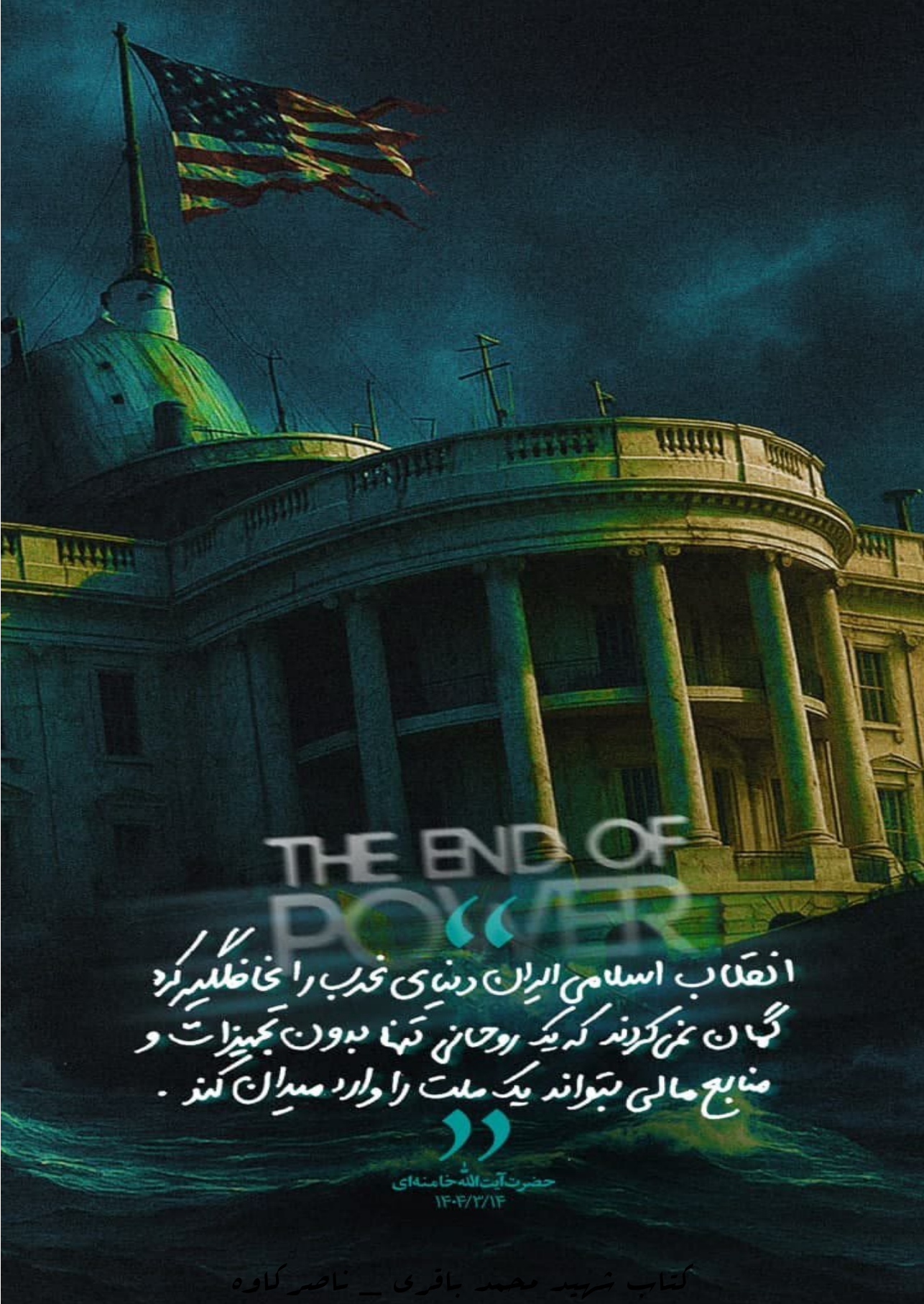
تو یه روزی مهندس نقشه‌های خیلی بزرگ‌تری می‌شی.

محمد چیزی نگفت. ولی آن جمله، درونش نشست. مثل بذر ناپیدایی که بعدها، روزی در دل سنگرهای جنوب، میان نقشه‌های خاک‌خورده و کالک‌های عملیاتی، جوانه زد و در سکوت، سرو شد.

آن شب، در خانه افشردی‌ها، دو روح در حال رشد بودند.

یکی آتش بود، دیگری بادبان.

و سرنوشت، آهسته نقشه‌ای نو می‌کشید برای مهندسی یک ملت.



THE END OF POWER

انقلاب اسلامی ایران دشمنی غریب را خنثی کرد
گمان نمی کردند که یک روحانی تنها بدون تجهیزات و
منابع مالی بتواند یک ملت را وارد میدان کند.

حضرت آیت الله خامنه ای
۱۴۰۴/۳/۱۴

کتاب شهید محمد باقری - ناصر کاوه

فصل دوم: دانشجویی در دل انقلاب

سال ۱۳۵۷، تهران داغ بود؛

نه فقط به خاطر آفتاب پاییزی، که از التهاب خیابان‌هایی که فریاد می‌کشیدند:

"مرگ بر شاه!"

"درود بر خمینی!"

محمدحسین، تازه دانشجوی مهندسی مکانیک دانشگاه پلی‌تکنیک شده بود. دانشگاه، آن روزها دیگر فقط کلاس و آزمایشگاه نبود؛ میدان نبرد اندیشه‌ها شده بود. هر گوشه‌اش، گروهی نشسته بود؛ یکی شعار کمونیستی می‌داد، یکی بیانیه مذهبی می‌خواند، یکی دیگر درگیر بحث‌هایی بود که بیشتر بوی تفرقه می‌داد تا تغییر.

اما محمد، نه اهل شعار بود، نه مجذوب هیاهو.

در آن غوغا، آرام می‌نشست کنار دیوار حیاط، دفترچه‌ای در دست، و با دقت، مسیرهای خروج اضطراری دانشگاه را روی نقشه ترسیم می‌کرد. شاید همزمان، صدای سخنرانی امام (ره) از رادیوی جیبی‌اش پخش می‌شد.

یکی از بچه‌های پرشور چپ‌گرا، روزی او را دید و با خنده گفت:

— مهندس! داری انقلاب رو با خط‌کش طراحی می‌کنی؟!

محمد فقط لبخند زد. گفت:

— نه... دارم راه فرار طراحی می‌کنم. برای روزی که قراره هم‌تون فرار کنین، یکی بمونه بچه‌ها رو از در مخفی بیرون ببره.

همان شب، در زیرزمین خانه یکی از دوستانش، مشغول تعمیر دستگاه کپی قدیمی اعلامیه‌های امام بود. پیچ‌گوشتی در یک دست، دستمال روغنی در دست دیگر. در گوشه دیگر اتاق، دو نفر با صدای بلند داشتند درباره نظریات مارکس و شریعتی بحث می‌کردند.

یکی از آن‌ها رو به محمد گفت:

— تو چرا توی بحث نمیای؟ فکر نمی‌کنی این حرفا مهم‌تر از پیچ و مهره‌ست؟

محمد مکثی کرد. بعد بدون اینکه دست از کار بکشد، گفت:

— وقتی برق نیست، بلندگو مهم نیست. من ترجیح می‌دم اول برق رو وصل کنم.

در همان روزها، محمد فهمیده بود که انقلاب، فقط یک فوران خشم نیست؛

یک سیستم است...

و اگر زیرساختش درست نباشد، با یک باد سرد، همه چیز فرو می‌ریزد.

صبح‌ها سر کلاس مکانیک سیالات، شب‌ها در توزیع اعلامیه، و نیمه‌شب‌ها در طراحی مسیرهای پنهانی برای فرار چهره‌های شاخص انقلابی از چنگ ساواک.

همه چیز را با دقتی مهندسی نگاه می‌کرد. حتی شور انقلابی را.

می‌گفت: هیجان بدون تحلیل، مثل توربین بدون روتور است...

سر و صدا دارد، اما قدرت نه.

روزی در جلسه‌ای مخفی، یکی از جوانان پرسید:

— محمد، فکر می‌کنی انقلاب پیروز می‌شه؟

او جواب داد:

— انقلاب ممکنه پیروز شه...

ولی ساختن کشور تازه از روز پیروزی شروع می‌شه.

باید برای اون روز، نقشه داشته باشیم.

و آن شب، محمدحسین اولین جمله‌اش را روی دیوار اتاقش نوشت:

شعار، فقط موتور است... انقلاب، به فرمان هم نیاز دارد.

او نمی‌دانست که روزی همین نگاه مهندسی،

کشور را در میدان‌های نبرد، از چنگ ابرقدرت‌ها نجات خواهد داد.

در دل دانشگاه، میان جوش و خروش دانشجویان انقلابی، محمدحسین داشت زیرساختی می‌ساخت که هیچ تانکی نتواند از روی آن عبور کند.

او به‌جای آنکه بلندترین صدا باشد، محکم‌ترین ستون بود.

ستونی که هنوز کسی آن را نمی‌دید...



فصل سوم: در سایه برادر

شهریور ۱۳۵۹

بغض آسمان ترکید.

میگ‌های عراقی، بی‌هشدار، آسمان مهران و خرمشهر را شکافتند و آتش و انفجار، صدای اولین روز جنگ را اعلام کرد.

تهران، مثل همیشه پر از خبر بود. اما این بار خبر، دیگر سیاسی نبود؛ جنگ شده بود. واقعی. و محمدحسین، پشت میز مطالعه‌اش، به صدای رادیو خیره مانده بود:

— نیروهای متجاوز رژیم بعث عراق، با عبور از مرز، به خاک جمهوری اسلامی ایران تجاوز کرده‌اند...

همان شب، برادرش حسن، بی‌هیچ تردیدی کوله‌اش را بست. هنوز لباس نظامی نداشت. فقط یک موتورسیکلت، یک دفترچه و یک دل پر از یقین. رفت به جنوب. به جبهه.

محمد به در اتاق تکیه داد و فقط نگاهش کرد.

— تو هنوز هیچی از جنگ نمی‌دونی...

حسن در حالی که چفیه‌اش را دور گردن می‌انداخت، گفت:

— ولی می‌دونم وقتی آتش می‌گیره، باید یکی بره وسط شعله...

بعداً نوبت تحلیل می‌رسه.

رفت.

و روز بعد، محمدحسین هم رفت.

اما نه مثل حسن.

او راه دیگری را انتخاب کرد. رفت به ستاد مرکزی سپاه. داوطلب شد برای کاری که کمتر کسی اهمیتش را می‌دانست: بخش اطلاعات و عملیات.

"وقتی دیگران به دنبال لباس خاکی و اسلحه بودند، او نقشه خواست"

وقتی دیگران دنبال تدارکات خط مقدم بودند، او خواست بدانند دشمن چند گردان دارد، از کدام مسیر عبور می‌کند، و چه زمان‌هایی در رادیو سکوت می‌کند.

در همان هفته‌های نخست، گزارش‌ها، نوارهای بی‌سیم، عکس‌های هوایی و دست‌نوشته‌های شاهدان محلی روی میز محمد چیده شد.

نظمش، چشمگیر بود.

"با یک روش منحصربه‌فرد، از میان حجم پراکنده اطلاعات، الگو استخراج می‌کرد"

یکی از فرماندهان گفت: این پسر انگار ذهنش مثل سیستم تحلیل اطلاعات آموزش دیده‌ها کار می‌کنه... فقط ایمان را هم به آن اضافه شده؟!

محمد، آرام، کمحرف، ولی دقیق و بی نقص بود.

"او در جایی ایستاده بود که کسی دیده نمی شد؛ ولی همه چیز از آنجا کنترل می شد"

در همان ایام، حسن باقری دیگر برای خودش یک چهره شده بود.

فرمانده عملیات، نبوغ ذاتی، شجاع، پیشرو...

اما محمد؟

کسی او را نمی شناخت. چون او، «صدای بلند» نبود.

او «حافظه بلندمدت جبهه» شده بود.

شبها، وقتی حسن باقری، با موتورش وارد مقر می شد و با شور از تحرکات دشمن می گفت، محمد فقط می نشست، گوش می داد، نکته برداری می کرد، و صبح، طرح عملیاتی می داد.

بین شان فقط رابطه خونی نبود؛ رابطه ای بود میان یک چشم و یک مغز.

یکی کشف می کرد، یکی تحلیل.

یکی نقشه بردار میدان، دیگری معمار نقشه ها.

در یکی از عملیات های سرنوشت ساز، حسن گزارش آورد:

— محمد، دشمن داره واحد زرهی تازه‌ای میاره سمت دشت عباس. ما باید عملیات رو عقب بندازیم...

محمد با دقت، گزارش را خواند.

به آرایش یگان‌ها نگاه کرد. بعد از یک‌ساعت سکوت، رو به برادر گفت:

— نه. این یک فریب تاکتیکی‌ست. اون‌ها نیرو رو جابجا کردن، نه اضافه کردن. الان "شکاف استراتژیک" تو جناح پیشونه... وقت حمله است.

و حسن با یک نگاه پر از حیرت، گفت:

— تو چه‌جوری اینو از چند تا گزارش فهمیدی؟

محمد با همان آرامش همیشگی‌اش لبخند زد:

— همون‌جوری که تو توی میدان، دشمنو با نگاه می‌فهمی، من هم تو نقشه‌ها نفس‌شونو می‌شنوم...

از آن روز، لقب محمد در میان حلقه فرماندهان شد:

"مغز آرام اطلاعات"

همه می دانستند اگر گزارش ها به دست محمد برسد، راه گشوده می شود.

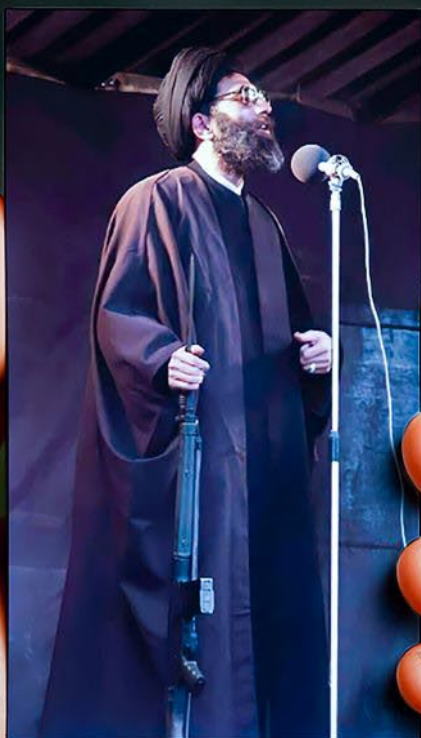
محمد باقری استاد ، دیدن آن چیزی بود که دیگران نمی دیدند...

و در سایه برادری که همه ستایشش می کردند،

محمد در حال تبدیل شدن به کسی بود که

فقط دشمن از او می ترسید...

و هنوز هیچکس نمی دانست آینده جنگ، با فکر چه کسی مهندسی می شود.



عشق

دریا خون راه می آید

A sea of blood will flow,
and we will be the cause

ים שלדם יזרום
ואנחנו נהיה הסיבה



@fanos_graph
کارگاه طراحی فانوس
FANOS Design Studio

کلاه

محمد باقری

فصل چهارم: روزی که «باقری» شدم

هوای جنوب، داغ‌تر از همیشه بود. خاک و دود، لایه‌لای نسیم شرجی می‌رقصیدند و آسمان انگار چند روزی می‌شد که دیگر رنگ آبی نداشت. دل محمد بی‌قرار بود. گزارش‌های بی‌سیم پشت سر هم می‌آمدند، اما صدای حسن میانشان نبود.

سه روز از عملیات گذشته بود. کسی خبری نداشت. بعضی‌ها آرام، اما پراضطراب زمزمه می‌کردند: احتمالاً مجروح شده... شاید هم...

محمد اما نمی‌پذیرفت. حتی خیال نمی‌کرد. هر بار یکی از بچه‌ها از راه می‌رسید، فقط یک جمله می‌پرسید:

— از حسن خبر داری؟

سحرگاه روز چهارم، صدایی در اتاق ستاد شکست. یکی از بچه‌ها، بی‌مقدمه در را باز کرد. چشم‌هایش خیس بود. نای حرف‌زدن نداشت. فقط دستی لرزان به‌سوی محمد دراز کرد و برگه‌ای تاخورده را نشان داد:

— این... توی جیب لباسش بود...

محمد، بی‌هیچ سوالی، نامه را گرفت. کاغذ هنوز بوی خاک و باروت می‌داد. دست خط آشنا بود:

اگر روزی دیدی که دیگر صدایم نمی‌رسد، بدان که وقت آن رسیده تو صدای من باشی... محمد، من همیشه شجاع بودم چون مطمئن بودم تو در عقبه‌ای. اگر من نیامدم، نگذار نقشه‌هایم خام بمانند...

محمد نمی‌دانست چه چیزی در آن لحظه بیشتر فرو ریخت؛ دیوار ستاد یا ستون قلبش. آرام نشست. به نقشه‌های نیمه‌تمام روی میز نگاه کرد. عکس‌های شناسایی، خطوط قرمز، علامت‌های رمزگشا...

و ناگهان، همه چیز معنا گرفت.

شب، سنگین و بی‌رحم از راه رسید.

در سکوت سنگر، محمد به دیوار خاکی تکیه داده بود. کنار چراغ فانوس، دفتر یادداشت حسن را باز کرد. لابه‌لای جملات تند و تیز نظامی، یک جمله پررنگ‌تر از بقیه بود:

"ما فقط برای بردن نمی‌جنگیم؛ ما می‌جنگیم تا دشمن دیگر فکر حمله هم نکند"

محمد قلم برداشت.

روی جلد دفتر نوشت:

"از امروز... نام من هم باقری‌ست"

این تصمیم فقط تغییر یک نام نبود.

چرخشی بود از سایه به خورشید.

از تحلیلگر خاموش، به معمار جنگ.

صبح روز بعد، جلسه‌ای برگزار شد. یکی از فرماندهان گفت:

— مرحله بعدی عملیات نیاز به طراحی پیچیده‌ای دارد. کسی هست که بتونه این سطح از تحلیل رو ارائه بده؟

همه نگاه‌ها به محمد دوخته شد.

او برخاست. بدون هیچ مقدمه‌ای نقشه را باز کرد. با آرامش، انگشتش را گذاشت روی بخشی که تا آن روز، کسی به آن فکر نکرده بود.

— دشمن از جناح راست درگیر شده، ولی پشتیبانی‌اش سمت چپه. اگر از این محور نفوذ کنیم، خط دفاعی‌اش می‌ریزه...

این نقشه رو حسن طراحی کرده بود، ولی کاملش نکرد. من تکمیلش می‌کنم...

سکوت در اتاق نشست.

فرماندهی پرسید:

— اسم؟

محمد لبخند زد. انگار خودش هم داشت دوباره خودش را می‌شناخت.

— محمد باقری!

از آن روز، نام محمدحسین دیگر فقط یک برادر نبود؛ یک ادامه بود.

ادامه‌ی مسیری که با خون نوشته شده بود.

او دیگر در سایه‌ی حسن نبود... او «سایه‌بان ادامه» شده بود.

شبِ همان روز، کنار خاکریز، رو به آسمان، بی‌صدا زمزمه کرد:

— برادر... تو رفتی تا من بمانم. و من، ماندم تا نقشه‌هایت شهید نشوند...

و این‌گونه بود که «باقری» نه فقط یک اسم خانوادگی،

که عهدی شد میان یک مهندس و یک شهید؛

عهدی برای ساختن ملتی از میان خاک، خون و نقشه.



اسرائیل سگ هار است. اگر اقدامی نکنید، او تعقیبتان می کند و شما را می درد!

سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی

کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

باد از غرب می‌وزید.

صدای خش‌خش بی‌سیم با خشونت می‌آمد و می‌رفت.

روی میز، کالک‌های عملیاتی باز بود. نقشه‌ای از دشت عباس، با خطوطی قرمز، آبی، و نقطه‌چین‌هایی که فقط برای چشمانی خاص معنا داشت.

محمد پشت میز خم شده بود، مداد سیاه در دست، گوشش به صدای بی‌سیم و چشمش روی تراز جغرافیایی.

فرمانده جوانی وارد اتاق شد، با لباس خاکی و کفش‌هایی گلی:

— گزارش جدید اومده... تانکاشون از جناح راست اومدن جلو. ما باید محور حمله رو تغییر بدیم.

محمد سر بلند نکرد. فقط گفت:

— نه، اون یه عملیات ایداییه. دنبال اینن که تیپ ما رو بکشونن سمت هور. محور اصلی باید همون باشه. فقط لازم داریم قبل از طلوع، گردان علی‌اکبر رو توی تپه جنوبی مستقر کنیم.

فرمانده مکث کرد.

— از کجا این قدر مطمئنی؟

محمد لبخند زد. با همان آرامش همیشگی:

— چون آگه جای اونا بودم، همین کارو می‌کردم... و آگه ما جابه‌جا بشیم، اون نقطه کور نقشه‌مون، برای اونا پنجره می‌شه.

"محمد باقری دیگر فقط تحلیل‌گر اطلاعات نبود.

محمد، حالا «طراح نبرد» بود"

وقتی در قرارگاه‌ها، جمعی از فرماندهان دور هم می‌نشستند و درباره عملیات‌ها نظر می‌دادند، همه منتظر می‌ماندند تا محمد، ساکتِ دقیق، چیزی بگوید.

"صدایش همیشه نرم بود، اما تصمیماتش بُرنده‌تر از توپخانه"

محمد باقری توانسته بود سیستم جدیدی از تحلیل عملیاتی طراحی کند:

ترکیب «اطلاعات میدانی»، «نقشه‌خوانی فنی»، و «پیش‌بینی‌های رفتاری دشمن».

در عملیات فتح‌المبین، وقتی همه نگران بودند که «محور غربی» به بن‌بست بخورد، محمد سه ساعت به‌تنهایی در چادر نشست. با یک خودکار و چند گزارش پراکنده.

بعد بلند شد، رفت سراغ نقشه، با چند خط ساده، محور جدیدی طراحی کرد که اگر موفق می‌شد، عقبه دشمن را می‌برید.

سردار رضایی، که آن روزها فرمانده عملیات کل بود، با تردید گفت:

— اینو از کجا درآوردی؟ آمار یگان‌ها مون اینو تأیید نمی‌کنه.

محمد گفت:

— آمار جنگ واقعی رو نمی‌گه... ولی روندها، علائم و نحوه عقب‌نشینی یگان دشمن، نشون می‌ده که جناح راستش شکننده‌ست. اگر از این محور بزنیم، غافلگیر می‌شن. چون انتظارش رو ندارن. اونجا کمترین استحکامات رو گذاشتن، ولی بیشترین فشار روحی روشونه.

چند نفر از بچه‌های اطلاعات، در سکوت به حرف‌های محمد گوش می‌دادند.

یکی از آن‌ها آهسته گفت:

— اگر اشتباه کنیم، گردان ما زمین‌گیر می‌شه...

محمد، آرام، بی آنکه نگاهش را از نقشه بردارد، پاسخ داد:

— در جنگ، همیشه ریسک هست. اما من دارم روی احتمالات دقیق کار می‌کنم، نه حدس. اگه این تحلیل اشتباه باشه، اولین کسی که مسئولیتشو قبول می‌کنه، منم.

سکوت در چادر سنگین شد. صدای زوزه باد، نخ چادر را می‌لرزاند.

سردار رضایی قدمی جلو آمد. نگاهی به چشمان محمد انداخت که با تمام وجود بر خطوط نقشه متمرکز بود. بعد گفت:

— باشه، به شرطی که خودت هم با گردان بری جلو.

می‌خوام از نزدیک طرحت رو اجرا کنی.

محمد لحظه‌ای مکث کرد، بعد با اطمینان گفت:

— «من جلوتر از گردان می‌رم.»

آن شب، وقتی گردان علی‌اکبر در سکوت مطلق به سمت تپه‌های جنوبی حرکت می‌کرد، محمد پیشاپیش آن‌ها راه می‌رفت. انگار مسیر را نه با GPS، که با حس ششم و نقشه‌ای درونی هدایت می‌کرد.

نیمه‌شب، اولین نشانه‌های دشمن دیده شد. چند نور ضعیف از آن‌سوی دشت، و صدای جابه‌جایی زنجیر تانک‌ها. محمد، در همان تاریکی، با بی‌سیم تماس گرفت:

— «به همه واحدها اعلام کنید؛ دو دقیقه آماده‌باش کامل. آتش اولیه با من.»

ساعتی بعد، وقتی گلوله‌های خمپاره شروع به باریدن کردند، دشمن کاملاً غافلگیر شده بود. خط پشتیبانی آن‌ها ظرف دو ساعت فروپاشید.

صبح روز بعد، در قرارگاه، یکی از فرماندهان با شگفتی گفت:

— «این بچه مگه مهندس یا فرمانده؟»

و کسی پاسخ داد:

— «هیچ‌کدام... اون یه مهندس نبوده!»

محمد باقری در آن عملیات نشان داد که فهم میدان جنگ، فقط به تجربه نیست؛ به شهود تحلیلی هم هست. او از داده‌ها، نقشه‌ها، و گزارش‌های پراکنده، تصویر روشنی از ذهن دشمن می‌ساخت.

در جنگی که گاهی بیشتر شبیه یک شطرنج بی‌رحم بود تا یک نبرد کلاسیک، محمد باقری کسی بود که چند حرکت جلوتر را می‌دید.

و این‌گونه، مهندس آرام قرارگاه، به یکی از کلیدی‌ترین طراحان عملیات‌های بزرگ
دفاع مقدس تبدیل شد.



ضربه کاری

با آن همه هیاهو و ادعا،
رژیم صهیونی در زیر
ضربات جمهوری اسلامی،
تقریباً از پا درآمد و لِه شد...



کتاب شهید محمد باقری - ناصر کلاوه

فصل ششم: جنگ تمام نشد، فقط تغییر چهره داد

دفاع در میدان علم؛ کلاس‌های دکترین در دانشگاه با بوی خاکریز

صدای گچ روی تخته، دقیق و نرم، مثل صدای خش‌خش بی‌سیم در عملیات بود. دانشجویان ردیف جلو با دقت نگاه می‌کردند به دست‌هایی که سال‌ها پیش نقشه‌های جنگ را روی کالک می‌کشید، و حالا روی تخته سفید دانشگاه، خطوط جدیدی از دکترین دفاعی ترسیم می‌کرد.

محمد باقری دیگر در میدان مین و خمپاره نبود، اما هر جمله‌اش بوی میدان می‌داد. کلاس درس او با کلاس دیگران فرق داشت. هر مبحث نظامی، گرم‌خورده با یک خاطره از جبهه بود. هر فرمول بازدارندگی، پیوند داشت با تصمیمی که روزی در گرمای فکه یا سرمای غرب کشور گرفته بود.

یکی از دانشجویان که بعدها خودش استاد شد، بعدها می‌گفت:

— «باقری، فقط دکترین نظامی درس نمی‌داد...

یاد می‌داد چطور با ایمان تصمیم‌گیری، حتی وسط تردید و آمار. »

در سال‌های پس از جنگ، محمد به‌جای آن‌که خود را بازنشسته کند یا صرفاً به کارهای ستادی بسنده کند، راه دانشگاه را پیش گرفت. دانشگاه امام حسین، دانشگاه دفاع ملی، و کلاس‌های بسته‌ای که حتی نامشان هم رسمی نبود، اما کسانی که در آن حاضر می‌شدند، بعدها طراحان ارشد دکترین کشور شدند.

محمد باقری می‌گفت:

«ما اگر جنگ رو از کتابای غربی یاد بگیریم، توی زمین خودمون شکست می‌خوریم. ما باید دکترین بومی بسازیم، از دل تجربه‌ها، از خون شهدا.»

محمد معتقد بود هر خاکریزی، یک کلاس درس است؛ اگر کسی نگاه کند. او ترکیبی از «عملیات‌های کلاسیک»، «شبیه‌سازی سناریوها» و «تفکر سیستمی» را وارد سیستم آموزش نظامی کرد.

در یکی از کلاس‌ها، وقتی از تحلیل «سناریوی جنگ ترکیبی» صحبت می‌کرد، یک دانشجوی جوان با کنجکاوی پرسید:

— «حاجی، چرا انقدر مطمئن حرف می‌زنین؟»

محمد مکثی کرد، بعد به تخته برگشت و در حالی‌که یک منحنی می‌کشید، گفت:

— «چون قبل از اینکه این مفاهیم وارد فضای علمی بشن، ما باهاشون زنده موندیم یا شهید دادیم... اینا برامون تنوری نیست، خاطره‌ست.»

او همیشه تلاش می‌کرد میان فهم نظامی و فهم ایمانی پیوند بزند. برایش مهم نبود دانشجو اهل کدام نهاد یا گرایش سیاسی است، مهم این بود که بتواند ذهن او را آماده کند برای روزی که تصمیمی باید بگیرد در یک دو راهی خطرناک.

در طرح نوسازی و مدرن سازی نظام آموزشی نیروهای مسلح، نقش محمد حیاتی بود. او باور داشت فرمانده آینده باید «فکر کند»، نه فقط «دستور دهد».

محمد باقری می‌گفت: «فرمانده موفق کسی نیست که زیاد فریاد بزند، کسیه که بتونه قبل از شلیک دشمن، نیتش رو حدس بزنه.»

و برای رسیدن به این هدف، علوم انسانی و نظامی را با هم درآمیخت. مفهومی مثل «قدرت نرم»، «مهندسی افکار عمومی»، و حتی «افق تهدید» را وارد آموزش کرد. جلساتی ترتیب می‌داد با نخبگان دانشگاهی، از فیزیکدان‌ها تا جامعه‌شناسان.

در یکی از آن جلسات، یکی از افسران جوان گفت:

— «ما داریم وارد دوران جدیدی می‌شیم... دیگه جنگ با توپ و تانک نیست.»

محمد لبخند زد و پاسخ داد:

— «آره، جنگ فقط تغییر چهره داده. حالا دشمن از ذهن ما شروع می‌کنه. اگه ذهن ما فتح بشه، دیگه نیازی به سرباز و بمب نیست.»

برای همین هم بود که او «قرارگاه فرهنگی» را به اندازه «قرارگاه عملیاتی» مهم می‌دانست. معتقد بود که جنگ شناختی، با رسانه و روایت و دروغ، می‌تونه از هر سلاحی خطرناک‌تر باشه.

وقتی در همایش نخبگان نظامی، از او خواستند آخرین جمله‌اش را برای نسل آینده فرماندهان بگویند، فقط یک جمله گفت:

«تا وقتی ایمان دارید، شکست نمی‌خورید.

علم بدون ایمان، مثل نقشه‌ایه که شمال نداره.»

و آن روز، حاضران دیدند که درس‌گفتارهای دکترین دفاعی، فقط با گچ و تخته نیست. گاهی با سکوت، گاهی با خاطره، گاهی با یک جمله که در دل‌ها می‌ماند.



مؤسسة لابی
للتنوير والتقدم

کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

فصل هفتم: چشمان بیدار ژئوپلیتیک

نقش باقری در طراحی دکترین بازدارندگی ایران و توسعه فناوری‌ها

نقشه بزرگی از خاورمیانه روی دیوار بود. روی میز، نقشه دیگری با جزئیات بیشتر؛ خطوط درگیری در شمال سوریه، کریدورهای دریایی در دریای عمان، شعاع رادارها در خلیج فارس.

محمد، با خودکاری قرمز، نقاطی را مشخص می‌کرد که رسانه‌ها اسم شان را نمی‌دانستند، اما برای آینده ایران، تعیین‌کننده بودند.

او مثل یک دیده‌بان ایستاده بر بام منطقه، هر حرکت دشمن را، از مانور ناوهای آمریکایی گرفته تا انتشار یک توییت تحریک‌آمیز، تحلیل می‌کرد.

اما چیزی که او را از دیگران متمایز می‌کرد، فقط دقتش در تحلیل نبود؛ او آینده را پیش‌بینی نمی‌کرد، می‌ساخت.

در اتاق جلسات ستاد کل، روزی که طرح «بازدارندگی فعال» روی میز آمد،

برخی چهره‌ها نگران بودند. یکی گفت:

— اگر واکنش دشمن تند باشه چی؟ ما ظرفیتشو داریم؟

محمد آرام گفت:

— «بازدارندگی یعنی کاری کنیم که دشمن نپرسه آیا ظرفیت داریم یا نه...»

بلکه شک کنه که اصلاً زنده می‌مونه یا نه.

او مفهوم جدیدی را وارد سیستم دفاعی ایران کرده بود:

«بازدارندگی رفتاری»

یعنی کاری کنیم که دشمن، نه فقط از قدرت ما، که از الگوهای فکری ما بترسد.

در طرح‌هایی که بعدها منتشر نشد، محمد ساختار دفاعی ایران را بر اساس درک دقیق از محیط پیرامونی، رفتارشناسی دشمن، و ظرفیت‌های بومی بازآرایی کرد.

او اعتقاد داشت که ژئوپلیتیک منطقه، مثل یک معادله ثابت نیست. مثل شطرنجی بود که مهره‌ها دائم جابه‌جا می‌شوند و گاهی یک حرکت اشتباه، مات شدن یک ملت را در پی دارد.

برای همین بود که شبکه‌ای از اطلاعات، فناوری و تحلیل را به هم متصل کرد. با همکاری متخصصان نخبه، سامانه‌هایی طراحی کرد که نه تنها در لحظه تهدید را شناسایی می‌کردند، بلکه زمینه‌های تهدید را نیز پیش‌بینی می‌کردند.

محمد باقری می‌گفت:

«ما نباید منتظر تهدید بمونیم تا بعد دنبال پاسخ بگردیم.»

ما باید خودمون تهدید رو مهندسی کنیم... و بعد، بی‌اثرش کنیم.»

یکی از نقاط عطف کارش، توسعه فناوری‌های بومی دفاعی بود. محمد باور داشت که در عصر سلطه فناوری، وابستگی به خارج، یعنی آسیب‌پذیری دائمی.

در جلسات متعدد با دانشمندان صنایع دفاعی، اصرار داشت که از موشک تا رادار، از پهپاد تا جنگال، همه باید بر اساس شناخت دقیق از جغرافیا، تهدید، و ظرفیت بومی طراحی شوند.

او حتی در طراحی ظاهر سامانه‌ها نیز وسواس داشت. می‌گفت:

— «هر پیچ روی این سامانه، یک جمله به دشمن می‌گه...»

یا ما آماده‌ایم، یا عقب‌مانده‌ایم.»

اما محمد فقط در تکنولوژی نماند. دکترین سیاسی-امنیتی منطقه‌ای را هم بازطراحی کرد. او حامی جدی ایده عمق استراتژیک جمهوری اسلامی بود. نه از سر توسعه‌طلبی، بلکه برای حفاظت از مرکز.

می‌گفت: «اگر بغداد سقوط کنه، تهران ناامن می‌شه. اگر یمن مقاومت نکنه، خلیج فارس بی‌ثبات می‌شه.»

محمد باقری حلقه‌هایی از مقاومت، فناوری، و تحلیل را به هم متصل کرد؛ از جنوب لبنان تا شمال آفریقا، از افغانستان تا دریای سرخ. و مهم‌تر از همه: او هیچ‌گاه دشمن را ساده نمی‌دید، اما هرگز از او نمی‌ترسید.

وقتی یکی از فرماندهان پرسید: «چطور مطمئن باشیم دشمن حمله نمی‌کند؟»

محمد جواب داد:

— «دشمن تا وقتی محاسبه کند که هزینه حمله، نابودی کاملش، حمله نمی‌کند. ما باید کاری کنیم که این معادله هیچ‌وقت تغییر نکند.»

و این‌گونه بود که او نه در میدان مین، که در میدان معادلات، نبرد را پیش می‌برد.

ایران عرشِ شہر ہے

صحنِ امامِ رضی

امی مہینِ حُجّہ ہے

ایران ذوالِ ہفت ہے

«ای ایران» بحوان

کتاب شہید محمد باقری _ ناصر کاوہ

فصل هشتم: دیدار با حسن پس از شهادت

رویای عرفانی وصال؛ دو برادر در بهشت

شب آرام بود. نه صدای بی‌سیم، نه نقشه‌ای روی میز، نه اضطرابی در دل. فقط سکوت بود... و یک حس عجیب، مثل وزیدن نسیم حرم، مثل بوی سیب از دل شب‌های کربلا. فرغ از همه چیز شده بود!؟

محمد چشم‌هایش را بست.

نه برای خواب، که برای دیدار.

در عالم دیگر، دشت وسیعی پیش رویش بود؛ بی‌انتهای، با آسمانی آرام، شفاف، و نوری که از زمین می‌جوشید. در دوردست، قامت آشنایی دیده می‌شد. ایستاده، ساکت، با همان چهره‌ای که سال‌ها پیش در قاب عکس‌ها مانده بود:

"حسن"

نه فرمانده قرارگاه کربلا، نه نابغه اطلاعات رزمی، نه مغز متفکر عملیات خرمشهر...

بلکه همان «برادر بزرگتر» که محمد همیشه دنبال نگاهش بود،

همان که وقت رفتن، صورتش را بوسید و گفت:

— «مواظب مادرمون باش... و از همه مهم‌تر، مواظب عهدهت باش.»

حالا دوباره روبه‌رویش بود. بی‌نیاز از واژه، بی‌نیاز از مقدمه. فقط نگاه کرد،
و محمد، مثل کودکی که بعد سال‌ها پدرش را دیده،
پیش رفت، به زانو افتاد، و زمزمه کرد:
«اومدم... دیر اومدم، ولی خالی نیومدم. با بار زخم، با دلی که نصفش خاک شد.»

حسن لبخند زد. اشک در چشمانش جمع شد، اما صدا نرم بود، آشنا :
«نه محمد... تو خالی نیومدی. تو با قلب هزار رزمنده اومدی.
با نفس‌های ساره، با لبخند مادر شهید، با سکوت پشت میز جنگ.»
محمد خواست چیزی بگوید، بغض امان نداد. فقط دست بر سینه گذاشت،
و حسن به او نزدیک‌تر شد. دست روی شانه‌اش گذاشت، همان‌طور که سال‌ها پیش،
قبل از رفتن گذاشته بود.
— تو هم شهیدی شدی، برادر... و لباس هایت عوض شده و رنگ خون گرفته؟!
ما رفتیم با تیر،
تو موندی با تدبیر.

در آن فضای ملکوتی، صدایی دیگر بلند شد.
صوتی از دل آسمان، شبیه زمزمه‌ای از غیب:

"يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ... ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً..."

محمد سر بلند کرد. انگار دیگر دنیا را نمی‌دید. انگار تمام خاطرات ترور، جنگ، تحلیل، سختی، از دلش رفته بود. فقط «آرامش» مانده بود. همان آرامشی که همیشه می‌خواست برای مردمش فراهم کند... حالا خودش در آغوش آن آرامش بود.

حسن دست او را گرفت، مثل وقت‌هایی که از سنگر بیرون می‌رفتند:
— «بیبا، بریم... راه هنوز ادامه داره. ولی اینبار، نه در خاکریز، بلکه در بُعدی که همه عملیات‌ها از اون‌جا شروع می‌شه.»

و دو برادر،

با هم،

در نوری آسمانی،

قدم زدند...

این پایان نبود.

بلکه آغاز بود.



عاشق

چو ز داغ مہیار بہ دل ما گذاشتہ
باید بشری انر شر، انتقامِ ما

کتاب شرید محمد باقری - ناصر کاوہ

فصل نهم: درگاه نور

زیارت قلب باقر به پیشگاه علی، حسین، زهرا، رسول الله و مهدی عج

گام‌هایی سبک...

نه دیگر صدای پوتین بود، نه رد پای نظامی.

او در سرزمینی قدم می‌زد که واژه‌ها هنوز به آن نرسیده‌اند.

اولین ایستگاه: نجف

بارگاه مولای متقیان.

امیرالکلام، شاه‌مردان، همان‌که محمد، سال‌ها از نهج‌البلاغه‌اش فرماندهی را آموخته بود.

صدای علی علیه‌السلام در فضا پیچید، نه با زبان، بلکه با نفس:

«ای فرزند اسلام... ای فقیه میدان و عقلانیت مقاومت،

در زمان فتنه، تو سکوت نکردی، و در وقت تصمیم، شمشیر اندیشه کشیدی.»

محمد خم شد، نه به رسم تعظیم، که از درد شوق.

اشک از چشمانش جاری بود. دست بر سینه زد.

— «یا امیرالمؤمنین... علمم از زلال حکمت بود، و صبرم از کوه تو.»

بعد، در سکوت، مسیر کربلا را پیش گرفت.

صدایی آشنا، صدای ناله کودکی، صدای زینب، صدای آب...

و ناگهان، بارگاه سیدالشهدا در برابرش شکوفا شد.

نه با طلا و گنبد، که با نوری که از خون مظلوم می‌جوشید.

امام حسین علیه‌السلام بر بلندای نور ایستاده بود.

محمد پیش رفت، آرام، اشکبار...

— «آقا... جانم وقف تو بود،

اگر فرشته‌ام رفت، باور کن به غربت رباب فکر می‌کردم...

و اگر شب‌ها بی‌صدا گریه می‌کردم، به خاطر داغ شش‌ماهه‌ات بود.»

امام حسین نگاهی کرد، پُر مهر، پُر سکوت، و فقط گفت:

— «تو نه فقط همس شهیده ای و نه فقط پدر شهیده‌ای،

تو پاسدار راه عاشورا بودی... و عاشورایی‌ها را خدا انتخاب می‌کند. »

و آنگاه، نوری که از افق مدینه می‌تابید...

بوی گل، صدای لالایی مادرانه...

حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها.

محمد دیگر نتوانست بایستد. زانوهایش خم شد.

همه داغ‌ها، همه سکوت‌ها، همه صبوری‌ها در برابر آن مادر، کوچک می‌شد.

بانوی بهشتی، چادرش را بر سر محمد و همسر و دخترش کشید.

صدای زهرا(س) ، همان صدای لالایی مادرانه بود:

— «پسرم... اجر صبرت با من است.»

محمد فقط توانست زمزمه کند:

«سلام بر چادری که در سینه‌ام، خیمه به پا کرده»

سپس، در میان نور و صلوات فرشتگان،

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پدیدار شد.

نوری که همه عالم را در بر گرفته بود.

محمد سر به خاک گذاشت. لب‌هایش لرزید:

— «یا رسول‌الله... من از امت تو بودم.

خطبه‌های تو را خط مشی فرماندهی‌ام کردم.

و هرگز پشت به دشمن نکردم، چون تو در بدر و خیبر و خندق، ایستاده بودی...»

پیامبر لبخندی از روی رضایت زد و فرمودند:

«و تو، محمد، سردار امت منی...»

در روزهای فتنه، صدای اسلام بودی،

و در شب‌های بی‌صدایی، صدای وجدان. «

و در پایان، نوری بلند، قامت استوار، شمشیری در نیام،

دلی پُر از درد، اما چهره‌ای پُر از امید:

"حضرت ولی عصر، امام زمان عجل‌الله‌فرجه‌الشریف"

سکوتی سنگین...

محمد دلش فرو ریخت.

این همان نگاه بود که سال‌ها در نمازهایش گریه‌اش را در می‌آورد.

امام جلو آمد، دستش را روی سینه محمد گذاشت و فرمود:

-«تو ما را تنها نگذاشتی.»

تو سیپهسالار سربازان من بودی، در دوره‌ی غیبت...

و امروز، در کنار ما، فرماندهی مرحله ظهور را هم خواهی دید. «

محمد اشک ریخت، خندید، و زمزمه کرد:

— «فقط منتظر فرمانم، آقا... فقط یک لبخند، تا باز هم برخیزم. «

و در آن لحظه،

تمام عالم خاموش شد...

و تنها صدای اذان از عرش برخاست.

وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ

BUT IT WAS ALLĀH WHO
THREW

کتاب شہید محمد باقری _ ناصر کاوہ

فصل دهم: رویش در خاکریز اندیشه

یک سال پس از شهادت خانواده باقری...

آزمایشگاه رباتیک و هوش مصنوعی دانشگاه صنعتی شریف. نیمه‌شب. سکوت سالن، تنها با صدای فن یک سرور قدرتمند و کلیک‌های نامنظم موس شکسته می‌شد. زهرا، دانشجوی دکترای هوافضا، با چشمانی که از خستگی و تمرکز سرخ شده بود، به صفحه مانیتور خیره مانده بود.

الگوریتم هدایت پهپادهای گروهی (Swarm Drones) که ماه‌ها روی آن کار کرده بود، در مرحله شبیه‌سازی نهایی، با یک باگ منطقی غیرقابل توضیح، شکست می‌خورد.

او با کلافگی، سرش را میان دستانش گرفت. تمام محاسبات، درست بود. تمام کدها، بهینه بودند. اما سیستم، در یک نقطه بحرانی، دچار خطای زنجیره‌ای می‌شد و از هم می‌پاشید. احساس می‌کرد به یک بن‌بست علمی رسیده است.

با ناامیدی، نگاهی را از مانیتور گرفت و به گوشه میزش دوخت. به قاب عکس کوچکی که همیشه همراهش بود. تصویری از سه چهره نورانی:

حسن باقری، با آن نگاه تیز و لبخند کنجکاوش. محمد باقری، با چهره آرام و متفکرش. و فرشته باقری، با چشمانی که هم شجاعت داشت و هم حیا. این سه، قهرمانان پنهان زندگی او بودند.

چشمانش را بست و جمله‌ای از زندگی‌نامه سرلشکر محمد باقری را به یاد آورد که استادش در کلاس «سیستم‌های دینامیکی» برای شان خوانده بود:

«وقتی یک سیستم از کار می‌افتد، به دنبال ایراد در یک قطعه نباشید.

به "روابط" بین قطعات نگاه کنید. مشکل، همیشه در نحوه تعامل آنهاست.»

یک جرقه در ذهنش زده شد. روابط بین قطعات... تعامل...

به سرعت پشت سیستم نشست. مشکل در کدنویسی تکتک پهبادهای نبود. مشکل در «پروتکل ارتباطی» آنها با یکدیگر در لحظه مواجهه با یک تهدید غیرمنتظره بود. آنها به جای هم‌افزایی، کار یکدیگر را خنثی می‌کردند.

با انگشتانی که از هیجان می‌لرزید، شروع به بازنویسی آن بخش از کد کرد. یک الگوریتم جدید نوشت که بر پایه «ایثار» و «اولویت‌بخشی به بقای گروه» به جای «بقای فردی» بود. هر پهباد، در لحظه خطر، داده‌هایش را با دیگران به اشتراک می‌گذاشت و نزدیک‌ترین و قوی‌ترین عضو، برای مقابله با تهدید، خود را فدا می‌کرد تا راه برای بقیه باز شود.

دکمه «اجرا» را زد.

شبیه‌سازی آغاز شد. این بار، در لحظه بحران، گروه پهباده‌ها، چون یک موجود زنده و هوشمند، واکنش نشان دادند. یکی سپر شد، دیگری حمله کرد و بقیه، با تغییر آرایش، مأموریت را با موفقیت صددرصدی به پایان رساندند.

اشک در چشمان زهرا حلقه زد. این فقط حل یک باگ نبود. این، پیاده‌سازی تفکر «حسن، محمد و فرشته» در دلِ سیلیکون و کد بود. او در آن لحظه، نه فقط یک مهندس، که یک «سرباز» در خاکریز اندیشه بود.

با لبخندی از سر آرامش، فایل پروژه را ذخیره کرد. نام فایل را گذاشت:

Baqeri_Legacy_v1.0.py

میراث، در حال تکثیر بود.

"وصیت‌نامه یک مکتب"

ای جوان ایرانی! ای مهندس، ای نخبه، ای سرباز...

قصه ما به پایان رسید، اما رسالت تو تازه آغاز شده است. خانواده باقری، سه میراث برای تو به جا گذاشتند. سه وصیت‌نامه نانوشته که تو باید حامل آن باشی:

وصیت حسن را به یاد بسپار: او به تو آموخت که «جسارتِ اندیشیدن» داشته باشی. از شکستن چارچوب‌های کهنه نترس. نابغه باش، اما نابغه‌ای که نبوغش در خدمت به حقیقت است، نه خودنمایی. او به تو می‌گوید:

"در دنیایی که همه به دنبال تکرار راه‌های رفته هستند، تو جاده‌ای جدید بساز"

وصیت محمد را درک کن: او به تو آموخت که «صبرِ ساختن» داشته باشی. جسارت و نبوغ، بدون نظم و تفکر سیستمی، به هرج و مرج می‌انجامد. استراتژیست باش. با دقت یک معمار و حوصله‌ یک کشاورز، ایده‌ها را به ساختارهای پایدار تبدیل کن. او به تو می‌گوید: «پیروزی‌های بزرگ، حاصل هزاران تصمیم کوچک و درست است.»

و وصیت فرشته را زندگی کن: او به تو آموخت که «شجاعتِ روایت» داشته باشی. بزرگترین پیروزی‌ها، اگر به درستی روایت نشوند، در غبار فراموشی گم خواهند شد. بصیرت داشته باش. در جنگ روایت‌ها، تو با سلاح هنر، قلم و آگاهی، پرچمدار جبهه حقیقت باش. او به تو می‌گوید: «در عصری که دروغ، با سرعت نور حرکت می‌کند، حقیقت‌گویی، انقلابی‌ترین کار ممکن است.»

این سه، اضلاع یک مثلث مقدس‌اند. تو نیازی به انتخاب یکی از آنها نداری. رسالت نسل تو، تبدیل شدن به یک «شخصیت ترکیبی» است. جوانی که هم نبوغ "حسن" را دارد، هم تفکر استراتژیک "محمد" و هم بصیرت رسانه‌ای "فرشته" را.

این، وصیت‌نامه‌ یک خانواده نیست؛

این، نقشه راه یک ملت است.

و این راه، ادامه دارد...



الانوار

بیمارستان الفتح

کتاب شهید محمد باقری - ناصر کاوه

سخن آخر

ای شهیدِ روشن‌دل، ای که در تاریکی‌های زمان، چراغی فروزان بودی، تو که در آسمان ایثار و عشق، ستاره‌ای بی‌مانند شدی، اکنون که جسمت آرام گرفته در خاک، اما جاننت آویخته است به بلندای عرش‌ها، بر ما ببخش که راه تو را ادامه دهیم.

ای که با گام‌های استوار، کوه‌ها را درنوردیدی و با قلبی پر از ایمان، طوفان‌ها را شکست دادی، تو نه فقط فرمانده، که معلمی بودی برای مردان و زنانی که تشنه‌ی حقیقت‌اند. درس تو، درس ایمان و جهاد بود، درس انسانیت و شجاعت.

تو آموختی که سرباز واقعی محمد باقری، نه فقط جنگجوست، بلکه نگهبان اخلاق و ارزش‌هاست. پیام تو، دعوتی است به صبر، به امید، به پایداری در برابر سختی‌ها. دعاهايت برای سربازان آخرالزمان، نه فقط سخنی ساده، که نوری است در دل تاریکی‌های روزگار.

اکنون، ما وارثان راه تو، با دل‌هایی مشتاق و گام‌هایی محکم، عهد می‌بندیم که چراغ تو را خاموش نکنیم. تا آن روز که خورشید ظهور، زمین را روشن کند، ما سربازان تو هستیم؛ مدافعان عدالت، پاسداران عشق و ایمان.

ای شهید، نامت را در قلب تاریخ حک کرده‌ای؛ یاد تو در هر فریاد عدالت،

در هر گام مقاومت و در هر نگاه عاشقانه به آینده، زنده است.

"ای سردار خاموش، بگذار صدای تو در بادها پیچیده و امید را در دل‌ها بیدار کند؛

تا وقتی که خورشید وعده حق، طلوع کند و زمین پر از عدل گردد"

سردار شهید محمد باقری

از نخستین روزهای جنگ تحمیلی، باقری جوانی با انگیزه اما با روحی سترگ در ستاد اطلاعات عملیات سپاه قد علم کرد؛ او از اولین مغزهای تحلیلگر جبهه‌ها بود؛ کسی که نقش بی‌بدیلی در طراحی و شناسایی عملیات‌ها داشت و با همراهی برادرش حسن باقری، بنیان‌گذار نظام اطلاعات رزمی سپاه شد.

با اخذ دکترای جغرافیای نظامی، به یکی از برجسته‌ترین مغزهای راهبردی نیروهای مسلح تبدیل شد. در جایگاه معاون عملیات، معاون اطلاعات، و نهایتاً رئیس ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی او ساختار نوین بازدارندگی جمهوری اسلامی را پی‌ریزی کرد.

سایر سوابق

- مسئول اطلاعات و عملیات نیروی زمینی سپاه پاسداران
- مسئول اطلاعات قرارگاه کربلا و قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیا (ص)
- رئیس اداره اطلاعات ستاد کل نیروهای مسلح
- معاون هماهنگ‌کننده قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیا (ص)
- عضو هیئت علمی دانشگاه عالی دفاع ملی

سردار سرلشکر محمدحسین باقری از فرماندهان و یادگاران دوران ۸ سال دفاع مقدس است که به گفته خود از زمانی که حوادث کردستان شروع می‌شود به عضویت در سپاه پاسداران در آمد و از تابستان سال ۵۹ در این نهاد انقلابی مشغول به فعالیت شد.

سرلشکر باقری که بود؟

تولد: ۱۳۳۹ (تهران)

شهادت: جمعه ۲۳ خرداد ۱۴۰۴
توسط رژیم صهیونیستی

شهید محمد باقری از ۸ تیر ۹۵ با حکم رهبر انقلاب جایگزین حسن فیروزآبادی در ستاد کل نیروهای مسلح شد



کتاب شهید محمد باقری ناصر کاوه

سمت

رئیس ستادکل
نیروهای مسلح

عضویت در سپاه
سال ۱۳۵۹

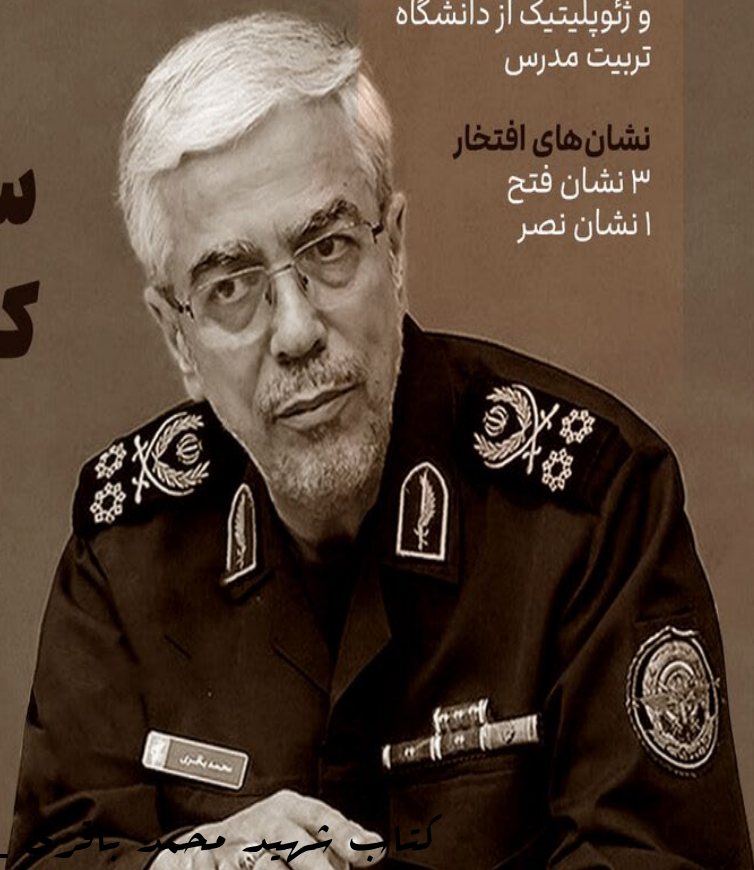
درجه نظامی
سرلشکر پاسدار
(سال ۱۳۷۸)

ترفیع درجه
سپهبد - پس از شهادت

خویشاوندان
شهید حسن باقری (برادر)

تحصیلات
دکتری جغرافیای سیاسی
و ژئوپلیتیک از دانشگاه
تربیت مدرس

نشان‌های افتخار
۳ نشان فتح
۱ نشان نصر



"زندگینامه سردار سپهبد پاسدار، شهید محمد حسین باقری"

اطلاعات جامع درباره سردار سپهبد پاسدار، محمد باقری (محمدحسین افشردی) از دل تهران انقلابی در خانواده‌ای پایبند به ایمان و مقاومت، جوانی برخاست که نامش با خون و شجاعت گره خورد؛ «محمد باقری» با گام‌هایی استوار در مسیر سخت و پرخطر جهاد نظامی و علمی پیش رفت؛ او که از سال‌های نخستین دفاع مقدس در لایه‌های پنهان و حیاتی نبرد حاضر بود، سرانجام به بلندای فرماندهی کل نیروهای مسلح رسید و تا واپسین لحظه عمرش، نگهبان تمامیت ارضی و عزت ملی کشور ماند.

شهید سرلشکر پاسدار محمد باقری در سال ۱۳۳۹ در شهر تهران و در خانواده‌ای با گرایش‌های مذهبی و سیاسی متولد شد.

وی برادر کوچکتر شهید «غلامحسین افشردی» معروف به حسن باقری، یکی از نوابغ جنگ تحلیلی و استراتژیست‌های برجسته نظامی دوران دفاع مقدس و بنیان‌گذار ساختار اطلاعات رزمی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است.

سردار سپهبد شهید محمدحسین افشردی (باقری) چهره‌ای بی‌بدیل در تاریخ نظامی معاصر ایران بود که از میدان‌های نبرد جنگ تحمیلی تا بالاترین سطوح فرماندهی نیروهای مسلح، ردپایی ماندگار از خود برجای گذاشت. این گزارش جامع، با نگاهی موشکافانه به ابعاد مختلف زندگی این شهید بزرگوار می‌پردازد و پرده از اسرار شخصیت چندبعدی او برمی‌دارد.

۱. زندگی‌نامه اولیه و هویت دوگانه

نام اصلی: محمدحسین افشردی

نام نظامی: محمد باقری

تاریخ تولد: ۱۳۳۹

محل تولد: تهران

برادر: شهید غلامحسین افشردی (معروف به حسن باقری، نابغه جوان جنگ)

تحصیلات و تدریس:

در واپسین سال‌های تحصیل در دبیرستان همزمان با شکوفایی انقلاب اسلامی، شهید باقری در آستانه ورود به مرحله‌ای تازه از زندگیش قرار داشت. با پیروزی انقلاب، او مسیر تحصیلات دانشگاهی را در پیش گرفت و در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه پلی‌تکنیک (دانشگاه صنعتی امیرکبیر کنونی) پذیرفته شد.



دوران دانشجویی‌اش تا فرارسیدن انقلاب فرهنگی ادامه یافت اما در بهار سال ۱۳۵۹، با تعطیلی دانشگاه‌ها به دلیل تحولات فرهنگی و آغاز ناآرامی‌ها در کردستان، مسیر زندگی او دگرگون شد. از تابستان همان سال، باقری به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و فعالیت‌هایش را در آن نهاد آغاز کرد.

شهید باقری بعدها تحصیلات خود را تا مقطع دکتری در رشته جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در دانشگاه تربیت مدرس ادامه داد.

او از اعضای هیات علمی دانشگاه عالی دفاع ملی به‌شمار می‌رفت و در کنار مسئولیت‌های اجرایی به تدریس در دانشگاه‌های عالی دفاع ملی و تربیت مدرس نیز مشغول بود.

حوزه مطالعاتی اصلی شهید باقری، جغرافیای سیاسی بود. وی با انتشار مقالات تخصصی و مشارکت در برگزاری همایش‌های علمی، سهمی مؤثر در گسترش این دانش در کشور داشت.

افزون بر این، شهید باقری در کنار چهره‌هایی دیگر از بنیان‌گذاران انجمن ژئوپلیتیک ایران به شمار می‌رفت.

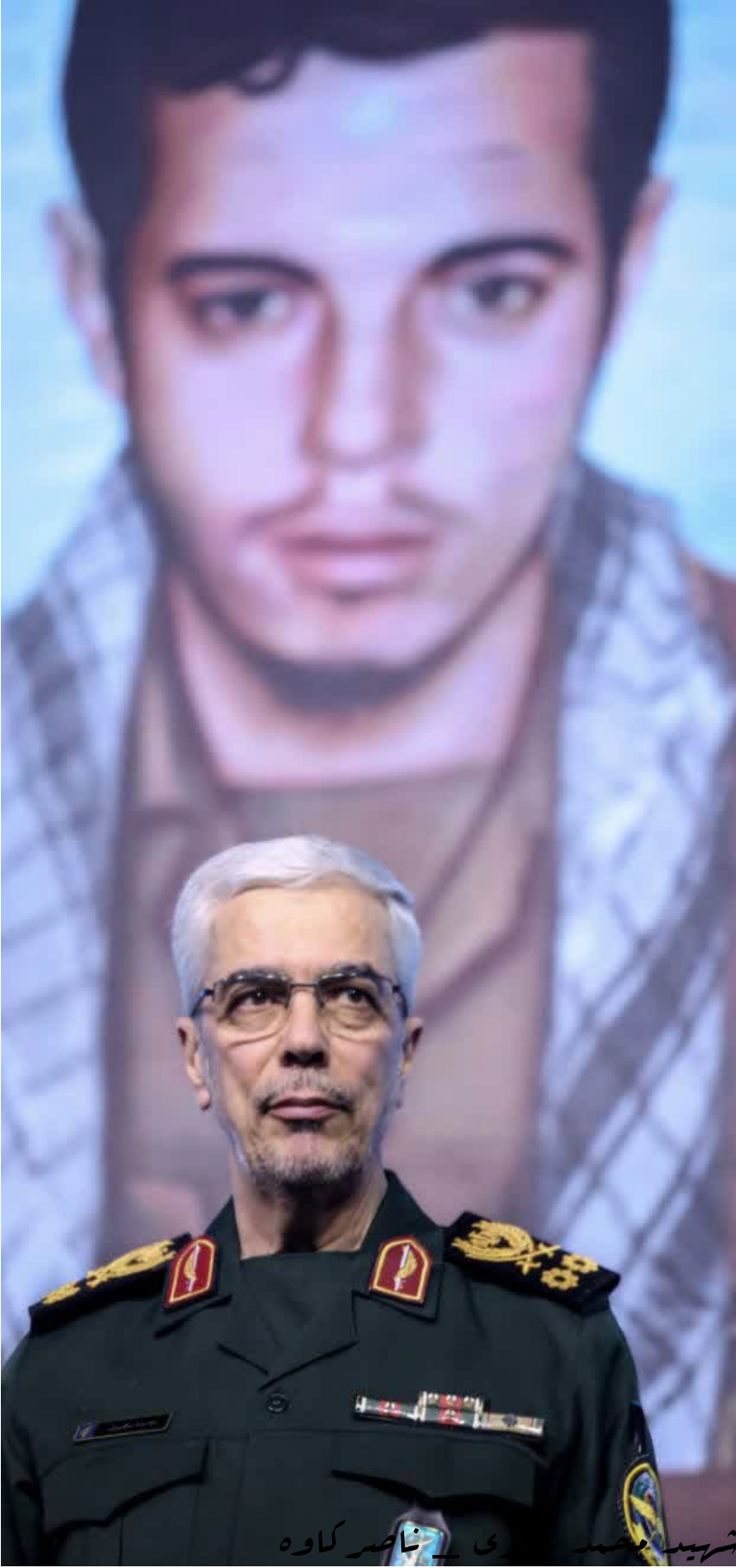
"ریشه نام «باقری»"

مهم‌ترین کلید برای شناخت شخصیت او، درک دلیل انتخاب نام «باقری» است. پس از شهادت برادر بزرگترش، حسن باقری، که از نوابغ بی‌بدیل و بنیان‌گذاران اطلاعات و عملیات سپاه بود، محمدحسین برای زنده نگه داشتن نام و راه برادرش، نام نظامی او را برای خود برگزید. این انتخاب، یک تغییر نام ساده نبود؛ بلکه یک بیعت‌نامه و قبول یک میراث سنگین بود. از آن پس، او نه تنها برادر حسن، که ادامه

راه و تفکر او شد."وی در مورد علت تغییر نام‌خانوادگی از افشردی به باقری اینچنین گفته است"

«ماه اول جنگ به اهواز رفتم و در جبهه خوزستان حاضر شدم؛ اخوی به من تذکر دادند که نام من در جبهه برای عدم شناسایی به حسن باقری تغییر کرده‌است. من سعی کردم با اسم واقعی خود حرکت کنم اما به اندازه‌ای شباهت چهره ما زیاد بود که همه متوجه می‌شدند ما برادر هستیم؛ در نتیجه من نیز تغییر نام دادم و شدم محمد باقری و به احترام اخوی این اسم برای ما باقی ماند».

تجربه فقدان و شهادت برادر در جریان جنگ تحمیلی و تأثیرات آن نقش تعیین کننده‌ای در جهت‌گیری حرفه‌ای و فکری برادر دیگر ایفا کرد و موجب تمرکز عمیق‌تر وی بر حوزه‌های نظامی، اطلاعاتی و دفاعی در قالب تلفیق دانش نظری و تجربه میدانی شد.



کتاب شهید مصدق یی ناصر کاوه

۲. دوران انقلاب و دفاع مقدس (تکوین یک استراتژیست)

فعالیت‌های انقلابی: محمدحسین افشردی از دانشجویان فعال و انقلابی در دوران پیش از پیروزی انقلاب بود. برخلاف بسیاری که در تظاهرات و فعالیت‌های سیاسی پررنگ بودند، او بیشتر روحیه‌ای فنی و عملیاتی داشت و در کارهای پشت صحنه و سازماندهی نقش ایفا می‌کرد.

ورود به سپاه و جنگ: با آغاز جنگ تحمیلی، او نیز مانند برادرش به سپاه پاسداران پیوست. اما برخلاف حسن که یک فرمانده میدانی و به شدت کاریزماتیک بود، محمدحسین به دلیل تفکر منظم و مهندسی‌اش، به سرعت در بخش‌های اطلاعاتی، ستادی و طراحی عملیات به کار گرفته شد.

از دفاع مقدس تا رئیس ستاد کل نیروهای مسلح
مسئولیت‌های اجرایی:

معاون اطلاعات و عملیات ستادکل نیروهای مسلح (۱۳۹۳-۱۳۸۱)

معاون هماهنگ‌کننده قرارگاه خاتم‌الانبیا(ص) (۱۳۹۵-۱۳۸۶)

معاون ارکان و امور مشترک ستادکل (۱۳۹۵-۱۳۹۳)

از نخستین روزهای شعله‌ور شدن آتش جنگ تحمیلی، نام محمد باقری در میان افسرانی شنیده می‌شد که بی‌صدا اما مؤثر در تار و پود جبهه‌ها حضوری بی‌وقفه داشتند. او که هم‌زمان با ناآرامی‌های کردستان در سال ۱۳۵۹ به سپاه پاسداران پیوست راه خود را نه بر سنگرهای نمادین که در عرصه‌های پنهان و حیاتی اطلاعات و عملیات جست‌وجو کرد.

باقری از چهره‌های کلیدی در طراحی و تحلیل نبردها بود؛ کسی که در کنار شهید حسن باقری، نقشه راه دفاع ایران را در برابر ارتش بعث عراق بازتعریف کرد و بنیان‌گذار ساختاری نوین در جنگ شد. سابقه جانبازی‌اش گواهی دیگر بر پیوند عمیق او با میدان نبرد است.

شهید باقری در لایه‌های مختلف فرماندهی اطلاعات عملیات، از سطح لشکرها تا قرارگاه‌های کلان مانند خاتم‌الانبیا و کربلا، مسئولیت‌هایی کلیدی برعهده گرفت. حضورش تنها به میدان جنگ محدود نشد؛ او با گذار به حوزه آموزش و تحلیل به عضویت هیات علمی دانشگاه عالی دفاع ملی درآمد.

با گذشت زمان و در پی پایان جنگ، شهید باقری به یکی از اصلی‌ترین معماران بازسازی نیروهای مسلح بدل شد. در طراحی ساختارهای نوین دفاعی و تدوین دکترین امنیتی کشور، نقشی پررنگ ایفا کرد؛ شخصیتی که هم در میدان نبرد دیده می‌شد و هم پشت میزهای راهبردی.



سردار شهید محمد حسین باقری در سال ۱۳۸۷ و قتی ۴۸ ساله بود به همراه «مصطفی ایزدی» درجه سرلشکری خود را از دستان فرمانده معظم کل قوا ، امام خامنه ای دریافت کرد.

نقش امنیتی در غرب کشور

باقری با توجه تجربه حضور در بخش‌های اطلاعاتی و عملیاتی نیروهای مسلح، در بررسی و تصویب طرح‌های مهمی چون حمله به عمق ۱۰ کیلومتری خاک عراق، در سال ۱۳۷۵ جهت مبارزه با حزب کومله حزب دموکرات کردستان و تحرکاتی که در غرب ایران انجام می‌دادند، نقش ویژه‌ای داشت.

در آن زمان، سپاه پاسداران عملیاتی به فرماندهی احمد کاظمی طراحی و اجرا کرد، که به مرکزیت این مجموعه حمله شد و حدود ۲۰۰ دستگاه خودرو اعم از توپ، نفربر، خمپاره‌اندازها و واحدهای پیاده، به مقر اصلی آن‌ها حمله کردند

سردار باقری در هشتم تیرماه سال ۱۳۹۵ با حکم فرماندهی معظم کل قوا به ریاست ستاد کل نیروهای مسلح منصوب شد.

با آغاز این مسئولیت، تمرکز بر انسجام اطلاعاتی، گسترش قدرت موشکی، توسعه جنگ سایبری، پیشبرد عملیات‌های فرامرزی و تقویت عمق استراتژیک دفاعی با سرعتی تازه و هدفمند پیگیری شد؛ مسیری که تاکنون نیز ادامه دارد.



شهاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

نقش در اطلاعات و عملیات: او یکی از مسئولین اصلی اطلاعات و عملیات در جبهه‌های جنگ بود. وظیفه او، تحلیل داده‌های خامی بود که از خط مقدم می‌رسید و تبدیل آنها به اطلاعات استراتژیک برای طراحی عملیات‌ها.

زوج مکمل با برادر: رابطه او و حسن، یک زوج بی‌نظیر را تشکیل داده بود. اگر حسن «چشم بینا» و «قلب شجاع» جبهه بود، محمد «مغز تحلیل‌گر» و «ذهن منظم» پشت صحنه بود. حسن با نبوغ خود اطلاعات را کشف می‌کرد و محمد با تفکر سیستمی‌اش، آن اطلاعات را پردازش و به یک طرح عملیاتی منسجم تبدیل می‌کرد.

۳. سوابق و مسئولیت‌ها پس از دفاع مقدس (معماری قدرت)
پس از جنگ، مسیر رشد سرلشکر باقری در ساختارهای کلان نظامی ادامه یافت. او به جای فرماندهی لشکر و نیرو، در جایگاه‌های ستادی و استراتژیک قرار گرفت.

معاون اطلاعات و عملیات ستاد کل: برای سال‌ها در این جایگاه فوق‌العاده حساس، نقش مغز متفکر اطلاعاتی کل نیروهای مسلح را ایفا کرد.

معاون هماهنگ‌کننده قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء (ص): این قرارگاه، عالی‌ترین قرارگاه عملیاتی کشور است و او در آن، به هماهنگی بین تمام نیروها می‌پرداخت. رئیس ارکان و امور مشترک نیروهای مسلح: این جایگاه، نقشی کلیدی در سازماندهی و مدیریت ساختاری کل نیروهای مسلح دارد.

رئیس ستاد کل نیروهای مسلح: از سال ۱۳۹۵، با حکم رهبر معظم انقلاب، به بالاترین جایگاه نظامی کشور منصوب شد. در این مقام، او فرمانده مستقیم تمام نیروهای مسلح (ارتش، سپاه، نیروی انتظامی) نیست، بلکه رئیس ستاد فرمانده کل قوا (رهبری) است و وظیفه سیاست‌گذاری، هدایت، هماهنگی و نظارت بر کل نیروهای مسلح را بر عهده دارد. او معمار اصلی دکترین‌های دفاعی و هجومی کشور است.

۴. ویژگی‌های شخصیتی و فکری (چهره یک مهندس-استراتژیست)
تفکر سیستمی و مهندسی: بارزترین ویژگی او، نگاه مهندسی به مسائل نظامی است. او هر بحران یا عملیاتی را مانند یک «سیستم» با ورودی‌ها، خروجی‌ها و فرآیندهای مشخص تحلیل می‌کند. این دیدگاه، به او قدرت پیش‌بینی و طراحی راه‌حل‌های دقیق و چندلایه را می‌دهد.



آرام، دقیق و درون‌گرا: برخلاف بسیاری از فرماندهان که شخصیتی برون‌گرا و پرشور دارند، سرلشکر باقری فردی آرام، کم‌حرف و بسیار دقیق است. قدرت او نه در سخنرانی‌های آتشین، که در منطق محکم و تحلیل‌های عمیقش نهفته است.

استراتژیست کلان‌نگر: او یک فرمانده تاکتیکی نیست؛ یک «استراتژیست» است. او به تصویر بزرگ (Big Picture) نگاه می‌کند و به دنبال تأثیرات بلندمدت تصمیمات است. دکترین‌هایی مانند «بازدارندگی فعال»، «نبرد ترکیبی» و «دفاع در عمق»، از نتایج تفکر او و دیگر فرماندهان هم‌طرازش است.

اهمیت به اطلاعات و دانش: او عمیقاً معتقد است که جنگ‌های آینده، «جنگ‌های مغزها» و «جنگ‌های اطلاعات» هستند. به همین دلیل، تأکید ویژه‌ای بر توسعه بخش‌های سایبری، اطلاعاتی، پهپادی و موشکی نقطه‌زن دارد.

وفاداری به میراث برادر: با وجود رسیدن به بالاترین جایگاه نظامی، او همواره خود را ادامه‌ی راه برادر شهیدش می‌داند و در سخنانش، به طور مداوم به نبوغ و تفکر حسن باقری ارجاع می‌دهد. این وفاداری، یکی از ارکان اصلی شخصیت اوست.

۵. دکترین نظامی و دیدگاه‌ها

نبرد ترکیبی: (Hybrid Warfare) او از معماران اصلی دکترین «هم‌افزایی» بین ارتش و سپاه است. از دید او، این دو نیرو نه رقیب، که مکمل یکدیگرند. ارتش با تجربه‌ی نبردهای کلاسیک و سپاه با نبوغ جنگ‌های نامتقارن، در کنار هم یک نیروی دفاعی شکست‌ناپذیر را تشکیل می‌دهند.

تمرکز بر قدرت‌های نوین: او به جای سرمایه‌گذاری صرف بر روی ابزارهای سنتی جنگ (مانند تانک و نفربر)، بر توسعه قدرت‌های نامتقارن و آینده‌محور مانند پهپاد، موشک‌های نقطه‌زن، جنگ الکترونیک و قدرت سایبری تأکید دارد.

جبهه مقاومت به عنوان عمق استراتژیک: او معتقد است که امنیت ایران، در گرو امنیت کل منطقه مقاومت است و حمایت از گروه‌های مقاومت در لبنان، سوریه، عراق و یمن، در واقع نوعی «دفاع در عمق» و دور کردن تهدید از مرزهای کشور است.



کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

۵. افتخارات و جوایز

مدال‌های فتح: سه مدال برای فعالیت‌های برجسته در دفاع مقدس.

مدال نصر: یک مدال برای فعالیت‌های پس از جنگ، اهدایی از فرمانده کل قوا.

"نویسندگی"

"سوابق علمی و تألیفات ایشان به شرح ذیل است"

1. تحصیلات عالی: سرلشکر باقری دارای مدرک دکتری در رشته جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک از دانشگاه تربیت مدرس بوده است.

2. فعالیت‌های دانشگاهی: ایشان عضو هیئت علمی دانشگاه عالی دفاع ملی با مرتبه استاد تمامی است و در این دانشگاه و دانشگاه تربیت مدرس به تدریس اشتغال داشت.

3. تألیفات: وی تألیفاتی در زمینه‌های ژئوپلیتیک قفقاز، منطقه غرب آسیا و حقوق بین‌الملل دریایی در خلیج فارس و تنگه هرمز دارد از این تألیفات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

+ بررسی و تحلیل رهنامه جنگ پیشگیرانه آمریکا در آسیای جنوب غربی

+ تعیین عوامل مؤثر بر اصول رهنامه عملیاتی نیروهای زمینی جمهوری اسلامی ایران در نبرد همطراز و ناهمطراز

+ راهبردهای نظامی مقابله با جنگ احتمالی آینده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس

+ کارکرد الگوی بازدارندگی طالبان در جنگ پیشگیرانه آمریکا علیه افغانستان در سال ۲۰۰۱ (با تأکید بر عوامل داخلی افغانستان)

+ تبیین شاخص‌های مؤثر در مدیریت مرزها

+ تهدیدهای ژئوپلیتیکی مؤثر بر تدوین راهبرد دفاعی ج.ا.ا در قبال ترکیه

+ تأثیر عوامل ژئوپلیتیکی شیعه بر توسعه نفوذ انقلاب اسلامی

+ تعیین عوامل ژئوپلیتیک ترکیه مؤثر بر تدوین راهبرد دفاعی جمهوری اسلامی ایران

+ امنیت پایدار در منطقه ژئوپولیتیکی خلیج فارس در پرتو ناپایداری نیروهای همگرا و واگرا ساز

+ تبیین مرزهای فضای رایانه‌ای و راهبرد مدیریتی آنها

+ ساختار نظام قدرت منطقه‌ای در خاورمیانه (با تأکید بر کشورهای برتر منطقه)

+ الگوی نظری طراحی راهبرد دفاعی مبتنی بر عوامل ژئوپلیتیکی

+ بررسی میزان مطابقت و تفاوت‌های قانون مناطق دریائی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس و دریای عمان (۱۳۷۲) با کنوانسیون حقوق دریاها (۱۹۸۲)

+ تحلیل ژئوپلیتیک قفقاز؛ بستری برای تدوین سیاست خارجی مناسب‌تر در منطقه

+ تعیین عوامل ژئوپلیتیک ترکیه مؤثر بر تدوین راهبرد دفاعی جمهوری اسلامی ایران

+ تبیین برآیند سیاسی واگذاری بهره‌برداری از سواحل مکران به سرمایه‌گذاری داخلی

حجم قابل توجه آثار علمی، پژوهشی و راهبردی دکتر محمد باقری گواهی روشنی بر بینش عمیق، جامع‌نگری راهبردی و تعهد بی‌دریغ ایشان به اعتلای امنیت و قدرت ملی ایران است؛ مجموعه‌ای که مرزهای دانش نظامی را گسترش داده و افق‌های نوینی پیش روی سیاست‌گذاران، فرماندهان و پژوهشگران آینده کشور گشوده است.

۶. عضویت در نهادهای علمی:

عضو قطب علمی ملی جغرافیای سیاسی.

عضو مؤسس انجمن ژئوپلیتیک ایران.

۷. تحریم‌ها

تحریم توسط ایالات متحده: بر اساس بیانیه وزارت خزانه‌داری آمریکا، به دلیل نقش در نیروهای مسلح ایران تحریم شده بود.

تحریم توسط کانادا: در ۱۱ مهر ۱۴۰۱، این تحریم شامل بلوکه شدن اموال و ممنوعیت ورود به کانادا بود.

اتحادیه اروپا پنجشنبه ۲۸ مهر ۱۴۰۱ اتحادیه اروپا، صنایع هوایی شاهد سپاه پاسداران را همراه با محمدحسین باقری و دو مقام ارشد سپاه پاسداران به‌دلیل ارسال پهپاد به روسیه برای استفاده در جنگ اوکراین تحریم کرد.

این افراد اجازه ورود به اتحادیه اروپا را ندارند و در صورت داشتن اموال و دارایی در اتحادیه اروپا مسدود خواهد شد.

"سردار محمد باقری در واکنش به این تحریم، به اتحادیه اروپا کنایه زد و

گفت:"

اما یک پیشنهاد انسان‌دوستانه به اتحادیه اروپا دارم؛ از امروز به آن‌ها وکالت می‌دهم در اجرای تحریمی که تدارک دیده‌اند، مجازند همه اموال و دارایی‌های سرلشکر محمد حسین باقری در بانک‌های سراسر جهان را شناسایی و مصادره و صرف خرید ذغال‌سنگ برای شهروندان اروپایی کنند، زمستان سختی درپیش است. سوئیس در آبان ۱۴۰۱ دولت سوئیس محمد حسین باقری را به همراه یک شرکت و دو مقام تحریم کرد.



«ای ایران» بخوان

شجاعت و مقاومت جزو خصلت‌های ایرانی است. زیونی و عقب‌نشینی و انفعال و مانند اینها ضد روحیه‌ی ملی ما است. ... ایران با عظمت، ایران با این تاریخ، ایران با این فرهنگ، ایران با این عزم پولادین ملی، اسم «تسلیم» برای یک چنین کشوری مایه‌ی استهزاء کسانی است که ملت ایران را می‌شناسند.

عبدالله

۱۳۹۶/۵/۲۶
رهبر انقلاب

کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

۸. نوآوری‌های فناورانه شهید محمد باقری

شهید محمد باقری به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین فرماندهان نظامی ایران، نقش مهمی در توسعه فناوری‌های دفاعی و بازتعریف ساختارهای نظامی کشور داشت. او که از سال ۱۳۵۹ وارد سپاه پاسداران شد، در طول جنگ تحمیلی در زمینه اطلاعات و عملیات فعالیت کرد و با الهام از برادرش حسن، به طراحی و اجرای عملیات‌های پیچیده نظامی پرداخت. محمدحسین در جبهه‌های جنگ، با استفاده از هوش و مهارت خود در برنامه‌ریزی، به عمق خاک عراق نفوذ کرد و شکست‌های سنگینی به ارتش بعثی وارد نمود.

پس از جنگ، او به‌عنوان معاون اطلاعات و عملیات ستاد کل نیروهای مسلح (۱۳۸۱ تا ۱۳۹۵) و معاون هماهنگ‌کننده قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیاء، به نوسازی ساختارهای اطلاعاتی و عملیاتی نیروهای مسلح کمک کرد. در دوران ریاست ستاد کل نیروهای مسلح (از ۸ تیر ۱۳۹۵ تا ۱۴۰۴)، محمد باقری تمرکز ویژه‌ای بر انسجام اطلاعاتی، توسعه قدرت موشکی، تقویت جنگ سایبری و پیشبرد عملیات‌های فرامرزی داشت. او با تدوین دکترین‌های (نظریه) امنیتی نوین، به تقویت عمق استراتژیک دفاعی ایران کمک کرد و نقش کلیدی در خودکفایی نظامی کشور ایفا نمود.

یکی از نوآوری‌های برجسته او، تقویت زیرساخت‌های سایبری و توسعه فناوری‌های بومی، مانند پهپادها و سامانه‌های موشکی بود. او با تأکید بر آموزش و تربیت نیروهای متخصص، به ارتقای توان علمی و عملیاتی نیروهای مسلح کمک کرد. همچنین، به‌عنوان یک پژوهشگر در زمینه جغرافیای سیاسی، تحلیل‌های او در زمینه ژئوپلیتیک به تدوین استراتژی‌های کلان دفاعی کشور کمک کرد. تأسیس انجمن

ژئوپلیتیک ایران و مشارکت در همایش‌های علمی، نشان‌دهنده تعهد او به تلفیق دانش نظری و تجربه عملی در زمینه دفاع بود.

محمد باقری از برجسته‌ترین فرماندهان نظامی ایران بود که نقش مؤثری فراتر از میدان نبرد در حوزه‌های علمی و پژوهشی ایفا کرد. او علاوه بر فعالیت‌های نظامی، به‌عنوان استراتژیست و استاد دانشگاه در زمینه مطالعات راهبردی، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک شناخته می‌شد.

"سرلشگر محمد باقری ملقب به نابغه دفاع"

همانطور که ذکر شد تحصیلات و تخصص علمی محمد باقری شامل رشته‌های علوم نظامی، مطالعات استراتژیک و جغرافیای سیاسی بود که وی را قادر می‌ساخت با نگرشی کاملاً تخصصی و علمی به مسائل امنیتی و دفاعی کشور نگریسته و راهکارهایی نوآورانه ارائه دهد. وی فراتر از فرمانده نظامی، چهره علمی ممتاز و استراتژیستی کم‌نظیر بود که تجارب میدانی و دانش آکادمیک را در هم آمیخت تا پایه‌های دفاع ملی ایران را به شکلی بنیادین و استراتژیک بازسازی کند. او در کوران تحولات پیچیده منطقه‌ای و جهانی، دانشمندی راهگشا و معمار استراتژی‌های امنیتی ملی به شمار می‌آمد.

محمد باقری تحصیلات آکادمیک خود را در رشته‌های تخصصی نظامی آغاز کرد و به‌تدریج در زمینه‌های مطالعات راهبردی و ژئوپلیتیک عمق یافت. جغرافیای سیاسی که یکی از رشته‌های اصلی او بود، به بررسی رابطه پیچیده میان جغرافیا و قدرت سیاسی اختصاص دارد. این رشته موقعیت جغرافیایی کشورها، مرزهای طبیعی و سیاسی، منابع طبیعی و نحوه تأثیر این عوامل بر سیاست‌های داخلی و خارجی را تحلیل می‌کند.

ژئوپلیتیک، شاخه‌ای از جغرافیای سیاسی، تمرکز خود را بر تعامل قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای با توجه به فاکتورهای کلیدی جغرافیایی مانند موقعیت استراتژیک، منابع انرژی و مسیرهای ترانزیتی قرار می‌دهد. مسیرهای ترانزیتی به مسیرهای حمل‌ونقل و عبور کالا، انرژی و نیروهای انسانی یا نظامی گفته می‌شود که از یک نقطه جغرافیایی به نقطه‌ای دیگر منتقل می‌شوند. این مسیرها می‌توانند شامل راه‌های زمینی (جاده‌ها، راه‌آهن)، مسیرهای دریایی (کانال‌ها، تنگه‌ها)، مسیرهای هوایی و خطوط لوله حمل‌ونقل انرژی باشند.

در ژئوپلیتیک، کنترل یا تسلط بر این مسیرهای ترانزیتی اهمیت بسیار بالایی دارد، چون دسترسی یا مسدود کردن آنها می‌تواند قدرت تأمین منابع، تجارت و انتقال نیرو را برای کشورها تحت تأثیر قرار دهد. مثلاً تنگه هرمز به‌عنوان یک مسیر ترانزیتی حیاتی نفت خام جهان شناخته می‌شود و کنترل آن برای کشورهای منطقه و جهان اهمیت استراتژیک دارد. اگر جنگ ما با مداخله آمریکا ادامه پیدا کند به لطف عالمی چون شهید محمد باقری و شاگردانش استراتژی‌هایی مثل بستن تنگه هرمز با برنامه‌ریزی‌های ژئوپلیتیک ما را در جنگ در برابر فاسقین پیروز خواهد کرد.

این دانش به محمد باقری کمک کرد تا ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از فضای امنیتی و سیاسی ایران ارائه دهد و استراتژی‌های دفاعی را دقیقاً بر مبنای این ارزیابی‌ها تدوین کند. باقری توانست دانش نظری عمیق خود را با تجربیات عملی میدانی تلفیق کند و این ترکیب باعث شد ساختارهای دفاعی ایران تحت مدیریت او تحولی بنیادین پیدا کند. تحلیل‌های او درباره نقاط ضعف و قوت جغرافیایی کشور، نقاط حساس

مرزی، دسترسی‌ها و خطرات بالقوه در طراحی دکترین‌های امنیتی ایران نقش اساسی داشت.

به کمک دانش ژئوپلیتیکی، محمد باقری توانست نقشه‌ استراتژیکی برای حفاظت از مناطق حیاتی همچون تنگه‌ها، گذرگاه‌های کلیدی و نواحی مرزی طراحی کند که این مسئله باعث افزایش قدرت بازدارندگی و انعطاف‌پذیری نظامی ایران شد. افزون بر این، وی در توسعه‌ فناوری‌های دفاعی نوین مشارکت کرد تا سیستم‌های دفاعی کشور در برابر تهدیدهای مدرن، چون حملات سایبری یا فناوری‌های پیشرفته‌ نظامی، مقاوم‌تر باشند.

جغرافیای سیاسی شاخه‌ای است که به بررسی آثار جغرافیا بر روابط بین‌الملل و سیاست‌های داخلی کشورها می‌پردازد. این حوزه، مکانیسم‌هایی مانند چگونگی شکل‌گیری مرزها، تأثیر منابع طبیعی، مکان‌یابی پایگاه‌های نظامی و مراکز سیاسی را تحت مطالعه دارد. به عبارتی دیگر، جغرافیای سیاسی به تحلیل این می‌پردازد که «زمین» چگونه به ابزار و عامل قدرت تبدیل می‌شود.

شهدای اقتدار ایران



کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

از سوی دیگر، ژئوپلیتیک با بررسی تأثیر موقعیت جغرافیایی، منابع انرژی و ارتباطات ترابری نحوه رقابت و همکاری میان قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی را تحلیل می‌کند. این علم به درک چگونگی مدیریت قدرت و حفظ منافع در ورای مرزهای سیاسی کمک می‌کند. در واقع، ژئوپلیتیک پیوند ناگسستنی میان جغرافیا و سیاست استراتژیک را آشکار می‌سازد.

برای کشور عزیزمان ایران که در تقاطع راه‌های بسیار حساس بین‌المللی از نظر غنی بودن منابع، نظامی و تجاری قرار دارد، موقعیت جغرافیایی‌اش (مانند کنترل تنگه هرمز، هم‌مرز بودن با کشورهای متنوع، دسترسی به منابع غنی انرژی) ژئوپلیتیک تبدیل به عاملی کلیدی در سیاست‌های دفاعی و امنیتی شده است. محمد باقری با تحلیل این بستر، ساختارهای دفاعی را به گونه‌ای مهندسی کرد که کشور بتواند به‌خوبی از موقعیت استراتژیک خود در مقابل حفظ منابع، مرزها و تعاملات منطقه‌ای محافظت کند و در منازعات منطقه‌ای و جهانی جایگاه خود را حفظ نماید.

نتیجه آنکه محمد باقری تحصیلات خود را در رشته‌های علوم نظامی و مطالعات راهبردی آغاز کرد و سپس در حوزه‌های پیشرفته جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به تأمل و پژوهش پرداخت؛ رشته‌هایی که روح و جوهره قدرت در جهان معاصر را به تصویر می‌کشند. تخصص او در تحلیل دقیق نقشه‌های سیاسی، موقعیت‌های راهبردی و جریان‌های قدرت منطقه‌ای و جهانی به او این توان را بخشید تا با دیدی تیزبین و ژرف‌اندیش، جایگاه ایران را در معادلات سخت و پیچیده امنیتی نیز تثبیت کند.

جایگاه علمی و هیئت علمی دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی

دانشگاه عالی دفاع ملی (University of National Defense):

محمد باقری به عنوان استاد و عضو هیئت علمی این دانشگاه فعالیت می‌کرد. این دانشگاه یکی از معتبرترین مراکز آموزش عالی نظامی در ایران است که وظیفه آموزش نظامیان با سطوح تخصصی در حوزه‌های مدیریت راهبردی، امنیت ملی و سیاست‌های دفاعی را بر عهده دارد. در دانشکده‌های مطالعات راهبردی و امنیت ملی این دانشگاه، باقری به تدریس عمیق مفاهیم جغرافیای سیاسی، ژئوپلیتیک و استراتژی‌های دفاعی می‌پرداخت.

دانشگاه امام حسین سلام الله علیه

:(Imam Hossein University)

دانشگاه امام حسین یکی از دانشگاه‌های برجسته و وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است که محمد باقری در دانشکده علوم نظامی و مطالعات راهبردی آن از اعضای هیئت علمی بود. او هم استاد بود و هم تئوریسین اصلی؛ در این دانشکده، محور فعالیت‌های پژوهشی و عملی معطوف به آموزش نیروهای نظامی در حوزه‌های فرماندهی، تحلیل استراتژیک و شناخت محیط‌های ژئوپلیتیک بود.

مؤسسه مطالعات و تحقیقات دفاع ملی

:(Institute for National Defense Studies)

مؤسسه مطالعات و تحقیقات دفاع ملی، موتور محرکه پژوهش‌های راهبردی و پایه‌ریزی سیاست‌های دفاعی کشور بود؛ مرکزی که محمد باقری در آن با قلم و تفکر خود سپر دفاعی ایران را مستحکم‌تر کرد. این مؤسسه به شکل مستقیم در تدوین دکترین (نظریات) و راهبردهای امنیت ملی فعالیت می‌کند و محمد باقری همکاری‌های پژوهشی گسترده‌ای با آن داشت. در قالب عضویت در هیئت علمی و پژوهشگر، او به تحلیل مسائل راهبردی منطقه‌ای و جهانی و مستندسازی وضعیت

جغرافیای سیاسی پرداخت. در این دانشگاه، محمد باقری بیش از آنکه فقط مدرس باشد، نقش معمار تمدن دفاعی را داشت که با شور و اشتیاقی حماسی، نخبگان نظامی را برای نبردهای پیچیده فردا آماده می‌ساخت.



مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

کتاب شہید محمد باقری _ ناصر کاوہ

" شهید محمد باقری عمدتاً در دانشکده‌های ذیل تدریس می‌کرد "

دانشکده‌های علوم نظامی و مطالعات راهبردی: در این دانشکده‌ها، مباحثی همچون جغرافیای سیاسی، ژئوپلیتیک، استراتژی‌های نظامی، مدیریت راهبردی و امنیت ملی به‌صورت تخصصی تدریس می‌شد.

دانشکده مهندسی دفاعی و فناوری‌های نوین: باقری در طراحی و توسعه دوره‌های آموزشی فناوری‌های دفاعی مدرن و کاربردهای آن در عرصه نظامی نیز نقش داشت و با توجه به تجربه عملی خود، دانشجویان را برای مواجهه علمی و فنی با تهدیدات نوین آماده می‌کرد. بعد از این‌که در جنگ امسال (خرداد 1404) با رژیم صهیونیستی سیستم‌ها و پدافندهای دفاعی ایران هک شد، شاگردان سایبری محمد باقری بودند که بلافاصله پدافندهای نظامی و دفاعی کشور را در زمین و آسمان دوباره فعال کردند تا جان و مال مردم در امنیت کامل باشد.

جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک؛ دروازه‌های هژمونی و امنیت

درک عمیق محمد باقری از جغرافیای سیاسی، یعنی هنر فهم تأثیر و اهمیت فضای جغرافیایی در سیاست و امنیت کشورها، باعث شد تا نیروهای مسلح ایران بر مبنای واقعی‌ترین و زیربنایی‌ترین داده‌های جغرافیایی سازماندهی شوند. جغرافیای سیاسی در واقع تحلیل «زمین» به‌عنوان صحنه قدرت و رقابت بود؛ جایی که مرزها، منابع سرنوشت‌ساز، و گره‌های استراتژیک شکل‌دهنده سرنوشت کشورها هستند.

همانطور که پیش‌تر ذکر شد ژئوپلیتیک، آن علم جذاب و پرکششی است که وسایل تقابل قدرت‌های بزرگ را بر معرفی مسیرهای استراتژیک، منابع انرژی و معبرهای حیاتی متمرکز می‌کند. محمد باقری بر این باور بود که تسلط به این دانش یعنی تسلط

بر قلب تپنده جنگ‌های مدرن؛ علمی که در آن نگاهی فراتر از مرزها و زمین‌های خشک، چشم‌اندازی ساختاری به رقابت بین بازیگران منطقه‌ای و جهانی دارد.

"شهادت"

سحرگاه بیست‌وسوم خرداد ۱۴۰۴، آسمان ایران داغدار مردی شد که ستون صلابت نیروهای مسلح کشور بود؛ سرلشکر محمد باقری رئیس ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در حمله ناجوانمردانه رژیم صهیونیستی به خاک میهن به فیض عظیم شهادت نائل آمد. محمد حسین باقری، که عمر پربار خود را در راه دفاع از استقلال، امنیت و عزت ملت ایران وقف کرده بود، در ۶۵ سالگی در حالی به دیدار معبود شتافت که ردای فرماندهی را همچون زرهی بر تن داشت و تا واپسین لحظه در سنگر دفاع از وطن ایستاده بود.

"سردار سپهبد پاسدار شهید محمد حسین باقری"

در سحرگاه روز جمعه ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ (۱۳ ژوئن ۲۰۲۵) باتفاق همسر و دختر خبرنگارش در واحد مسکونی شخصی خودش به دست رژیم کودک کش و اشغالگر صهیونیستی با پشتیبانی و هدایت شیطان بزرگ، آمریکای جنایتکار به فیض شهادت نائل آمد و در بعد از ظهر شنبه هفتم تیر در بهشت زهراي تهران پیکر این شهید بزرگوار باتفاق همسر و دخترش در یک قبر، در جوار برادر شهیدش حسن باقری آرام گرفت.

"در اطلاعیه ستاد کل نیروهای مسلح درباره شهادت این سردار رشید آمده است «فقدان این یادگاران و جان برکفان هشت سال دفاع مقدس اگرچه سخت و جانکاه است اما هم‌زمان و همکاران آن‌ها پرچم عزت و افتخاری که این عزیزان

برافراشته‌اند را هرگز بر زمین نخواهند گذاشت و راه نورانی آنان با قدرت و قاطعیت
ادامه خواهد یافت».



کتاب شهید محمد باقری - ناصر کاوه

"فرمانده جامع‌الابعد"

سرلشکر محمد باقری، یک «استراتژیست در سایه» است که از بطن انقلاب و جنگ، با تفکری مهندسی و میراثی حماسی، به «معمار ارشد سیستم دفاعی مدرن ایران» تبدیل شد. او مردی است که قدرت خود را نه از هیاهو، که از تفکر عمیق، تحلیل دقیق و برنامه‌ریزی بلندمدت می‌گیرد.

باقری نماد یک نسل از فرماندهان است که ثابت کردند برای ساختن یک قدرت بزرگ، علاوه بر قلب شجاع، به یک ذهن منظم و استراتژیک نیز نیاز است. این داستان برادری است که با وفاداری به عهد خود، نه تنها نام برادرش را زنده نگه داشت، بلکه راه او را به یک دکترین ملی و یک قدرت منطقه‌ای تبدیل کرد.

سردار سپهبد شهید محمد باقری تبلور کامل "فرمانده جامع‌الابعد" بود که دانش عمیق نظامی را با بینش سیاسی، ایمان راسخ و اخلاق انقلابی درآمیخت. از میدان‌های جنگ تا بالاترین سطوح ستادکل، همواره پیشقراول تدبیر و مقاومت بود. شهادت مظلومانه او به همراه دخترش، فصل پایانی زندگی پربرکتی بود که الگویی زنده از سرباز ولایی را به نمایش گذاشت. امروز نام محمد باقری نه فقط بر سردر ستادکل، که بر تارک تاریخ دفاع مقدس ایران می‌درخشد.



کتاب شریذ محمد باقری _ ناصر کاوه

"سرلشکر باقری بهروایت خودش"

فرمانده ستادکل نیروهای مسلح کیست؟

*آیا قبول دارید زیر سایه نام برادر بزرگوارتان کمتر دیده می شوید، برخی نیز می گویند سردار محمد باقری دوست دارد گمنام باقی بماند، کدام درست است؟

باقری: من خود را عددی نمی بینم که بخواهم دیده شوم، طبیعی است شهید حسن باقری همانند بسیاری از شهدا این بزرگی را داشتند که سایه این شهید من و امثال من را در بر بگیرد البته نوع کار و اشتغالات من هم به گونه ایی است که کمتر فرصت حضور در رسانه ها را دارم، البته خود من هم کمتر علاقه دارم در منظر عام باشم.

*چه شد که برای افشردی ها نام خانوادگی باقری انتخاب شد؟

باقری: ماه اول جنگ به اهواز رفتم و در جبهه خوزستان حاضر شدم، اخوی به من تذکر دادند که نام من در جبهه برای عدم شناسایی به حسن باقری تغییر کرده است، من سعی کردم با اسم واقعی خود حرکت کنم ولی به اندازه ای شباهت چهره ما زیاد بود که همه متوجه می شدند ما برادر هستیم در نتیجه من نیز تغییر نام دادم و شدم محمد باقری و به احترام اخوی این اسم برای ما باقی ماند.

*در خانواده که این گونه نیست؟

باقری: نخیر، در محل دانشگاه، خانواده و... من را به نام افشردی می شناسند ولی در مجموعه کاری به نام باقری شناخته شدم.

*به عنوان معاون ستاد کل نیروهای مسلح با توجه به تحولات منطقه و اتفاقاتی که به نام داعش دارد می‌افتد وضعیت جمهوری اسلامی را چگونه می‌بینید؟

باقری: به حمدالله از تمام دوره های گذشته وضعیت ما بهتر است، با نگاهی به دوره های گذشته از انقلاب اعم از دوران تثبیت نظام، دفاع مقدس، دوران توسعه فعالیت ها عمرانی و اقتصادی و... همواره قدرت جمهوری اسلامی رو به ارتقا و افزایش بوده و امروزه نیز وضعیت جمهوری اسلامی در بهترین وضع ممکن نسبت به گذشته است.

ما در شرایطی در دروازه های اهواز از کشور خود دفاع می کردیم، بسیاری از بخش های میهن ما در زیر چکمه های سربازان دشمن بود و مردم آواره ی شهر های دوردست و روستاها بودند اما امروزه به حمدالله نفوذ کلام، فکر، توان و... جمهوری اسلامی در بسیاری از مناطق و کشورهای منطقه وجود دارد.

به حمد الله در امنیت و دفاع کشور هیچ مشکلی نداریم، قدرت بازدارندگی جمهوری اسلامی به اندازه ایی قوی عمل کرده است که در ذهن کسی خطور نمی کند که بتواند به جمهوری اسلامی ایران تهاجمی داشته باشد. در خاطر دارید بعد از تصرف عراق توسط جورج بوش پسر در سال 81 مطرح می کردند هدف بعدی ایران است.

از آن زمان 10-12 سال گذشته است ولی شرایط به نحوی است که اذعان داشتند تهاجم زمینی به ایران را منتفی می کنیم و بعد سایر انواع تهاجمات منتفی شد. امروزه حرفی از تهدید عملی جمهوری اسلامی ایران به آن معنی نیست. برخی

مواقع سخنان مضحکی از سوی رژیم صهیونیستی شنیده می شود ولیکن خودشان و آمریکا جواب آن ها را می دهد که توان این کار را ندارند.

کشور ما در صحنه دفاع و امنیت در موقعیت بسیار خوب و مقتدری قرار دارد، در سایر ابعاد نیز به عنوان یک شهروند یا مطلع می گویم وضعیت بسیار مناسبی داریم و افق بسیار روشنی برای آینده کشور وجود دارد.

بسیاری از سرمایه گذاری ها که در پرتو توسعه دانش در کشور آغاز شده است، به بار خواهد نشست. انشاءالله روز به روز نیز وضع مناسب تری خواهیم داشت.

*از شما خواندم چنان در منطقه قدرتمند ظاهر شدیم که با کوچک ترین اتفاق در خلیج فارس ناوهای آمریکایی به سرعت بر روی کانال 16 بی سیم می روند و خاضعانه توضیح می دهند که اتفاقی نیفتاده است. در خصوص کانال 16 اندکی توضیح دهید، اتفاق خاصی تا کنون افتاده است؟

باقری: کانال 16 یک شبکه ارتباط عمومی در دریا است که شناورهای نظامی، تجاری، صیادی و... زمانی که بخواهند با یکدیگر صحبت کنند از شبکه داخلی خود به کانال 16 می آیند و با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند چرا که نظامیان آمریکا قاعدتا شبکه داخلی بین خود دارند. ما هم همین طور و بقیه نیز همین طور.



■ سرلشگر پاسدار

شهید محمد باقری

رئیس ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران

در موارد متعددی به دلیل تردد بسیاری از شناورهای آمریکایی در خلیج فارس و تنگه هرمز، پیش می آید با شناور صیادی یا نظامی ما روبه رو می شوند، برخی مواقع شائبه پیش می آید که قصد تخاصمی وجود دارد. در چند سال اخیر این گونه بوده است که به محض پرسش در خصوص علت حضور آمریکایی ها در خلیج فارس، پاسخ می دهند که ما از نیروهای ائتلاف هستیم و قصد تخاصم نداریم و در آب های آزاد بین المللی در حال تردد هستیم.

برای مثال موردی در ماه های اخیر اتفاق افتاد. یکی از شناورهای تجاری توسط گشت برادران نیروی دریایی سپاه در آب های بین المللی شناسایی شد که در نزدیک آن ناو امریکایی قرار داشت، این ناو، شناوری در دریا انداخت و قصد نزدیک شدن به شناور نیروی دریایی ایران را داشت؛ دوستان بر روی کانال 16 اعلام کردند در حال نزدیکی به شناور سپاه هستید، از قصد آن ها مطلع شدند. آن ها بلافاصله آن شناور را بازگردانند و به سرعت منطقه را ترک کردند.

این مسئله را پنتاگون به شیوه ای دیگر خبری کرد که از سوی ما پاسخ داده شد. این گونه موارد بسیار وجود دارد، اکنون در خلیج فارس و تنگه هرمز اقتدار جمهوری اسلامی را به طور کامل با عمل خود اذعان می کنند. عمل کشورهای دیگر نشان از این دارد که ادعایی در این منطقه ندارند.

* آیا محمد باقری در دو دهه قبل گمان می کرد در چنین جایگاهی قرار گیرد؟ و در مسائل مهم امنیتی و مهم کشور صحبت کند؟

باقری: قبل از انقلاب، در دوران حکومت گذشته و در دوران محصلی، زمانی که به مشاغل آینده فکر می کردیم، اگر هزار گزینه نام برده می شد، یک گزینه هم این نبود که وارد عرصه نظامی گری شویم. حکومت گذشته حکومتی بر خلاف جریان مردم بود و ما همواره نظر خوبی به حکومت گذشته و نیروهای شهربانی و نظامی نداشتیم. البته در آن طیف هم افراد خوبی هم ممکن بود باشند اما ما فکر می کردیم این نیروهای نظامی در جهت استحکام های بنیان حکومت طاغوتی خدمت می کنند. انقلاب پیروز شد و ما به سمت مسیر دروس فنی دانشگاه رفتیم. حوادث انقلاب و جنگ ما را به سوی نیروهای مسلح و باقی ماندن در سپاه کشاند. از آن زمان به بعد و با گذشت چند سالی از جنگ مطمئن شدیم به مسیر دانشگاه های صنعتی کشور نمی توان بازگشت، پذیرفتیم که در کسوت نظامی گری بمانیم و ضرورت نیز ایجاب می کرد.

*چند سال با شهید حسن باقری اختلاف سن دارید؟

باقری: 5 سال شهید باقری بزرگ تر از من بود.

* شهید باقری در سال 51 فعالیت های خود را علیه رژیم پهلوی آغاز کردند، شما هم همراهی می کردید؟

باقری: فعالیت های ما به عنوان دانش آموز در حد نوجوان 12-13 ساله بود. مطالعاتی در این زمینه داشتیم. کتاب هایی که سیاسی و مبارزاتی محسوب می شد را مطالعه و توزیع می کردیم.

*روزهای پیروزی انقلاب خانوادگی کلانتری 14 و پادگان عشرت آباد را گرفتید، درست است؟

باقری: خیر، ما نگرفتیم. ما همراه مردم بودم. کلانتری 14 به منزل ما نزدیک بود، عصر 21 بهمن حمله به کلانتری شروع شد و ما هم در کنار مردم و مبارزان حضور داشتیم. شب هنگام این کلانتری سقوط کرد و به دست مردم افتاد. صبح روز 22 بهمن به همراه اخوی در حمله به پادگان عشرت آباد (پادگان حر فعلی) حضور داشتیم، تقریباً تا حدود ساعت 11 صبح این پادگان نیز سقوط کرد. در همان پادگان بودیم که ساعت 14 اخبار صدای انقلاب را اعلام کرد.

*بعد از پیروزی انقلاب نخستین منصبی که بر عهده گرفتید چه بود؟

باقری: در آن زمان من سال آخر دبیرستان بودم. تشخیص برادرم این بود که به ادامه تحصیل پردازم؛ البته من خود نیز علاقه مند بودم، فعالیت هایی در کمیته داشتیم، از معابر نگهبانی شبانه می دادیم. مدتی هم نگهبانی کاخ سعدآباد را دادیم، فعالیت ها بعد از انقلاب در حد حفاظت های امنیتی اطراف پادگان ها بود.

مدارس تقریباً از یک هفته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بازگشایی شدند، من به تاکید برادرم به دبیرستان بازگشتم و کمتر برای این مسئولیت ها فرصت داشتم، سال آخر دبیرستان بود و همه چند ماه به دلیل تعطیلی مدارس از درس عقب مانده بودیم. تقریباً تمام زمان من را درس پر می کرد تا زمانی که دیپلم و کنکور فرا رسید. در تابستان سال 58 فرصتی برای شرکت در جهاد سازندگی استان تهران، شهریار و ورامین ایجاد شد. قدری به نگهبانی در کمیته مشغول بودیم تا این که در مهر ماه سال 58 به دانشگاه رفتیم.



جنرل
H. RAHIMI
GENERAL

*چه رشته ایی قبول شدید؟

باقری: من رشته مهندسی مکانیک دانشگاه پلی تکنیک آن زمان پذیرفته شدم و تا انقلاب فرهنگی که عید سال 59 بود، در دانشگاه مشغول تحصیل بودم. در این یک ترم تحصیل هم حوادث لانه جاسوسی و... بود و درس حال و هوای انقلابی داشت.

*شما هم حضور داشتید؟

باقری: بله؛ در واقع لایه دوم لانه جاسوسی بودیم چرا که سال اول دانشگاه و ناشناخته بودیم. سران دانشجویان خط امام (ره) سال آخری و دانشجویان فوق لیسانس بودند. از زمانی که دانشگاه ها در بهار 59 به سبب انقلاب فرهنگی تعطیل شد، حوادث کردستان شروع شد و ما به سمت عضویت در سپاه کشیده شدیم. از تابستان سال 59 در سپاه مشغول فعالیت شدیم.

* کردستان هم رفتید؟

باقری: به طور ثابت نرفتم. بلا فاصله جنگ آغاز شد، یک ماه از جنگ گذشته بود که به جبهه رفتم.

*مهم ترین عملیات هایی که در آن شرکت داشتید را می توانید نام ببرید؟

باقری: به دلیل نوع فعالیتی که من داشتم و مسئولیت های اطلاعاتی - عملیاتی که بر عهده من بود، تقریباً می توان گفت عملیاتی نبود که من در آن نباشم، من در عملیات ثامن الائمه که شکست حصر آبادان بود، حضور نداشتم و در باقی عملیات های مطرح دفاع مقدس حضور داشتم.

*شهید باقری جوان ترین فرمانده جنگ بودند و به سقای بسیجیان معروف شدند.
داستان این لقب چه بود؟

باقری: پدر ما یک بار از اخوی پرسیدند در جبهه چه می کنید که تا این اندازه سرت
شلوغ است که اخوی گفتند من به بسیجیان آب می دهم زیرا هوا در خوزستان گرم
است.

هر چه پدر اصرار کرده بود که واقعا کارت چیست نتوانستند پی به مسئولیت ایشان
ببرد و اخوی می گفتند من سقا هستم. وقتی این موضوع نقل شد این لقب بر اخوی
ما باقی ماند.



کتاب شهید مصد باقری _ ناصر کاوه

* در خصوص این لقب که شهید باقری نابغه جنگ بودند، توضیح بدهید.

باقری: من به عنوان برادر ایشان نباید این مسئله را بیان کنم ولی واقعا معتقدم اگر در جنگ ما نیرو و عنصری که در طراحی و برنامه ریزی آینده نگرانه جنگ فعالیت درخور توجهی داشته باشد و کار اساسی کرده باشد، به تعداد 3-4 تن بیشتر نخواهند بود و یکی از آن ها شهید باقری بود.

آقای محسن رضایی، آقای رشید، آقای صفوی، شهید صیاد شیرازی و... نیز از جمله افرادی بودند که در جنگ چنین نقشی داشتند، شهید باقری در بین این ها تمایز داشت از این جهت که انسانی چند بعدی بود. برخی از این دوستان که نام بردم در هدایت عملیات در لحظات حساس که نیروها نیاز به تصمیم درست داشتند، منحصر به فرد بودند.

برخی از دوستان در سازمان دهی یگان ها، تخصص ها، رسته ها، آموزش و ایجاد تشکیلات قدرتمند بودند، برخی در پشتیبانی از رزمندگان ابداع و ابتکار داشتند. شهید باقری در تمام این ابعاد توانمند بود و چیز بسیار عجیبی بود. سازماندهی دسته پیاده در یگان های رزمی سپاه که 22 نفره شد، این که عناصر دسته چه کسانی باشند و چه ویژگی هایی داشته باشند، چه آرایشی داشته باشند و... بر عهده شهید باقری بود. دست خطش هم موجود است.

سازمان رزم سپاه امری دیکته شده و سیستم مستشاری نبود، در خصوص توپخانه، مهندسی، ادوات، خمپاره انداز ها، اطلاعات عملیات و... شهید باقری نابغه بود، در خصوص اطلاعات عملیات شهید باقری آغازگر و در واقع ابداع کننده و تشکیل

دهنده اطلاعات عملیات بود، ایشان در حوزه سازماندهی موثرترین فرد در بین دوستان بود.

شهید باقری در حوزه هدایت عملیات، برنامه ریزی عملیات های مداوم برای توقف دشمن نیز فعالیت هوشمندانه ای داشت. در آبان و آذر ماه سال 59 دشمن در حال پیشروی بود که با راهبردی از پیشرفت دشمن جلوگیری شد؛ تعداد بسیاری عملیات های کوچک کوچک برنامه ریزی و اجرا شد تا این نتیجه حاصل شد که از پیشروی دشمن جلوگیری شود.

این که این عملیات ها کجا باشد، چگونه به یکدیگر دوخته شود تا به نتیجه برسد، حاصل تلاش شهید باقری بود؛ البته دوستان حضور داشتند و تاثیرگذار هم بودند، لذا از جهت همه بعدی بودن در شهید باقری منحصر به فرد بود و لقب نابغه جنگ به این دلیل به وی اطلاق شد.

* 9 بهمن ماه سال 61 در فکه روز شهادت حسن باقری چه اتفاقی افتاد؟

باقری: 8 بهمن ماه فرماندهان ارتش و سپاه برای شرفیابی به محضر حضرت امام (ره) عازم تهران شدند، ما در حال جستجو و انتخاب بهترین منطقه عملیاتی و راهکارهای عملیاتی در بین 3-4 گزینه موجود در منطقه بین فکه تا دهلران بودیم، قرار بود همین جمعی هم که تعدادی شهید و تعدادی هم مجروح شدند برای دیدار امام بروند. شهید باقری با رفتن به تهران مخالفت کرد و گفت بروم چه جوابی به حضرت امام(ره) بدهم.

بسیجیان در دوره های 3-4 ماهه به جبهه می آمدند، آن‌ها آماده عملیات بودند ولیکن محور عملیات قطعی نشده بود. شهید باقری گمان می کرد 24 ساعت که به تهران برود عملیات لطمه می بیند و اگر حضرت امام (ره) از روند عملیات بپرسند پاسخ قطعی نخواهند داشت و این امر برای شهید باقری امری مطلوب نبود.

شهید باقری عنوان کرد قصد ادامه کار دارد، لذا از جانب قرارگاه مرکزی خاتم الانبیاء آن زمان شهید باقری و شهید بقایی و تعدادی دیگر برای شناسایی در منطقه شمال فکه ماندند. صبح در قرارگاه خاتم جمع شدیم و با دو جیب به سمت محل مورد نظر حرکت کردیم، در دیدگاهی شروع به دیدن منطقه و ارزیابی محورهای مختلف کردیم، ابهاماتی وجود داشت و ما در حال بررسی ابهامات و ارزیابی بودیم. داشتیم بررسی و بحث می کردیم.

دشمن به شلیک خمپاره و... مشغول بود و طبق عادت کسی به این مسئله اهمیت نمی داد چرا که این موضوع امری عادی در جبهه بود. که آن حادثه اتفاق افتاد و از 8 نفر 5 تن به شهادت رسیدند. شهید باقری، شهید بقایی، شهید قلاوند، شهید رضوانی و شهید مومنیان از این جمع به شهادت رسیدند.

آقای پالاش و صفاری مجروح شدند، من به دلیل یک اتفاق از این جمع فاصله داشتم که در این حادثه صدمه ای ندیدم. نحوه اطلاع رسانی هم به این گونه بود که می‌توان گفت پدر و مادر ما نیز همانند بسیاری از خانواده شهدا این الهام شد. من به داخل قرارگاه آمدم و وقتی شهادت وی قطعی شد قرار بر این شد که این خبر از طریق رادیو و تلویزیون اعلام شود اما قبل از آن به من گفتند قبلاً شما به خانواده اطلاع بدهید.



وقتی با مادرم تماس گرفتم در 2-3 کلمه اول پرسیدند اتفاقی افتاده است، من گفتم
اخوی ترکش خورده است و زخمی شد که مادرم گفت شهید شده است، قطعاً شهید
شده است. این طور نیست؟

من هم تائید کردم که مادر گفتند من از صبح دلم پیش غلام حسین بود. همواره این
طور بوده است که به مادران یا پدران شهادت فرزندان آن ها الهام می شد.



* عکسی که شما در قبر برادر شهید خود خوابیدید، موجود است. قضیه چه بود؟
 باقری: در زمان تدفین اخوی من احساس کردم ممکن است چند وقت دیگر نوبت من
 شود، رفتم در قبر خوابیدم و دعایی خواندم. صلوات فرستادم و بلند شدم.
 * فکر می کردید واقعا شهید شوید؟
 باقری: بله؛ من فکر نمی کردم زنده بمانم.
 * واحد اطلاعات عملیات با چه هدفی ایجاد شد؟

باقری: کشور ما در پدیده تهاجم دشمن به خاک سرزمین، کاملاً غافلگیر شد البته اخبار و اطلاعاتی وجود داشت که بعدها به این اسناد دسترسی پیدا کردیم. تحرکات مرزی از عراقی ها دیده می شد، به پاسگاه‌ها تعرض شده بود و....، در آن زمان بنی صدر به عنوان رئیس جمهور فرمانده کل قوا بود و در پاسخ به نامه های سپاه و توضیحات حضوری افرادی هم چون آقای شمعانی بیان کرد عقل شما نمی رسد و شما هم قصد تحریک عراق را دارید.

در این شرایط جنگی آغاز شد و دشمن محورهای مختلفی را مورد هدف قرار داد و در خوزستان به عنوان هدف اصلی عمق زیادی در همان هفته اول گرفت. ارتش به عنوان مسئول دفاع از کشور با این حادثه مهم مواجه شد، کمبودها و مشکلات وجود داشت، نیروهای مردمی و سپاه به جبهه آمدند، این دشمن کاملاً ناشناخته بود و این سرزمین نیز برای خیل بسیجیان، پاسداران و رزمندگان ناشناخته بود. زیرا از تبریز و مشهد و تهران آمده بودند.

تشخیص شهید باقری بر این بود که مقدم بر همه چیز این است که بتوانیم این سرزمین و دشمن را شناسایی کنیم، این مبنای تشکیل اطلاعات عملیات شد؛ اطلاعات به معنای اطلاعات امنیتی، کار گروهی ها و... اطلاق می شد که شهید باقری لفظ اطلاعات عملیات را ابداع کرد که به طور مستقیم به عملیات مربوط می شود.

در اطلاعات عملیات سلسله فعالیت ها به موازات یکدیگر آغاز شد؛ در مهر سال 59 که من به جبهه رفتم احساس می کردم بسیاری اقدامات صورت گرفته است و طوری نشان داده می شد که افراد 2-3 سال است بر این مسئله کار می کنند؛ سرعت رشد اطلاعات عملیات در سپاه در جبهه خوزستان بسیار بالا بود به نحوی که بعد

از 4-5 ماه بعد از شروع جنگ تقریباً تسلط خوبی توسط عناصر اطلاعات عملیات صورت گرفته بود.

فعالیت هایی هم چون شناسایی جبهه ها توسط تیم هایی که شبانه به شناسایی می رفتند، ترسیم محدوده پیشروی دشمن، محل ها و مقرهای فرماندهی و آب و سوخت و...دشمن، نقاط ضعف و نقاط قوت دشمن، استفاده از عکس هوایی که توسط ارتش گرفته می شد و باید این عکس ها تفسیر می شدند. تسلط بچه های بسیجی و سپاهی به این تفسیر عکس، بازجویی از اسرا، شنود ارتباطات دشمن و.... از جمله اقداماتی بود که در اطلاعات عملیات در 6 ماه ابتدایی جنگ شکل گرفت.

این فعالیت ها که در سرنوشت جنگ بسیار موثر بود، یکی از نقاط قوت سپاه و رزمندگان جمهوری اسلامی شمرده می شد که نسبت به زمین و دشمن تسلط فوق العاده ایی داشتند؛ ما از جهت تدارکات، امکانات مالی، نیروی آموزش دیده، داشتن حامیان خارجی و... به شدت در مضیقه بودیم ولیکن نقاط قوتی داشتیم که مهم ترین آن اطلاعات عملیات بود.

به جرات می توان گفت قوی ترین واحد اطلاعاتی در نیروهای مسلحی که می توان تصور کرد را در جنگ داشتیم، اطلاعات عملیات توسط شهید باقری پایه گذاری شد و رشد کرد، شهید باقری به مرور از کسوت اطلاعاتی به کسوت فرماندهی نقل مکان کرد. دوستان اطلاعات عملیات را ادامه دادند و شاهکارهای بزرگی در جنگ همانند والفجر 8 فاو تا پایان جنگ داریم.



کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

*بعد از شهید باقری چه کسانی فرمانده اطلاعات عملیات شدند؟

باقری: شهید حمید معینیان که دستیار شهید باقری بودند، شهید مهدی زین الدین، شهید احمد سوداگر و... سمت فرماندهی اطلاعات عملیات را بر عهده گرفتند.

* ارتباطات فرماندهان با فرماندهی کل قوا در آن زمان یعنی حضرت امام (ره) چگونه بود؟ و امام کجاها ورود پیدا می کردند.

باقری: اصل ارتباط با حضرت امام (ره) توسط فرماندهان عالی صورت می گرفت، در سپاه آقای محسن رضایی و در ارتش شهید صیاد شیرازی با ایشان ارتباط داشتند، فرماندهانی همانند ما ارتباطی با حضرت امام (ره) نداشتیم البته هر از چندی توفیق دیدار ایشان حاصل می شد. و حضرت امام توصیه می کردند.

حضرت امام (ره) وارد جزئیات حوادث جنگ نمی شدند و به نظر تخصصی فرماندهان احترام می گذاشتند، در یکی از موارد برای عملیات ثامن الائمه که در مهر ماه سال 60 اتفاق افتاده بود، از عملیات های گردانی 300 نفره به عملیات 4000 هزار نفره بدل شد.

به همین نسبت تعداد شهدا و مجروحین افزایش یافته بود و شهید خرازی و دیگران مطرح کردند که از کجا مشخص است که ما به درستی فرماندهی می کنیم. ما تحمل شهادت بسیجیان و رزمندگان را که زیر دست ما هستند و شهید می شوند را نداریم، به خصوص شهید خرازی اصرار کرده بود که من میخوام اسلحه بردارم و بروم بجنگم و دیگر طاقت ندارم. که دیداری با حضرت امام (ره) برگزار شد.

در این جلسه آقای رضایی این نکته را عنوان کرد که این فرماندهان می گویند که ما خودمان آموزش ندیده‌ایم و تجربه ای چندین ساله نداریم ما خودمان جوان هایی هستیم که آماده ایم و برحسب حضوری که در این مدت کسب شده است مسئولیتی به ما دادند و ما توان این فرماندهی را نداریم.

حضرت امام (ره) بیانات تاریخی با این مضمون بیان کردند که همین اندازه که نام شما در دفتر الهی ثبت شده است را قدر بدانید و به کار خود ادامه دهید، دقت کنید، برنامه ریزی و طراحی کنید و باقی امور را به خدا واگذار سازید، بر عهده شما نیست که به دلیل نگرانی کار را زمین بگذارید.

در موارد متعددی این گونه بود که گزارشات مشابه این امر به محضر حضرت امام (ره) داده می شد و ایشان دستوراتی را در سطح کلی و راهبردی بیان می کردند و به جزئیات وارد نمی شدند و این امر را به فرماندهان واگذار می کردند.

* اکنون بچه های جنگ و فرماندهان فعلی قوای نظامی با حضرت آقا چگونه ارتباطی دارند. حالا در شرایط جنگی نیستیم ولی اگر آقا نظر خاصی داشته باشند چه طور ورود پیدا می کنند و در چه عرصه‌هایی؟

باقری: شرایط مقام معظم رهبری در حال حاضر کاملاً با شرایط حضرت امام (ره) متفاوت است؛ حضرت آقا از زمانی که مسئولیت رهبری و فرماندهی کل قوا را بر عهده گرفتند به لحاظ سابقه ایی که در کار نیروهای مسلح داشتند، کاملاً مسلط به جزئیات اداره کشور و اداره نیروهای مسلح بودند.

ورود مقام معظم رهبری در جزئیات در حدی که ضرورت داشته باشد و در فرماندهی مستقیم بر نیروها است؛ ایشان از سال 68 تا کنون به لطف خداوند به طور مداوم با فرماندهان جلسه دارند و خودشان مستقیماً با فرمانده نیرو، فرمانده ارتش و سپاه و فرماندهان قرارگاه مرکزی خاتم و ستاد کل جلسه دارند و تدابیر خود را اعلام می کنند و گزارشات را تحویل می گیرند؛ گنجینه بسیار پر بها و پر ارزش و مفصلی از تدابیر و فرامین ایشان در طی 25 سال گذشته در اختیار داریم که تقریباً در تمام امور اداره، سازماندهی و هدایت نیروهای مسلح ایشان شخصا نظر دادند و تدبیر کردند.

* بخش هایی از این تدابیر قابل گفتن است؟

باقری: تقریباً هر آن چه که در صحنه ظاهری نیروهای مسلح در خصوص سازماندهی، فرماندهان، اجرای مسئولیت و... می بینید همه با تدبیر مقام معظم رهبری در حال جریان است؛ امری از نظر ایشان پنهان نمی ماند؛ یا فرصت نکرده باشند. مقام معظم رهبری به طور مستقیم در صحنه حضور دارند و تصمیم گیری می کنند.

* به عنوان سرداری که سالیان طولانی در جنگ بودید، فکر می کنید نگاه واقع بینانه ایی به جنگ داشتیم و توانستیم به درستی جنگ را برای نسل جوان بازگو کنیم؟ جایی هم خواندم که نسبت به بعضی از تحریف هایی که درباره جنگ صورت میگیرد خیلی ناراحت هستید.



شهید القدس

SARDAR MOHAMMAD BAGHERI

سردار سپهبد محمد باقری

کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

باقری: در طی سالیان گذشته تلاش های مخلصانه بسیاری صورت گرفته است که واقعیات دفاع مقدس برای نسل های بعد تبیین شود؛ راهیان نور، کارهای هنری، کتاب های خوب و... عرضه شده است؛ اما اگر بخواهیم دسته بندی بکنیم حال و هوای احساسی جبهه به خوبی منتقل شده است، به عبارت دیگر روحیات، معنویات و احساس جبهه تا حد زیادی به خوبی نشان داده شده است.

بالاخره زمانی هست که شما آتش را لمس می کنید و یا زمانی است که شما آتش را لمس می کنید به طور طبیعی هیچ توصیفی نمی تواند لمس آن آتش ها را در برگیرد، نسل بعدی که درگیر جنگ نیست سوختنی که با پوست و گوشت و استخوان باشد را لمس نمی کند بلکه می بیند و می شنود در این ابعاد کارهایی انجام شده است هر چند هنوز هم جای کار است اما در این میان بسیاری از واقعیات جبهه هم بیان نشده است، بسیاری مواقع فیلم ساخته شده است و در آن نشان داده شده است که خیل بسیجیان و رزمندگان بدون حساب و کتاب به جبهه رفتند و در محاصره دشمن افتادند.

به عزیزان فیلمساز گاهی می گوئیم این مورد را از کدام قسمت جبهه برداشت کردید یا چه کسی نقل کرده است؟ اگر رزمنده ایی در جبهه این چنین احساسی داشته شما باید شرایط، واقعیات، موقعیت و دیگر ابعاد را در نظر بگیرید و بعد ترسیم کنید. بسیاری از طرح ریزی ها، تعقل و مدیریت ها، برنامه ریزی ها، تدوین راهبردها و... بیان نشده است.

معتقدم 8 سال دفاع مقدس پتانسیلی دارد که می تواند نه تنها نیروهای مسلح نسل های بعدی ما را بسازد بلکه کشور و منطقه و جهان را بسازد؛ به عنوان یک مطلع

می گویم اگر امروز با این سن و سال و تجربه به ما بگویند در کنار اروند رود والفجر 8 را طراحی و به دشمن حمله کنید، بارها فکر کردم و دریافتم یک واو به طراحی آن زمان نمی توانم اضافه کنم؛ یعنی این قدر دقیق بوده است. جنگی که در والفجر 8 در فاو اتفاق افتاد 5 برابر تصرف خرمشهر وسعت و 10 برابر تصرف خرمشهر پیچیدگی داشت.

*به نظر شما دولت وقت آن طور که باید و شاید پای جنگ بود؟

باقری: نه، البته تلاش ها و پشتیبانی‌هایی از جبهه صورت می گرفت ولیکن معتقد بودیم که بیش از این ها باید از جبهه پشتیبانی می شد، ما کشوری با جمعیتی 3 برابر عراق بودیم، ولی جمعیت رزمنده عراقی ها همواره 2 برابر کشور ما بود. این نشان می دهد در عراق تا چه اندازه به جنگ اهمیت داده می شود و مردم به جبهه گسیل می شوند.

ما در اوج کار در هور بین عملیات خیبر و بدر در سال 63 در حال ساخت سیل بند بودیم؛ تمام دولت بسیج شد تا قرارگاه صراط ساخته شود و تمام ارگان ها ملزم شدند تا تمام کمپرسی های خود را به جبهه منتقل کنند، باور می کنید 500 دستگاه کمپرسی به جبهه آمد؟ در همان روز عراق با 5000 کمپرسی مقابل ما سیل بند زدند در حالی که عراق کشوری بود که یک چهارم ما وسعت دارد و یک دوم ما جمعیت داشت و گرفتار مشکلات خاص خود بود. از این نمونه‌ها خیلی می توانم بگویم.

برای ساخت سنگر گونی نداشتیم، مردم سراسر کشور گونی برنج، قند و شکر را برای ما می فرستادند و بلند کردن این گونی سبب کمر درد رزمندگان می شد؛ در همان زمان عراق دستگاهی برای پر کردن گونی و ساخت سنگر در اختیار داشت، ما برای این که چوب بالای سنگرمان را تأمین بکنیم باید گدایی می کردیم و گرفتاری می کشیدیم تا مهماتی که می دانستیم در تحریم هستیم. کشور تلاش خود را تا حدی می کرد ولیکن این تلاش ها قانع کننده نبود.



یکی از یگان ها در یکی از استان ها در زمانی که دولت به استانداری ها دستور فرستادن جیب و لندوور به جبهه را داده بود، 3 جیب بسیار کهنه به جبهه فرستاده بود در حالی که در آن زمان سپاه آن شهرستان در زیر علف ها چند جیب نو مخفی شده را پیدا کرده بودند؛ فیلمی را در اختیار گرفتیم که جلسه ایی در عراق بود، سران حزب بعث وزرا و نمایندگان مجلس بودند و جمع شده بودند و در آن جلسه صدام با این سران دعوا می کرد که چرا به جنگ اهمیت نمی دهید؟

این ها از قبل باهم در حزب بعث بودند، صدام یکی یکی را بلند می کرد و می گفت فلانی درست است که تو زندانی قبل از حزب بعث و در دوره مبارزه بوده ای و درست است که الان هم از سران حزب بعث هستی اما 4 سال است از جنگ گذشته چرا به جبهه نرفته ای؟ به چه حقی در بغداد نشسته ای و برای خودت سنگر درست کرده ای؟ و تقریباً ده نفر را این گونه بلند کرد و بعد گفت من با شما برخورد کرده و شما را تنبیه می کنم.

یکی دو نفر بلند شدند برای اعتراض که ما این قدر برای این کشور زحمت می کشیم و ...، به محافظینش دستور داد این ها را دستگیر کردند و بردند، فیلم این جلسه موجود است، در عراق خیلی مرسوم بود کسی که جبهه نمی رود، کسی که از خط مقدم فرار کند اعدام شود، در عراق گوش افراد بسیاری بریده می شد به دلیل این که به جبهه نمی رفتند یا فرار می کردند؛ یکی از مشکلات ما این بود که از پتانسیل کشور در زمان دفاع مقدس بهره نبردیم و حمایت لازم صورت نگرفت. بعدها خیلی شعار دادیم که ما چه کردیم و دولت زمان جنگ و ولی این طور نبود.

* در سال 75 عملیاتی به فرماندهی شهید احمد کاظمی در عمق 150 کیلومتری عراق علیه مواضع حزب منحله کوموله و دموکرات و تروریست‌هایی که از ما خیلی شهید می‌گرفتند. از این عملیات گفتنی‌های بسیاری دارید.

باقری: زمانی که شهید کاظمی به فرماندهی قرارگاه حمزه منصوب شد، بعد از مدتی اعلام کرد با این وضعیت امنیت شمال غرب پایداری نخواهد داشت؛ گروهک‌ها در شمال عراق قرارگاه، پادگان و خانه‌سازمانی داشتند و با فراغ‌بال آموزش می‌بینند، جذب نیرو می‌کنند، دزدانه وارد مرزهای ما می‌شوند، کمینی می‌گذارند، تلافیات می‌گیرند و در بوق و کرنا می‌کنند و باید به مرکزیت این گروهک حمله شود.

این ایده شهید احمد کاظمی بود؛ مرکزیت حزب دموکرات در استان سلیمانیه بود و 140-150 کیلومتر از مرز ما فاصله داشت؛ دورانی هم بود که آمریکایی‌ها بر فراز این سرزمین پرواز می‌کردند و منطقه ممنوعه پروازی برای عراق ایجاد کرده بودند؛ حکومت صدام در این منطقه حضور نداشت ولیکن حضور آمریکایی‌ها وجود داشت.

سپاه پاسداران عملیاتی به فرماندهی سردار شهید احمد کاظمی طراحی کرد که به مرکزیت این مجموعه حمله شد، حدود 200 دستگاه خودرو اعم از توپ، نفربر، خمپاره‌اندازها، واحدهای پیاده و... به این مجموعه حمله کردند و گلوله باران مفصلی علیه این مجموعه صورت گرفت.

پیشروی برای محاصره مجموعه ادامه داشت تا کار را تمام کرد. دموکرات‌ها که به عمق عراق فرار کردند و آقای طالبانی پا در میانی کرد به این منظور که اجازه

دهید تعهد از این مجموعه برای توقف عملیات در ایران گرفته شود و ایران هم به پیشروی خود ادامه ندهد، این اتفاق افتاد؛ از سال 75 تا سال ها بعد مشکل ناامنی در شمال غرب کشور از جمله استان کردستان و آذربایجان غربی نداشتیم وزمینه توسعه و کار عمرانی ایجاد شد.تصمیم خیلی شجاعانه و سختی بود که چنین هجم نیرویی زیر چشم آمریکایی ها وارد عراق شود و تهاجم سنگین موشکی و توپخانه‌ای انجام دهد و سالم هم برگردند.

تمام رزمندگان که در این عملیات شرکت کردند بدون کوچک ترین آسیبی به کشور بازگشتند و عملیات کاملاً موفقی صورت گرفت و تا سال های طولانی بعد از این عملیات امنیت در این مناطق کشور برقرار بود.

*ممکن است اگر تهدید بالقوه یا بالفعلی پیش آید چنین تصمیمی اتخاذ کنیم؟

باقری: در سال های اخیر مشابه این قضیه اتفاق افتاد؛ گروهک پ.ک.ک که گروهی ضد انقلاب کردی بود در دهه 80 با ایجاد شعبه ایی به نام پژاک سعی در ایجاد ناامنی هایی در استان آذربایجان غربی و کردستان داشت؛ این گروهک توانسته بود در مناطق مرزی که جاده و حضور ثابت نداشتیم، حضوری پیدا کنند و در حدی ایجاد ناامنی کرده بودند و شهرهای مرزی از توسعه محروم شده بودند

مجددا نیروی زمینی سپاه در این منطقه حضور پیدا کرد و این مسولیت ادامه دارد و ما طی 5 سال گذشته نیروی زمینی سپاه مان عملیات های بسیار موفقی در این مناطق انجام داده است و تلفات بسیار خوبی گرفت و مرکزیت این گروهک در داخل خاک عراق در تهدید ما است؛ ما به این ها علام کردیم چنان چه موردی از ناامنی در کشور ما ایجاد شود، مرکزیت شما مورد تهاجم قرار خواهد گرفت، در طی 3-

2 سال گذشته امنیت خوبی در این مناطق حاکم است. ما کاملاً بر این گروه و سایر گروه‌هایی که احتمال می‌دهیم فعالیت‌های ایجاد ناامنی داشته باشند تسلط داریم.

*در خصوص داعش نیز چنین چیزی وجود داشته است؟
یا پیغامی به آن‌ها داده شود؟

باقری: بله، ما خطوط قرمزی را در مقابل حوادث اخیر عراق داریم، البته اعلام رسمی نکرده‌ایم؛ از جمله این که یک حاشیه امنیتی برای مرز کشور قائل هستیم، اگر این گروه‌ها یا هر عنصر تهدیدکننده‌ای به مرزهای جمهوری اسلامی نزدیک شود در یک اقدام دفاع مقتدرانه مرزی، آن را منهدم خواهیم کرد. این را درک کردند و الان هم آخرین جایی که در استان دیاله عراق آمده‌اند تقریباً با مرز ما 40 کیلومتر فاصله دارد؛ این حریم 40 کیلومتری را حفظ کردند و به سمت مرز ما نیامدند؛ رئیس‌جمهور کشور نیز اعلام کرد ما برای عتبات عالیات و مرقد‌های ائمه اطهار(ع) در عراق خط قرمز قائل هستیم، طبیعتاً اگر تهدید جدی نسبت به این مراکز باشد تصمیم جمهوری اسلامی ایران متفاوت خواهد بود؛ در حد فعلی کمک‌های مستشاری و آموزشی و راهنمایی و پشتیبانی عمومی کفایت می‌کرده است ولی اگر وارد خطوط قرمز ما شوند به طور طبیعی از محدوده امنیتی خود دفاع خواهیم کرد.

*پُر غرورترین عملیات ایران در زمان جنگ را فتح فاو می‌دانید؟

باقری: البته همه عملیات‌ها غرور آفرین بود و زیبایی و شیرینی خود را داشت؛ عملیات فاو برای اطلاعاتی‌ها بسیار شیرین بود؛ دلایل مختلفی وجود داشت. در

واقع عملیاتی به این وسعت آغاز شد و عراق کامل غافلگیر شد؛ یک سال برای شناسایی یک منطقه زمان صرف شد و 800 بار غواصان عرض ارونند را برای شناسایی طی کردند و برگشتند در حالی که عراقی ها متوجه نشدند.

در شب اول عملیات 25 گردان و تعداد 10 هزار رزمنده غواص را تا ساحل عراق بردیم و شروع به فتح سنگرها کردند و عراق تا آن زمان متوجه نشد؛ باید در زمانی عملیات صورت می گرفت که در روشنی ماه و جزر و مد باشد و مسیر طی شده در تاریکی مطلق قرار داشته باشد؛ در طول سال فقط ساعت ده و نیم شب 21 بهمن ماه این امر امکان پذیر بود؛ این امر توسط اطلاعاتی ها کشف شد.



کتاب شهید مصدق قری _ ناصر کاره

ابعاد دیگر این عملیات نیز وجود دارد که این عملیات را به عملیاتی شیرین از حیث اطلاعات بدل کرده است؛ برای توپخانه نیز این عملیاتی زیبا بود چرا که دشمن از بصره به سمت فاو حرکت می کرد، این 70، 80 کیلومتر به جزیره آبادان ما پهلوی داده بود؛ در تمام آبادان توپخانه ها را چیده بودیم و ستونی که از بصره حرکت می کرد در طول 80-90 کیلومتر در زیر آتش توپخانه بود؛ برای دریایی ها، آب خاکی ها، مهندسی و... این عملیات شیرین بود.

گروه مهندسی جنگ بر روی رودخانه پلی ساختند که از روی آن تریلی های 100 تن عبور می کرد؛ این عملیات شیرینی های خاص خود را داشت؛ این موارد از جمله مواردی است که بازگو نشده است؛ نظامی های دنیای امروز بزرگ ترین پلی که می توانند بزنند پلی به طول 200-210 متر خواهد بود که از آن تانک 60 تن عبور کند؛ رزمندگان اسلام پلی به طول 800 متر و عرض 50-60 متر که از روی آن همزمان ده ها تریلی عبور می کرد، ساختند.

*در عملیاتی که نیروی ایران ناکام مانده باشد، حضور داشتید؟

باقری: بله؛ عملیات والفجر مقدماتی و والفجر 1 دو عملیات ناکام ما بود؛ در آخر بهمن، یا اوایل اسفند سال 61 و اوایل سال 62 در منطقه فکه و عین خوش و دهلران صورت گرفت که بسیار تلخ بود البته از دشمن انهدام خوبی صورت گرفت و تلفات بسیاری به دشمن وارد شد؛ از این جهت که به اهداف عملیات دست نیافتیم تلخی خود را داشت.

علل ناموفق بودن این دو عملیات متفاوت است؛ این عملیات اولین یا دومین عملیات بعد از عملیات رمضان بود به صورت تک جبهه ای بود که مستقیم و رو در روی

دشمن جنگیدیم؛ با موانع متعددی از دشمن مواجه شدیم؛ عقبه ما از بین رمل ها بود و امکان پشتیبانی وجود نداشت؛ تجاری برای نبردهای بعد کسب شد.

*این که کسی جرات تعرض به مرزهای جمهوری اسلامی ایران را ندارد، در چارچوب جنگ روانی است یا واقعیت دارد؟

باقری: این امر واقعیت دارد؛ وقتی سخن از تعرض به مرز می شود امکان دارد گروهکی به تعداد 40-50 نفر به پاسگاه مرزی ما حمله کند، مثل اتفاقی که یک ماه پیش در منطقه سراوان افتاد. چنین اتفاقاتی ممکن است رخ دهد؛ این گروهک عقبه ندارد به این معنا که نگران عواقب یک جنگ باشد؛ این که ادعا می شود کسی جرات تهاجم به کشور ایران را ندارد به این دلیل است که جنگ تبعات و بار حقوقی خاص خود را دارد.

اگر کشوری به کشور همسایه خود تهاجم کند طبیعتاً باید بررسی کند نحوه ی خاتمه دادن این جنگ چگونه است؛ اکثر استراتژیست های دنیا معتقد هستند نحوه ی خاتمه دادن جنگ باید قبل از شروع جنگ تعیین شود والا جورج بوش بی عقل در عراق جنگی را آغاز می کند که نمی داند چگونه آن را پایان دهد؛ 8 سال تلفات می دهد و در نهایت دم خود را بر کول می گذارد و می رود. یا در افغانستان همین طور و یا صدام جنگی می کند که نمیداند باید چگونه تمامش بکند.

اگر عقلی باشد باید محاسبه کند در صورت تهاجم به جمهوری اسلامی ایران چه اندازه هزینه باید صرف شود و تا چه اندازه سود خواهم برد و عاقبت این جنگ چه خواهد شد؛ با بررسی، محاسبه و برآورد راهبردی می تواند دریابد این مسئله نتیجه نخواهد داد.

حتی با احتمال این که بپذیریم که دیوانه ای مانند صدام این تهاجم را بپذیرد و یا کشوری تحریک شود باید ببینیم که آیا آن کشور توان تهاجم به جمهوری اسلامی را دارد؟ به لطف پروردگار قدرت ملت ایران در حدی است که هیچ یک از همسایگان ما توان این تهاجم را ندارند. شاید دیوانه‌ای بخواد تهاجمی مرزی محدود داشته باشد که با قدرت اطلاعاتی این‌ها را مطلع می‌شویم.

*به عنوان معاون ستاد کل نیروهای مسلح رابطه دو بازوی دفاعی جمهوری اسلامی یعنی سپاه و ارتش را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ چون بعضا می‌گفتند اختلاف سلیقه ای از زمان جنگ بین این دو بوده است. الان اوضاع چگونه است؟

باقری: ما و دوستان ارتشی در جهت تمثیل زیبایی حضرت امام (ره) حرکت می‌کنیم که بدن جمهوری اسلامی نیاز به دو بازوی ارتش و سپاه دارد، ما روابط بسیار گرمی بین سپاه و ارتش را شاهد هستیم؛ اختلاف سلیقه طبیعی است و این امر بین نیروهای ارتش و یا نیروهای سپاه نیز امکان دارد وجود داشته باشد.

ارتش و سپاه در جمهوری اسلامی ایران مکمل یکدیگرند؛ دفاع در برابر دشمن هم تراز طبق قانون اساسی بر عهده ارتش است و سپاه نیز ادعایی در این مورد ندارد؛ اگر توان مهاجم به گونه ایی باشد که ارتش به تنهایی قدرت مقابله نداشته باشد، طبق قانون اساسی سپاه وارد عرصه می‌شود، سپاه بر همین اساس حرکت کرده است.

اگر دشمنی باشد که ناهم تراز است یعنی تهاجم و تهدید آمریکا که ما الان هم در آن مرحله به سر می‌بریم زیرا گفتیم ما تهدید هم تراز نداریم، طبیعی است که در آن

فرزندان ایران



سرلشکر شهید
حسین سلای

سرلشکر شهید
محمد باقری

مؤسسه انتشارات آذرگداز
www.azargad.ir

کتاب شهید محمد باقری - ناصر کاوه

شرایط ارتش نیاز به کمک سپاه دارد و در این مورد سپاه کمک کننده است؛ علاوه بر این سپاه مسئولیت حفظ امنیت داخلی در محدوده بالاتر از توان انتظامی را بر عهده دارد؛ تعمیق انقلاب اسلامی در مناطق غربی آسیا و کشورهای اسلامی نیز بر عهده سپاه است؛ بسیج به عنوان یک مأموریت بزرگ است.

هیچ یک از این مأموریت ها در ارتش نیست، لذا مکمل هم هستند. ستاد کل نیروهای مسلح یک ستاد فرماندهی کل قواست که شامل کارکنان و عناصر ارتش و سپاه است. که در طبقات ساختمان و پادگان سال هاست باهم کار می کنیم. رفت و آمد بین ارتش و سپاه امری دائمی و طولانی مدت است؛ طبیعی است وقتی از صحنه مأموریت همدیگر به لحاظ حیطه بندی ممکن است اطلاعاتی نداشته باشند در برخی موارد اختلاف سلیقه های بروز می کند. که ستاد کل هم جز وظایفش است که این ها را حل کند.

*سردار محمد باقری بعد از پذیرش قطعنامه 598 چه حس و حالی داشت؟

باقری: به نظر من قطعنامه 598 در تیر ماه 67 پذیرفته نشد و سابقه آن به 2-3 سال قبل از آن باز می گردد؛ هنگامی که پشتیبانی لازم از رزمندگان در جبهه صورت نگیرد یا باید نشست و شاهد انهدام کشور بود یا باید برای خاتمه جنگ تصمیم گرفت؛ این قشری نگری است که بگوئیم فلان شخص دو خط نامه نوشت و گفت اگر فلان کارها را نکنید نمی شود جنگید و حضرت امام (ره) نیز در پی آن اقدام به پذیرش قطعنامه کردند. این مطلب با عقل سازگار نیست.

از سال 64-65 ضعف های ساختاری، زیر ساختی و اساسی ما در جنگ هویدا بود. قبل هم بود ولی دیگر عراقی ها به جایی رسیدند که به شدت قوی شدند؛ اتفاق فو افتاد و عراق خطر را به جدیت احساس کردند، همه به حمایت از صدام برخاستند؟! اطلاعات موجود است میزان تسلیحات و کمک هایی که به عراق در سال های 64-65 شد قابل قیاس با گذشته نیست.

عراقی ها با 400 هواپیما و 12 لشکر زمینی جنگ را آغاز کردند، این 400 هواپیما در طول جنگ ساقط شد و 12 لشکر منهدم گشت. من مسئول شمارش این ها بودم. ولیکن در روزی که ما قطعنامه را پذیرفتیم عراق 700 هواپیمای روز دنیا را داشت و دارای 56 لشکر بود. یک میلیون رزمنده داشت. ما با یک ارتش قدرتمند این گونه مواجه بودیم.

در مقابل چنین ارتش قدرتمندی هشت ما در گرو نه بود؛ حضرت امام (ره) اعلام می کردند جنگ جنگ تا پیروزی، ایا بدنه کشور به این نحو از جنگ پشتیبانی می کردند؟ و آیا جنگ به این نحو ادامه پذیر بود؟ حوادثی که در بهار 67 اتفاق افتاد و بسیاری از سرزمین هایی که در طول جنگ موفق به تصرف آن ها شده بودیم را دشمن باز پس گرفت، از جمله اتفاقاتی بود که برای آن تصمیم گرفته می شد؛ دشمن تا نزدیکی اهواز آمد و باید برای جنگ تصمیم گرفته می شد.

ما برای مقابله با سلاح های پیشرفته شیمیایی عراقی ها حتی ماسک به درد بخور نداشتیم؛ آن ماسک های موجود که در فیلم ها است نیز از بین 15 عامل شیمیایی پاسخگوی 2-3 عامل بود؛ آن ماسک ها به درد گاز اشک آور می خورد؛ وقتی گاز

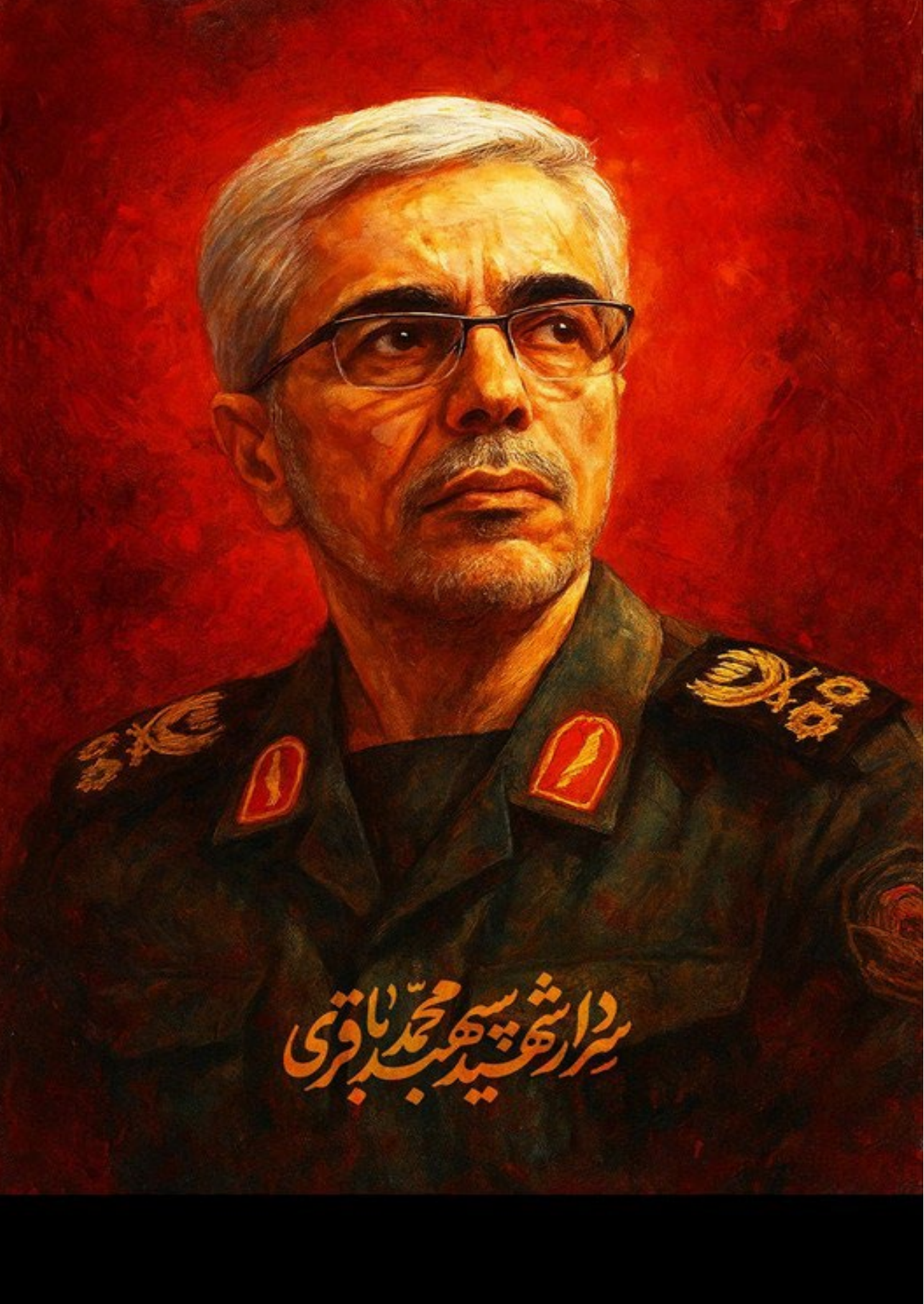
اعصاب می زدند این ماسک ها عمل نمی کرد؛ بچه های ما همانند برگ خزان می ریختند؛ باید برای این اتفاقات تصمیم گیری می شد.

این امر در طول زمان جاری است؛ اگر می خواهیم روزی مجبور به قطعنامه ای نشویم بایست قدرتمند شویم؛ ما در منطقه ایی از جهان زندگی می کنیم و در بین قدرت های زندگی می کنیم که اگر قوی نباشیم قطعاً پایمال خواهیم شد؛ این قوی بودن در طول زمان باید اتفاق بیفتد. یک بعد این امر در دفاع و امنیت است، وحدت ملی، انسجام ملی، پیوستگی مردم و حکومت و... که می دانیم باید در جریان زندگی ملت ایران جاری باشد تا این ملت قدرتمند سرپا باشد و روز به روز بالنده تر گردد.

پذیرش قطعنامه چنین داستانی است؛ نمی توان کسی را متهم ساخت و به عبارت دیگر نمی توان اذعان داشت در مقطع خاص، نامه خاص، شخص خاص، جمله خاص و... سبب پذیرش قطعنامه شد. باید بدنه کشور، بدنه دولت و... از جنگ بهتر از این دفاع و حمایت می کرد تا به آن روز نرسیم، که رسیدیم. آن روز بسیار برای ما تلخ بود؛ بسیاری از رزمندگان آرزوی می کردند زنده نمی مانند و آن روز را نمی دیدند.

حداقل برای سطح راهبردی جنگ روشن بود که تصمیمی غیر از آن نمی شد گرفت و تصمیمی عاقلانه گرفته شد و باید این تصمیم اتخاذ می شد. در آن روز تیر ماه سال 67 اقدامی غیر از آن نمی شد گرفت، باید چاره را قبل از آن می کردیم؛ اکنون هم اگر در پی ملت مقتدر بودن هستیم و به افق چشم انداز باشیم باید تلاش شود و به ابعاد مختلف قدرت ملی دست یابیم و خودمان را حفظ کنیم والا امکان دارد همانند قضیه پذیرش قطعنامه در طول تاریخ افتد.

منبع : به گزارش خبرنگار امنیتی-دفاعی خبرگزاری تسنیم، ۰۸ تیر ۱۳۹۵



سردار شهید محمد نایبی

از اتاق اطلاعات تا رأس ستادکل!؟

بررسی زوایایی از شخصیت، سبک مدیریتی و زندگی شهید محمد حسین باقری
از دید سرتیپ سردار دکتر بهمن کارگر، رئیس بنیاد
حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و مقاومت

جناب‌عالی از چه‌زمانی و چگونه با سرلشکر پاسدار شهید محمد باقری آشنا شدید؟

سرلشکر پاسدار شهید محمد باقری را از سال 59 می‌شناختم، در آن زمان ما در
پرسنلی ستاد مرکزی سپاه که در خیابان پاسداران بود با هم همکار بودیم، روزهای
قبل از شروع جنگ تحمیلی بود.

بعدها که جنگ تحمیلی شروع شد، اواخر سال 59 بر اساس آشنایی با ایشان به
جنوب کشور رفتم و همراه شهید حسن باقری و شهید مهدی زین‌الدین بودم، حدود
شش ماه با این دو شهید گرانقدر زندگی کردم، البته با شهید زین‌الدین هم‌اتاقی بودیم،
شهید حسن باقری هم مسئول بالاتر ما بود و هر روز با او در ارتباط بودیم، چون
همگی در بخش اطلاعات فعالیت می‌کردیم.

درباره ویژگی‌های شخصیتی سرلشکر شهید محمد باقری چه‌نکاتی قابل ذکر است؟
با توجه به همکاری و دوستی‌تان، این ویژگی‌ها را چگونه توصیف می‌کنید؟

بله، با سرلشکر پاسدار محمد باقری هم رفاقت داشتیم و هم از مرداد سال 91 که
بنده به ریاست بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و مقاومت منصوب شدم،

ارتباط و همکاری ما با ایشان نزدیکتر شد، آن زمان سرلشکر باقری، معاون ارکان ستادکل نیروهای مسلح بود و در پیشبرد کارها به ما خیلی کمک می‌کرد.

تقریباً از تیرماه سال 1395 بود که ایشان، رئیس ستادکل نیروهای مسلح شد و بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و مقاومت هم، به‌طور مستقیم زیر نظر ایشان کار خود را ادامه داد.

در طول همکاری‌تان، چه ویژگی‌های برجسته‌ای در منش و شخصیت شهید باقری مشاهده کردید؟

یکی از خصوصیات بارز او، هوش سرشار و نبوغ بود که البته ارث خانوادگی آنهاست، چون این خصلت هوش و نبوغ را در شهید حسن باقری هم دیده بودم. سردار باقری انسانی مخلص، عادل، متدین، متشرع بود و به احکام اسلامی عمل می‌کرد، طوری که ما می‌دیدیم علاوه بر واجبات، بعضاً مستحبات را هم رعایت می‌کرد و از مکروهات پرهیز داشت.

فردی انقلابی و مجاهد فی سبیل الله بود، این‌ها خصوصیات پایه‌ای او بود که هر کسی چند روزی با او حشر و نشر داشت، این خصلت‌ها را ملاحظه می‌کرد.

با توجه به جایگاه عالی سرلشکر باقری به‌عنوان رئیس ستادکل نیروهای مسلح، شیوه عملکرد ایشان در حوزه مدیریتی چگونه بود؟

در حوزه کاری، در وهله اول فردی عاقل بود و عقل و منطق جزء شرایط اولیه کارهای او بود، در عین حال باسواد و تحصیل کرده بود و دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس داشت. در رشته‌ای هم که رشد کرده بود، یعنی حوزه اطلاعات، باسواد بود و بر مسائل نظامی اشراف کامل داشت،

اندیشمند بود و در عین حال فردی یادگیرنده بود، وقتی مطلبی پیش می‌آمد، او دغدغه یادگیری داشت، حتی دو روز قبل از شهادتش، جلسه‌ای یکساعته داشتیم که در آن، دغدغه یاد گرفتن را همچنان داشت و درباره مطالبی سؤال می‌کرد تا بر دانسته‌هایش اضافه شود، این خصلت برای رشد او در کارها خیلی مهم بود.

البته باید به این نکته توجه داشته باشیم که شهید سردار باقری ابایی نداشت که بگوید «نمی‌دانم»، این مشخصه قابل توجهی برای بالاترین مقام نظامی کشور است که در عین داشتن دانش بالا، از یاد گرفتن ابایی نداشته باشد و در بیان هم اهل اخلاص باشد.

خصلت دیگر سرلشکر پاسدار شهید محمد باقری این است که فردی سیستمی و عمیق بود، اصلاً سطحی‌نگر نبود، به راحتی هم مطلبی را قبول نمی‌کرد و بسیار منطقی بود، اما اگر در جلسات بحث می‌شد و ایشان تصمیمی را می‌گرفت، اگر فردی دلیل و حجت می‌آورد تا رأی عوض شود، او در صورتی که دلایل را منطقی و درست می‌دید، هیچ ابایی نداشت که تصمیم خود را تغییر بدهد، این روحیه نشان می‌داد که او به شدت اهل منطق و عقلانیت و عمیق بود و حتی حاضر بود از تصمیم خود برگردد، این رفتار را در رسیدگی به کارهای خودمان هم دیدم.



کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

خصلت دیگر سرلشکر باقری، حلم و صبرش بود، متواضع، دلسوز و بامحبت بود و این خصلت‌ها را در مراوده‌ها می‌شد دید، در رفاقت، رعایت رفاقت را می‌کرد و واقعاً رفیق خوبی بود، البته در چارچوب دیانت و مصالح نظام، اما رفیق خوبی بود و از سال 59 تا به حال، رفاقت را به‌خوبی از او دیده بودم، در عین حال چیزی که همیشه رعایت می‌کرد و مد نظر داشت، حفظ نظام، رعایت اصول اساسی و مصالح نظام و فرامین مقام معظم رهبری بود که به آن اهتمام ویژه داشت.

به دغدغه این شهید عزیز نسبت به اوامر مقام معظم رهبری اشاره کردید، از منظر التزام عملی و اعتقادی، شهید باقری چه‌نسبتی با فرامین و نظرات مقام معظم رهبری داشت؟

بله، در مورد فرامین مقام معظم رهبری به‌شدت دغدغه داشت، به‌طوری که نه‌تنها فرمان رهبر معظم انقلاب برایش بسیار مهم بود، بلکه حتی تمایلات ایشان را هم رعایت می‌کرد و اگر احتمال می‌داد کاری انجام شود، حضرت آقا راضی‌تر هستند، حتماً پیگیر آن موضوع می‌شد، یا اگر احتمال می‌داد که مقام معظم رهبری نسبت به مسئله‌ای کم‌رضایتی دارند، سرلشکر باقری از آن مسئله به‌شدت دوری می‌کرد،

درواقع این طور باید بگویم که به مقام معظم رهبری عاشقانه نگاه می‌کرد و ایشان را مثل پدر خود می‌دانست، یعنی نه‌تنها فرامین را رعایت می‌کرد، بلکه به آقا عشق می‌ورزید، طوری که هر وقت درباره مقام معظم رهبری صحبت می‌شد، سرلشکر باقری مخلصانه مطالب حضرت آقا را می‌پذیرفت، این نکته مهمی است چون گاهی شما بر اساس تکلیف، موضوعی را می‌پذیرید و گاهی با ارادت و عشق، سرلشکر باقری روحیه عاشقانه و مخلصانه نسبت به نظام و مقام معظم رهبری داشت.

ارزیابی شما از نگاه و اعتماد مقام معظم رهبری نسبت به سرلشکر پاسدار باقری چیست؟

به‌نظر من در مدتی که سرلشکر باقری در ستادکل نیروهای مسلح بود، مقام معظم رهبری از ایشان راضی بود و به ایشان اعتماد داشتند؛ همان طور که در جاهای مختلف که بیان کردند. من در چند ملاقات که سردار باقری در خدمت مقام معظم رهبری بود، همراه ایشان بودم، طوری که می‌توانم بگویم حداقل شش بار من هم در دیدارها حضور داشتم، اعتماد مقام معظم رهبری به سردار باقری کاملاً مشخص بود و می‌توانم بگویم حضرت آقا سردار باقری را قبول داشتند.

در یک سخنرانی هم در سال 95 که همراه راهیان نور به خدمت رهبر معظم انقلاب اسلامی رفته بودیم که در آنجا همه فرماندهان نظامی و فراجا از جمله شهید سردار قاسم سلیمانی و هیئت دولت وقت هم حضور داشتند، مقام معظم رهبری جلوی همه فرمودند؛ "من به ایشان (سرلشکر باقری) اعتماد دارم."، این نکته بسیار مهمی بود.

چهار ویژگی‌های بارز و متمایز دیگری را در شهید باقری تجربه کردید که بتوان به‌عنوان مؤلفه‌های مدیریتی یا شخصیتی از آنها یاد کرد؟

نکته دیگری که می‌توانم درباره شهید سردار باقری بگویم این است که فردی چندبعدی بود، معروف بود که سردار باقری فردی اطلاعاتی است، چون بعد از شهادت حسن باقری، او مسئول قرارگاه خاتم بود و فردی اطلاعاتی محسوب می‌شد، در عین حال عملیاتی بود.

این نکته را هم باید اضافه کنم که فردی تشکیلاتی بود و منابع انسانی را خوب می‌شناخت، نسبت به منابع لجستیکی شناخت داشت، حافظه بسیار خوبی هم داشت و ساختار و تشکیلات را هم درک می‌کرد.



یک ویژگی دیگر در شهید سردار باقری این بود که هر مطلبی به او داده می‌شد، دقیق می‌خواند، گاهی یک جزوه هم به او داده می‌شد، آن را با دقت می‌خواند به‌طوری که زیر برخی موارد خط می‌کشید و بعضاً هم برای مطالب حاشیه می‌نوشت، این در حالی است که بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس یکی از تشکیلاتی بود که به سردار باقری وصل بود، چند ده تشکیلات دیگر هم به ایشان وصل بود و برای همه این طور وقت می‌گذاشت، گزارش کارها و نامه‌هایی که برای سردار می‌فرستادیم بعد از برگشت معلوم بود که همه را خوانده است و حتی دقت او در حدی بود که غلط املایی و انشایی را هم می‌گرفت، درواقع برای انجام دقیق کارها وقت می‌گذاشت و حوصله می‌کرد.

مورد دیگری که در سردار باقری مشهود بود این بود که حافظه خوبی داشت، گاهی نامه‌ای به او داده می‌شد، می‌گفت؛ "دو سال پیش نامه دیگری نوشته بودید در آن مطلب دیگری را عنوان کرده بودید!" این دقت بالا نشان از حافظه قوی او داشت، خصلت دیگر ایشان این بود که مطالب را زود فرا می‌گرفت و فهم می‌کرد.

به اعتماد رهبر معظم انقلاب اسلامی به سرلشکر باقری اشاره کردید، آیا شهید باقری در مدیریت خود به نیروهای تحت امر اعتماد می‌کرد؟ شیوه تعامل او با مدیران زیردست چگونه بود؟

بله، در مدیریت در ستادکل نیروهای مسلح جامع‌نگر و مسئول‌محور بود و به افراد اعتماد می‌کرد. در تمام سال‌هایی که با این شهید بزرگوار کار کردم، انصافاً نه‌تنها هیچ جا مانع کار نبود، بلکه حتی به ما کمک کرد و خیلی اعتماد کرد، البته فرد

زیرکی هم بود و در امور دقت داشت. اگر به فردی اعتماد داشت و او کاری را که باید، انجام نمی‌داد، بعداً اعتماد کردن برایش سخت می‌شد.

در کارها هم مسئول‌محور بود و وقتی تصویب می‌شد، کار را به مسئول می‌سپرد و در امور وارد جزئیات نمی‌شد که تا آن فرد مسئول دچار مشکل نشود.

البته در تفویض اختیارات انصافاً فرد باجرتی بود، در اداره جلسات هم استاد بود، چون یکی از افرادی که خوب جلسه را آغاز می‌کرد، خوب پیش می‌برد و به‌خوبی به پایان می‌رساند و نتیجه می‌گرفت، سردار باقری بود، در جلسات حوصله داشت و اجازه می‌داد همه حرف‌های خود را مطرح کنند. جلسات زیادی در سطح بالا داشتیم و این خصلت سردار باقری را می‌دیدیم. یکی از جلسات، جلسه هیئت امنای بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و مقاومت است که در آن هیئت امنای 12 نفر از اعضای هیئت دولت عضویت دارند که 10 نفرشان وزیر هستند، سردار باقری با صبر و دقت وارد می‌شد و اجازه می‌داد همه صحبت کنند و جالب این است که جمع‌بندی‌ها و محصول جلسه مورد قبول همه واقع می‌شد، چون فردی حلیم و متواضع و باهوش بود، تواضع سردار باقری و احترام به دیگران بسیار مهم بود، او بسیار محترم و مؤدب بود.

یکی دیگر از خصوصیات سرلشکر باقری روحیه مردمی بود، منزل شخصی بالاترین شخصیت نظامی ما کنار منزل مردم بود و شغل فرزندش در خبرگزاری هم نمونه دیگر این روحیه مردمی بود.

همین طور است، واقعاً روحیه مردمی داشت، برای همین بود که می‌خواست منزلش میان مردم باشد، همین منزلی که سردار را در آن ترور کردند میان مردم بود و در خانه سازمانی نبود، گاهی به او اعتراض می‌شد؛ "چرا خانه سازمانی نمی‌آیید؟"، می‌گفت؛ "می‌خواهم با مردم رفت‌وآمد کنم."، حتی نوروز امسال هم به من گفت؛ "نگرانم که به‌خاطر حجم زیاد کارها از مردم دور می‌شویم."، ظاهراً نوروز امسال سفری رفته بودند و تعریف می‌کرد؛ "در این سفر بیشتر متوجه شدم باید بین مردم باشیم، چون اگر مردم را داشته باشیم می‌توانیم موفق باشیم".

درباره حضور فرزند شهید باقری در خبرگزاری دفاع مقدس نیز توضیحاتی ارائه دهید، این موضوع چگونه شکل گرفت؟

بله، حدود شش سال قبل، اوایل دوران کرونا بود که سردار باقری با من تماس گرفت و گفت؛ "این بار که پیش ما آمدی موضوعی را با شما مطرح کنم."، چند روز بعد که سردار را دیدم موضوع را جویا شدم، گفت؛ "می‌خواستم مطلبی را بگویم اما رویم نمی‌شد!" تعجب کردم، گفتم؛ "شما رئیس ما هستید، امرتان را بفرمایید".

سردار باقری گفت؛ "من دختری دارم که رشته علوم اجتماعی درس خوانده است و علاقه دارد وارد کار خبرنگاری شود و من فکر کردم اگر ممکن است در خبرگزاری دفاع مقدس فعال شود."، گفتم؛ "اتفاقاً ما هم می‌خواهیم چند خانم خبرنگار را در خبرگزاری دفاع مقدس به‌کار بگیریم".



طریق القدس شهید علی

سردار شهید شهید
محمد حسین باقری

کتاب شهید محمد باقری - ناصر کاوه

سردار با خضوع گفت؛ "اگر ضوابط شما اجازه می‌دهد، دخترم بیاید با او مصاحبه کنید که مشخص شود برای این کار مناسب است یا نه". آن زمان آقای هاشمی دانا مسئول خبرگزاری بود، نام خانوادگی دختر سردار افشردی بود، اما چهره‌ای شبیه سردار باقری داشت، سردار باقری گفت؛ "روز اول بگویم یک نفر او را بیاورد اما روزهای بعد خودش می‌آید."، روز اول این دختر آمد و شروع به کار کرد، بعد از مدتی همکاران متوجه شدند او دختر سردار باقری است، اما همه کارکنان بنیاد و خبرگزاری از رفتار محبوب و سادگی این دختر تعجب می‌کردند.

وقتی فرزند عالی‌ترین مقام نظامی با مترو سر کار می‌رفت؟ او همیشه با مترو رفت‌وآمد می‌کرد، بیشتر از ساعتی که باید می‌ماند و کار می‌کرد، از نظر لباس پوشیدن و رفت‌وآمد ساده‌ترین فرد در خبرگزاری بود، این نکته‌ها را نیروهای خبرگزاری می‌دانستند.

البته خانواده افشردی واقعاً باشرافت، باعزت و بسیار ریشه‌دار هستند، این دختر هم تربیت‌شده همان خانواده بود. در طول شش سالی که فرزند سردار در خبرگزاری پیش ما کار می‌کرد، حتی یک بار سردار باقری درباره فرزندش صحبت نکرد که سوالی بپرسد یا سفرانشی کند، فرزندش هم بسیار متین بود و من هر بار به خبرگزاری می‌رفتم همیشه سرش پایین و مشغول کار خودش بود.

در دوران ریاست سرلشکر باقری بر ستادکل نیروهای مسلح، آیا طرح‌ها یا برنامه‌هایی با محوریت مردم‌محوری و توجه به افکار عمومی دنبال شد؟

سردار باقری با وجود اینکه فرمانده نظامی، عملیاتی و اطلاعاتی بود، وقتی رئیس ستادکل شد دیدیم که به مسائل فرهنگی و اجتماعی علاقه‌مند است و فهم بالایی در این موضوعات دارد، در عین حال بر مسائل سیاسی اشراف داشت، نظرات مردم خیلی برایش مهم بود، چون قبلاً من معاون اجتماعی ناجا بودم، به من گفت؛ "تشکیلاتی راه بیندازید و رصد فرهنگی اجتماعی داشته باشید و کنار آن مرکز افکارسنجی هم راه بیندازید."، ما هم کار را انجام دادیم و نتیجه را به او منتقل می‌کردیم.

سردار باقری می‌گفت؛ "ما نمی‌توانیم در نیروهای مسلح بدون توجه به مردم و نظرات فرهنگی اجتماعی آنها کار را پیش ببریم، چون نظام جمهوری اسلامی مردم‌محور است".

از نظر سیاسی، آیا سردار باقری وابستگی یا گرایش به جناح خاصی داشت یا رویکردی فراجناحی را دنبال می‌کرد؟

باید بگویم سرلشکر باقری فردی فراجناحی بود، البته از این باب که در کارهایش سلیقه سیاسی را دخیل نمی‌کرد، اما به هر حال به عنوان عضوی از جامعه، سلیقه سیاسی شخصی داشت، اما بعداً هم اگر خلاف رأی او فردی مسئول می‌شد، با او همکاری خوبی داشت.

سردار باقری در سه دولت، یعنی دولت یازدهم تا چهاردهم، رئیس ستادکل بود و در تمام این مدت هیچ دغدغه‌ای برای مقام معظم رهبری در کارها ایجاد نمی‌کرد و این سیره را در کار با همه قوا داشت.

منبع : خبرگزاری تسنیم در گفت‌وگو با سرتیپ بسیجی دکتر بهمن کارگر،
رئیس بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و مقاومت



کتاب شهید محمد باقری _ ناصر کاوه

شعر نو

در افق روشن مقاومت

ستاره‌ای به نام باقری می‌درخشد

با قلبی به وسعت آسمان

با دستی که دیوارهای ظلم را می‌شکند

او رفت تا نترسد سرزمین از بادهای تاریکی

و خونس، قطره‌ای شد بر دریاچه‌ی ایستادگی

خون پاک او، پیام آور عشق به وطن است

که تا ابد در دل‌ها جاری خواهد ماند

دشمنان با نقشه‌های سیاه آمدند

آمریکا، اسرائیل، ناتو، با چهره‌های سنگین

اما نام شهید، چون کوهی استوار

بر فراز قله‌های آزادی می‌درخشد

و ما، وارثان راه او

در آغوش ایمان و وحدت

چون شمع‌ی روشن، در شب‌های تاریک

راه حق را به جهان نشان می‌دهیم

دعاهای کوتاه

اللهم ثبتنا على الحق و اجعلنا من الصابرين،
یا رازق الصبر و القوة، یا مؤید المستضعفين.

پروردگارا، ما را در مسیر مقاومت استوار بدار
و دل‌های ما را از نور ایمان پر کن.

خداوندا، به روح شهیدان ما رحمت و به ما صبر و همت عطا کن،
تا راه آنان را ادامه دهیم.

شعر نو با اشاره به آمریکا، اسرائیل و ناتو
در سایه نقشه‌های تاریک شرق و غرب،
آمریکا و اسرائیل، پشت پرده‌ی دشمنی،
ناتو در سایه‌ای سرد، مهر سکوت زد،
اما او، سپهبد باقری، چون کوهی استوار،
ایستاد در برابر این طوفان سیاه.

خونش نه پایانی بود، که سر آغاز راه،
در دل‌های ما شعله‌ای از مقاومت روشن کرد،
ایستادگی‌اش فریادی است بر ظلم جهان،
که هیچ نیرویی، حتی ناتو و اجانب،
نمی‌تواند آن را خاموش کند.

دعاهای کوتاه با اشاره به دشمنان خارجی
خداوندا، دشمنان ما را که با دست‌های پنهان آمریکا و اسرائیل،
و حمایت سرد ناتو، به جنگ ما آمده‌اند، رسوا کن،
و ما را در مسیر پایداری و حق استوار بدار.

یا رب العالمین، دل‌های ما را در برابر توطئه‌های دشمنان،
مقاوم و استوار قرار ده، و راه شهیدان را پرنور ساز.

در سایه نقشه‌های تاریک شرق و غرب،
آمریکا و اسرائیل، با دست‌های آلوده،
دشمنه بر قلب خاک ما فرو کردند،
ناتو سرد و بی‌حس، چشم بست به جنایت‌شان.

اما بدانید ای دشمنان زمان،
خون شهیدان، نه خاکستر که آتش است،
آتشی که هرگز خاموش نخواهد شد،
که شعله‌اش، آسمان ظلم را خواهد سوزاند.

گمان نکنید با ترور، می‌توانید زنجیر مقاومت را گسست،

ما فرزندان مردانی هستیم که از جان گذشتند،
تا پرچم عزت و استقلال بر فراز کوه‌ها بماند،
و تا نفس داریم، راه آنان را ادامه خواهیم داد.



بشنوید این فریاد از دل تاریخ،
که مرگ بر مستکبران، سرود جاودانه ماست،
آمریکا، اسرائیل، ناتو، بدانید،
در مقابل اراده‌ی ما، پشه‌ای بیشتر نیستید!



اصحاب آخر الزمانی سید الشهداء

یادبود فرماندهان شهید نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران که در جریان اقدام تجاوزکارانه رژیم صهیونی به کشورمان در خرداد و تیر ۱۴۰۴ به شهادت رسیدند
 یاد شهیدان گران قدر حوادث اخیر را گرامی میدارم؛ سرداران شهید، دانشمندان شهید که حقاً و انصافاً ارزشمند بودند برای
 جمهوری اسلامی و خدمت کردند و امروز در پیشگاه پروردگار، پاداش خدمات برجسته‌ی خودشان را دریافت میکنند ان شاء الله.